## بهار عظمهای

. سال من

مُولُوى غلام عبدالقا درنا ظر المتوفى سرالقا درنا ظر المتوفى سرالقا

بتصجیح وتخشیه و تقدیم

ا فضل لعلماء مولوی ها فظ محد پوسف کو کن عمری ایم . اے ریڈر ستعبۂ عربی و فارسی و اُردو ، مدر اس پونپورسٹی

درشطيره = الملكارع جاب مشد

## بهمار عظم جایی فهرست مضابین

ره .	مضمون و	عر <sup>و</sup> شار	عنحر	مضمون	عدد نشا د			
10	بنشتم ورود در تنڈی ولم	14	42	مقارمه ازمحد يوسف كوك عري	ı			
//		1	•	مقارمه ازمصنف				
۲.	ويم ورود در بيليور	الم	۵	كل سرسسيد	•			
41	يازديم ورود در بنوتي	10		جمن ول دربیان علوه آرائی	Ŋ			
۲۲	روازونم ورود درمنجركيم	14		از <i>در کس عشر</i> ت اسساس مداد نگا فده مده سردنه				
	سيزديم ورود در اگرم			بجانب ناگورفیقن معورواک نتیم بربهننده گلدسسته است				
10	چهارویم ورود در کورنی بازی	١٨						
//	يأنزديم ورود درسسلمبر	19	11	اول روانگیازمدر سس	۵			
44	مثامر فيم ورود درستيالي	4.	10	<b>زوم</b> ورود در روش باغ	Ч			
	بهفدتهم ورود بركسنار	וץ	"	سموم ورود در ونڈلور	4			
49	کھاری تنظیہ		14	بيمام ورو د دررهنا قلي بيطي	٨			
انو	بهمش رنجم ورود در ناگور	44	14	بيخم وزود در كراونگلي	9			
			۱۸	بینجم ورود در کراونگی سششنم ورود در ابهرواک سفتم ورود در ولکور	1.			
			11	تهمتم ورود در ولكور	IJ			
I			1					

فهرست مفناین		۲		عظرجا بی اعلم جا بی	ببار بمظرجابی	
مسقر	مضمون	عدد شار	عىنى		ند شاد	
٧٩	سيد كريم محد ف ادرى	٨.		منتمو فرقه هم دربیان جلوه ا فرمزی		
٨٧	علىم التدسشاه قادرى	d		ا دال مقام أبركت إثر بطرف		
//	ا مام الدين قادري			صوبهٔ دارالنصر نتقر نگروان منق مربهشت گذشته است		
"	رشا ه رحمت الله قا دری			اول <i>ورود در</i> کیوالور	44	
"	سيرشاه عبدالرحيم قادري	l	1 1		ro	
<b>^</b>	فاكرسشاه	مم	OA	,	44	
11	خواجه ابين الدين جيشتي				44	
19	خواجه احد شاجسين جيشتي	[	} :	م. منجم ورود در اداب حبتر	71	
91	شاه بکھیکا	r/A	44	مشتشم ورود درستنگا بشری	}	
11	شاه جال الدين بين جيني	i	j i	معقم ورود درنا واكورى		
911	_	1	•	عشتم ورود درنتمر بگر		
11		l		حضرت سيد فنتح الله لؤري	l	
"	انفاق شاه	}	ŧ i	حضرت مشمس پراں	i	
901	ولاينشاه	ł	1 1	حضرت مسير عبدالوباب	ł	
"	مینڈا شاہ			حضرت شاه نیفل ملز قادری	ţ	
1	سبد جلال کدری	00	Λď	ر شاه نفی الدین	l	
"	محى الدين سسرمست	04	"	سيد فريدالدين شهيد سيد فريدالدين شهيد	1	
11	مبد جلال کرری محیالدین سسرمست مهتاب شاه شیرازی سبهروردی زیارت مقابر اہل حشاندان	04	" A (A)	حفرت جاند مستان حفرت جاند مستان	Į.	
			<i>ن</i> ه		t	
1.9	مسيد حفرنت قادرى	09	"	سيد زين العابدين	7	

اين	فرست مف		۳	اعظم جا ہی	بهار
عدد شاد	مضموك	الد مار	سخ	مضمون	345 124 127
المه	چهاردیم ورود در نمری	۵۷		جرب بيم دربان ساده	4.
10/4			1	فطائي از صوبه مذكور كسمت صوبم	
101	سنبخ احرسوانخ نگار	•	1	دارالنورمحدلوروان نفسم	
104	ذكرمساجد ومقابر	1	1	برپانز وه گلیسسته است	
109	بیان آثار مبارک	29		ا <b>ول</b> ورود بر لب رود	41
14.	ذكر بازار و پور جات	۸٠	"	بيرون جبننامني دروازه	
141	ذكر باغات	11	144	روم ورود درا وظالور	42
سواوا	حضرت سبيد على محد قادري	1	145	• •	414
140	حضرت ثانى سشاه صبيغة الله	عو د	۱۲۸	جهارم ورود در تلور	44
11	حضرت ليبو قلندر قدس سرؤ	γ۲	149	بسخم ورود در کرڈی اور	40
144	حضت انمنز جامی	10	اسوا	مشتنتم ورود درا چالور	44
142	حض شاه ناحرعليدالرحمه	٨٧	المهاا	مفتم ورود درولندور بيط	42
149				عشنتم ورود در ترون نبلور	44
121	شاه عظمن الله فادرى	٨٨	٢٣٢	المجم ورود در کلیبی	49
"	سيداحد عرن يا پير	19	يها	دهم ورو د در بنملا بیطه	۷.
"	مشاه محدعلی علیه الرحمه	9.	149	بازديم ورو در نفر مرده چنجي	41
120		1		حفرت ما فظ حسین قادری	64
11	ابين بير	91	سملهما	دواردېم ورو د درجيل پيط	سوير
144	كمتوسثاه	إسره	ולל	سينزويهم ورود در آرنی	4

فرست مغيابين			h	عفایی	بها رعظم جابی	
صغ	مفمون	عدد شمار	سفخر	دا ۱۰٫۰ مضمون	غدد	
۲••	ستوهم ورود در بالسبيطي حجيتر		1	کا <u>سکے می</u> ان وتر تا ترت بی بی		
7.7	/**	ŀΛ	الملا	حضرت نؤر محمد قا دری	90	
1.0	بينجم ورود دروالاجاه آباد	1.9	110	حضرت شأه الولجس قادرى قربي		
4.4	مشید مشید ورود در مود چور ریر	<i>]]</i> •	"	سيدعبداللطيف زوقى	ŀ	
4.2	بىفتى ورود درفريكى كنداه	111	۲۸۱	<u>ٺ</u> اه علی سینی چشتی	1	
4.4	مهفت کرود درفرنگی کنده مشتم ورود درروشن باع	۱۱۲	//	حفرت على سلطان عليدالرحمد	ł	
ווץ	بنهم ورود در دارالا ماره مرزن	114	114	ا مین پیر	ł	
אוז	خياً با ن			شاه بطف الله قادرى	l	
			11	صاحب پارشاه قادری	1	
			119	بخشى بگيكم	1	
ļ	صميمه حات در آخر كتا			جمن جمرارهم درسیان	I	
.	معرفی بر بان انگلیسی	1		جلوه بيرائي ازانجا بسوے وارالاً	ı	
	از کی چندرسیکھون			يرس عنبرنهاس والمنقسم		
	ديبا چرېزبان انگليسي	۲	191	بر نه گادمسنهٔ اسین		
	از محد لوسف كو كن عمري		"	اول ورود در کاویری پاک	۵۰۱	
	;		199	<b>دوم</b> ورود دراوچیری	1.4	
				,	ľ	

مقسامه

مولوم فالم عبدالقا درنا ظر كرمصتف اين كتاب بهارعظم جابي است از فالوادم بزرگ نوایط است که در قرن مفتم بیجری از نایت کهمقامی است در اواحی بصره مجرت کرده برساحل عزبی جزیره منامے مهند جنوبی که به علاقه كونكن معروف است سكونت ورزيد - سلسله نسبسش اين است: مولوی غلام عیدالفادر ناظر (۱۲۰۰ - ۱۷ ۲ ۱ هر) یسسرمولوی عنسلام محى الدّين معجر (سريه ال-١٢٢٩ هر) بسر محد نديم الله نديم (١١٨٨ -١١٨٠) بسر محد عبدالقا در (١١٠٥ -١١١١٥) بسر مولوی محد صبن المعروف بنيخ المر سوائخ نگار (۱۱۹ ۱۰۹ - ۱۲۷۱۱ه) پسرشنخ ايو محد بسرشنخ محرحسبين پسر عبدالقادر بسرحسن فضل الله المعروف بمحمد لفت الله ليسر رمنی الدین مرتقنی رمنی بسیر قاصنی محمود کمپیر (وفات ۵۹۹ه) بسیر قاصنی احرشا فني بسرفقيه ابومحدمشافعي بسرفقيه مخدم أتمكيل شاقني بسير فقيه مخدوم أسحق شأ فني يسر فقيه عطا احد سشا فعي .

فقید عطا احمد شافنی معاصر ملا فقید مخدوم علی مهائی (وقاه ۱۹۸۹) که صاحب نقبانیف بسیار درعربی و فارسی بوده کرد - از اولاد این فقید قاصنی محمود کبیر نامور گشت - او در زمان سلطان علی عادل شاه (۱۹۹۵ - ۸ ۹۹۵) قاصی القفاق معامله گووه بود در سند ۹۸۰ هجری بهه معاملات قفنا را به بسر خود قاصی رصی الدین مرتصی را سپرده رواند در سین رفینی زادهماالله سنرفا و تحکیا گشت و چند مدان جا اقامت کرد و باز به بیجا بور بیار و برمفتم رسیم الاول مقصیه وفات یا فن - یک تصنیف لطیف از و در زبان پارسی بنام تعلیفات قاضی محمود بر معالم گووی یا دگار مانده - در بعض مسایل فقهیه از فضاة وفت خود اختلات کرده و صورت حقیقت سر مشلم را و منح کرده -

قاصنی فتحود کبیر را یک برا در بنام ملا فلبل المتد بود کم پیش ازو درسسته نهصد و شصت و مبشت رهجری ازیس جهان فانی در گذشت - او پدر مل احد و جدا مجد مل حبیب الله بیجا پوری بود. مل احمر عالم و فاصن و صوفی بزرگ اود - بینج سال در مکه معظمه اقامت داشت و از شيخ شبهاب الدين ابن حجرالهيتني المكي المتوفى مصفيهم واذشخ على متقى المتوفى هيجهيم درس عدبت و فقه كرفته و جول ملا احربه ببجابور باداتد سسلطان وقت على عادل سناه المتوفى شيهه السا نغطيم وتكريم كرد و اورا بسیار مجوب داشت در محرکه با اورا بهراه خود داشت نا از برکت او نتح و ظفر میشر گردد. سلطان در همهم در موضع کندرگی قربیب مصطفیٰ آباد المحوف به بلگاؤل با اردوسے خود مقیم بود که ملا احمد بیک اجل را لبيك گفت و سلطان بسياد محزون شد و اور ا باحرام تام درانجا دفن مرده به بیجابور باز آمد۔

زوجه او بی بی نوچمه دنعتر سید ابو بکر از خاندان بزرگ سادات بود - نهایت متفی و بارسا و باک باطن و نیک سیرت بود - در سال یک بهزار و سی و بهنج هجری وفات یا فت - پسس ملا حبیب الله در یک قطعه تاريخ وفات يدرومادر خود يحنين يافته

انش وجن دا دریں چہشتلم است پدر و مادرم فرستسته بدند زال می را فرشته است تاییخ وال دوم را فرشته دوم است

ملاحبيب التند درسال نهصد و بفتاد ونه بجرى بشب عيدالنطر متولد سشد و ازمیان حبیب الله نبراوستاد و طل آبراسیم زبیری و ملا حسسن تجغی درسس علوم نقلیه وعقلیه گرفت واز قایمی محر کلیانی و میرال محر با با بمگری تقوف و سلوک ۲ موخت و خواس*ت که بوبستا* و دیگر مالک مسلامیه رفته بر دست بیری بزرگ بیست کند و خرقه فلانت پوشد کر میرال محد بابا نگری گفت ترا حابت دفتن نیست دشیخ کا مل عن قریب پین خوابد آمد. چا مخد حضرت ميدمشاه صبغة الله نايب دمول الله درسنه ميهزاد ، بحرى از مديم منوره وارد بيجا بور كرديه و بينج مال درين سنهر اقامت داشت. خلتی ارد مستفید و مستفیض گشتند ملا حبیب الله نیز بنزد او رفت و درس تفهيرو عديث و نقه و تقوف وسلوک از و گرفتن آغاز کرد و در اندک مدت چنال مهارئ بهم رسانید کرکسے اورا در بحث و مباحثہ عاجسز کردن نتوانست و چول سسید شاه موصوف در سنه یمزار و بینج بیری روانه حرمین ت ر الا حبیب الله بنز خواست کم جمراه اورود مگر مرسفد گنت تو قصد سفز

حجاز كن تا استكر من ترا امتداره مذكم ، نا جار ترك قصد معركر ده تا وهن شاه إ اولین منزل از بیجا پور بیدل مرشد خود را مشایست کرد . مرشد موصوف این جا بمه مريدان خودرا بصلاح وتقوى وصيت كرده رخصت كرد و ما حبيب الند را به تلقین مشرف ماخت بینا نکه ملاحبیب، ملنه تاییخ این تلفین بایس طورگفته

بهارعظم جابى تلفین شاه چوں سنده ایں جام و سستگیر تایخ این خوش است که تلقیل گر فقیر <u>۱۰۰۵ هر</u> بنشرف و بزرگی حضرت سسید شاه صبغة الله چندال محتقد بود که مصاحبش راهحابی قرار داده چنانکه گوید کو مصاحب لا صحابی می کند صبغة اللِّي شو ار خوابي مراد بول محتد درمیان انبیاء صبغة الله درمسيان اولياء و در جائے دیگر مجموعه اعداد مل صبغة الله را صنامن امن و امان قرارداده جنالگرام يك بزاد و پا نصد و بخاه و بشت صنامن امن است در دريا و دشت لا حبیب الله اوقات گانمایهٔ خود دا در درس و تدرکیس و تقنیف و تالیف و ارشاد و نفیهی مرف می کرد دات با برکات او جامع شریبت و طریقست و معدن مرفت و حقیقت اود بالن بیداری و خواب بارها از رویت جمال بجرة مبارك انخفرت فعلى الله عليه وسلم مشرف سنده - بينانكم درشب بست بكم ازماه ربيع الاول درمال يكهزار وأبست ونه بجرى بعداز نما زعشا در حجرهٔ خود تبنا لنفسند كتاب افراد سخاوى راكم مصنف س را برسسند خود نوست بود مطالعه می کرد - ناگاه ایخفرت صلی الندعلیم وسلم از در در آمد -مل حبيب الله في الفرر از جائي خود برفاسسته تعظيم اداكرد والمخفرة را بر مندخود لشانبد وخود دست بسنة روبروسه او لنفست ـ انحفرت فزمود , به میخوانی ؟ او همون کتاب را بدست انخفرت گذاشت و او بر بر دو منفح كتاب الكشتها عمادك خود را داست، جندے مطالعه كرد و سرمبارك خود را جنال بجنبانید کم گؤیا مفاین آل ہر دوصغات دا تقدیق می کند. ملا حیالنب پرسید ہمدا فراد اقوال حفرت شاکر دریں کتاب ذکر کردہ داست است یا ند۔ آبخفرت جواب داد - بلی ہمہ ایں اقوال از افراد سنن من است - ملا حبیب المتٰد ایس واقعہ دا در بک قصیدہ تائیہ قلینہ کردہ است چنانکہ گوید

وجالسنى ستقبلا وهوقبلتي اتانى رسول الله فى عين يقظتى اطالع باب المطاع منها بخلوتى وعندى افرا دالسخاوى بخطه امراصبع التبيح فحك سطرة ولىقال ماهذاإفلما اجبته كؤيشوفا لوس اس شعوبنقطة من اسطر كلتى صفحتى بابها فقط وياعن ظفار بمس ونظرة خياعن قرطاس وياعزاسطر يوتمل فالمعنى بتعيق فكرة وحرك تحريك المصدق راسه فقال نعمد الكل افرادسنتي وقلت لدهل كلها افرادقولكا "يعنى كتضريف أورد بيغبرخدا صلى الشرعليد واله وصحبه وسلم درحالت بیداری من و روبرو نشا ند مرا در حالبکه سمخفرت در جانب قبله من بود. و بدست من کتاب افراد مخاوی بود که مصنف آل را بدست خود گوسشته ۴ ومن اذال كتاب باب الطاء دا در تنهائى مطالعه مى كردم - المخفرت يرسبيد چرمیخوانی ؟ ویول من جواب دادم استخضرت بربر دو صفح باعد مفتوح کتاب انگشتها بر مرادک خود را بر بر مسطوش براند . پس کاغذ و سطور از من نظر مبادك الخفرت تعلى الشرعليه وسلم شرف عظيم بإفته - المخفرت سرمبادك خود دا بنال بجنبا نيد كم كويا تصديق ميكند و درمعين عور و محكر مى كند بس من اورا گفتم آیا ہمہ ایں افراد اقوال حضرت شما است با گفت بلی ایس ہمالز

بہار ہنٹم جاہی

ا فراد مىن من است"

ای قصیده طویل است آل را بتمامه درین جا نقل کردن ممکن نیست. ملا حبیب الله مسعنور بزرگ عربی و فارسی بود - بعضے از اشعار او

طاحبیب الند مسعنور بررت عرب و ر درین جا نقل کرده می آید - اوست که گوید -

على ثياب لا تباعبدرهم وفيهن نفس لا تباع بعالم

برمن بإرجها است كر بدربنى سم فروخت ننود مكر درال نفنى است كربتوض

عالى بم فروخته نتود . على بم فروخته نتود . عليكم ذكر مربى كلحال فان الذكر احلى حال

على جنب قعود ا وقيا ما كذاحال الاقامنرواس تحال

دربر حالت ذکر بروردگار دا برخود لازم گردانبد زیراکه ذکر دربر حالت خواه آل بر بهلوست خود بود یا در حالت قعود و قیام یا در حالت ا قامت و سفرشیری آ

اورین که گوید

بریروے مرا دیوانہ کرد است نخونیش و آسنا بیگانہ کرد است می اشک و قطر معانم مرد مک مغ جیبی چستم را میخانہ کرد است

چوعین دوست شدم زار جبیب خوانزم مسکنوں مرا زمن امکان اجتناب کجا است نسک زخندہ برمیش جگر ہی ریزی بغمزہ لشکر غم برشکستہ انگیزی

مشعله مثغله افروخستم دیده بدل دل بخدا دوختم فاروخس غیر بجاروب لا رفتم و جزعو سمه را سوختم به تارین در مشتنا به مشتنا

من بہ تامنے خودم مشتفل نیست مرا سوے دگرروے دل در بحر عم ہمیشہ کند آمشنا مشنا مشنا میں است آنکہ بغم نیست آمشنا

دادهٔ خضراست علیباُلتَ لام خنجر من خنجر خصمتس نيام برکجا می بگرم نقش تو درجلوه گری ست منگرنتش تو کآفت زدهٔ بے بھری ہت ك نظر بردك كده بهر تومشق نظرے کردہ ام --ازیں دو دردیکی عنقریب می کشدم فراق يار و وىسال دقيب مى كت دم تا تیمچو جمال تو جمالے سازد ہرشب مہ نوسوے فرودن تازد درچاردىم چونكه بخود برداز و بیند که جو تو نیست زغم بگدازد وقتيكه مسلطان ابرهيم عادل سفاه (٨٨٨- ١١٠٠ه) ملا حبيب الله لأ به بلی فرستاده بور راجه مان سنگه و مرزا عبدالرضیم خانخانان و دیگر اراکبین دولت سنسنفتابي بأعزاز واكرم واحترم بسيار بيش آمدند راجه مان سكمد يهيج وقت برمسسندخود لنضسته الماقات تنى كرد - مرزا عيدالرحيم فانخانال اورا بسیار عزیز داشت - روز سه بیش او اشعار خودش می خوانر ازا نظم ایں رہاعی کود۔

اے دوست نہ دخمنی دل آزاری جیست جنم تو نہ بخت ماست درخواب جراست محت تو نہ جنم ماست برداری جیست ملا حبیب الٹرگفت بخت را برداری لائق مرح و نثا است نہ کہ منوم و ناستودہ مرزا عبدالرحیم خانخاناں ایں ایراد را شنود و خادیش ماند و جواب نداد

ملاحبیب الله تا مت بست و پسنج مال از هیجت سبد شاه صبغة الله کسی را مرید بمرد و خود را در لباس الله علم ظاهر پوشیده داشت - حرف سه چهار اشخاص مخصوص را مرید کرده بود - باب ببعت و ادادت مفتوح نربود جون خواجه حافظ والد ما جدی دالقادر مصنف کتاب مناقب حفرت سنشاه

مفندمه

حبیب الله درسال یک هزار وسی بجری مریست فیض بیعت و فلافت عام گردید و تا بقیه عمر شدین که یاده سال باشد بسا مردمان لا مرید کرد و فلافت داد - ملاے موصوف در تاریخ گوئی یکانه روزگار بود . رقعهٔ عت بانه بخواجه حافظ نوشته که از هر فقرهٔ آن تاکیخ بر می آید. و آن این است موالحی فظ - فلاف بما ورزیدن - کفران حق نعمت بود - راه شقاق نوردیدن موالحی فظ - فلاف بما ورزیدن - کفران حق نعمت بود - راه شقاق نوردیدن اس ۱۰ هم ا

اسا ۱۰ هم میر میر میر میر میر میر میر سید استد بلخی میر سید استد بلخی

بول عرست بعدت و سه سال رسید سوی از عارف بیر بید معد فی فاهم این از عارف بیر بید معد فی فاهم این از مینه منوره بغره ذی قعده مناه رسید مفیوش این بود -

"اشاره بهایت دستگاه العارف بالندسیدنا و مولانا شاه صبغت الند نفع الند ببرکاته و برکات عومه در باب طلب شا مرئی شده است - باید که در بیج باب عذر ننموده روانه حرمین شریفین بشوند که نفع دارین درین است و تا شاعزم این جانب درست نکنند اشارهٔ بدایت دستگاه نخوابد شد- از دوست یک استاده کافی است و ما دا بسر دویدن است. التاکیدالتاکید دوست یک استاده کافی است و ما دا بسر دویدن است. التاکیدالتاکید عن الرحاب مقیف مقیف حضرت ملا

بون این سوب و رید ساب می اما می تعلیف میک عرف مع عبدالرحل جامی را بر دہشتہ ازال فال گرفت این دو بنیت بر آمر دریں زمانہ منم فائد صراط اللہ زمد فاوری تا آسستانہ اقصی روندگان معارف مراکجا بمینت مقتمم

ازین فال نیک بسیاد مسرور شده ککر تهیبه منفر حجاز کرد - دری اشنا ۳ صن خان میرسدالار افواج مغلیه با کشکر جراد از دبلی بیامد و تهر بیجایدر را محاص کرد . ہمہ ساکنان شہر از ہیم ایں کشکر نیم جاں شدند۔ ملا حبیب اللہ نبز بعارضه تب متلا شد و بیاری او فول گرفت ، جون احباب متحرسفده بیم خود عرمن کردند گفت از جانب افواج مغلیه بیپی گزند نخوابر رسسید -

آخر مل صبيب الله بتاييخ بنم ماه شعبان كمنظم المنظم موروز يكشنبه بربك امِل را لبیک گفت و روز روم اوراً دفن کردند . تابیخ و فانش قطب خرالزمان است - بعد مد دوز آصف خان نیز محاحره را برداشت وبرایخ ۱۱رشعبان المعظم از بیجا پور کوچ کرد۔

او از م حبیبه دخر خال اعنی سسید اسحٰی کالیی کتخدا سننده بود۔ سبد سطی در مدینر منوره تا دوازوه سال سکونت داشت و باز ازانجب وارد بیجاپور گشند و رست ارادت خود بدست شاه برا ن الدین بیجا بوری داد و در کالی وفات یا نن - ام صبیع لاولد بود گر از بطن سنی تفاحته لمبتیع دوفات مستناچ کر کنیزی بود یک بسر متولد سند و چول ایس بسر از بركت حفرت مسيد مثاه صبغة الله قدس سرة ذائيده بود اورا بنام صبغة الله موسوم گردانید پنانکه خود کوید

كام تاميسشق فبيغة الأداريث زادهٔ من کم دادهٔ مشاه است ایس پسر بیاز دیم شعبان المعظم ستانی چمتولد مند و در سنه بکه زار و منتاد ہنچری وفات یافت ۔

فاصى رعنى الرّبن دلفني بسر قاضي محود كبير عالم و فانسل

بهار شخطم حابی

و سشاعر شیری مقال اود - رصی تخلص می کرد . یک کتاب در فسالع و مبایع لوستن و آن را بنام تخفة الحقير بمخدمت سلطان ابرابيم عادل سشاه

گزرانید و باین طور فخرنخود.

کاحسنت گنت زہرہ و مریخ اے رصنی تحفہ ات بسند افتاد <u> افریں گفتہ اسماں</u> ناریخ <u>۱۹۹۸ م</u> قدر او بین که از ساب جمل

نیز گفت

تحفه را چول نبایت د زبب سمی مرو لعب ل و در کسبی سفتنه پایهٔ او ببیں که تاریخنس <u>سسمان</u> باز <u>آفیل گفته</u>

۱۹۸ = ۱۵۲ + ۱۵۲ این کتاب بریک منفسه و نوانمه و فالنه منفسم است - مقدمه در بیان اقسام سخن باصطلاح ارباب این فن لمحر اول در نفضبل محسنات نترو تعرلف وتمثيل آل لمعه دوم در تعرلف وتمثيل اقسام نظم خارته در خوش طبعی و حکایات و استهزا و هزلیات فرح انگیز. و در

لمحه دوم اذ اشتار ومنظمات خود استدلال آورده ار تاريخ وفات قاصى رصى الدين مرتضى أيسي اطلاعي نداريم البنته

او بين بسسر داخت كى حن ففل الله المعروف برمحمد لفمن الله دوم قامنى حسبين لطف الله سوم فاضى محمود صغير بجمارم حسين سنكرالله بنجم محیالدین روح الله - از دو بسران موخرالذکر بیج اطلاعی نظریم. قاضی محود صغيركتاب مالا بدست فنى داكم تصنيف لطيف لورالدين محمرالا يجى است اختصار کرده واک مختفر منوز موجد است و بسیار مقبول است.

قاضی حسین لفن الله بدر میزان عبدالقادر (وفات سمکنلش) و محمعلی

و قاضی نظام الدین احد کبیر (وفات بعدستنایش) است و این میرال عبدالقادر بدروكوى محمر مسين بيدرى فهيد المعروف إمام صاحب است کم به کششرع و دینداری و علم و معرفت الهی و فضل و مترف باطنی ممتاز و مشتهر بوده مشهنشاه مبند اورنگ زیب عالمگیر اورا در مدر محددگاوان در محد آباد المتروف به بیدر صدر مدرس مقرر کرد و بخفاب المم المدرسین اورا ستهرف امتیاز بخشید- در حق گونی و حق زیسی بیباک بود اکثر محام و امرا را بر اصلاح امور رعایا و احال طلبه و رد فناحش و منکرات متوجه ساخت، فریضه امر بالمعوث و بنی عن المنکر را کما حقه بجا می آورد. ورمین شرين كلة حقّ عندسلطان جائرٍ بيش نظر خود وسشة بود . جول یمی از زمینداران قوم بیڈر درصویہ محراکاد بیدر بعض زنان مسلونان را غاصبانه در قبضه تعرف خود آورو و ایس حاکم و احیر بداد او نرمید. مولوی محد حسين عضبناك شده رقعهُ برغيظ بنام اورنگ زيب عالمگير نوشت مضمولشش ایں ہوو۔

"پیش اذیں دو بادستاه بدعتی دریں ملک بودند. عالمی از فدا النجا می کر دند کر حق تفالی این دو بادستاه بدعتی دا اخراج نموده با دشاه سنی دا دری ملک بیادد - حق تقالی شا دا آور و و در سلطنت شا بیدر شقی این قالی سر بنسا و آورده کر سشرم سادات یفا نموده ، حالا از حق تعالی مروم دوا می کنند کر بهان بادستای دا بیارد و مشها دا انزاج مزاید"

اورنگ زیب عالمگیر فی الفور جواب نوشت: "حق تعالیٰ این مردِ بزرگ را سلامت وارد ما از چندین معنی خبر ندششیم، خبردار فرمیدد، فان فروذ بنگ را تعین کردیم - السعی منی والاتما ه من الله " در تنبیر و عقایر و تصوف جند کتاب م و رساله الاستند - بک

در تنبیر و عقایر و تفوف جند تناب ا و رسانه و صعمه بیت کتاب لطیف در علم عقایر بنام عقایر نامر حسینی تالیف کرده که بر دوباب منقب است و برباب بر چند فصل - باب اول در اثبات صانع و وجود

و صفات او باب دوم در اثبات نبوت و آن بر سه فصل منقسم است.

گر بهنوز از تکیل این کتاب فراغت یا فته نبود که بشب یا زدیم رمضان لبار مناله برق ناطف بر اتضحانه که متصل مدرسه محمودگاوان بود افت اد و مدرسه و مسجد را منهدم ساخت - مولوی محرحسین با نمازیان دیگر مناز ترافیح

مدرسه و مجد را مهرام من سف و کدان مدین به مارین مید ادا می کرد در قده دوگانه اولی بود که از صدمه برق و صاعفه اسمانی سقف مسجد افتاد و بمه نمازیان سشهید شدند حاکم و مردم سشهر در شهادت گاه رسیدند و یک یک را از توده خاک جرا کردند- مولوی محمر حسین در عالم تشبهد بود و قرآنی که متصل مصلی بود ابود انگشند او با دار سشبهادت برده شد بود و قرآنی که متصل مصلی بود

براز خون سنده به شخصی تاریخ شهادت او بایس طور گفننه براز خون سنده به شخصی تاریخ شهادت او بایس طور گفننه

امام زمانه محد حسین که زبداز وجودش گرفت است زین ولایت مابی که مخرخسین بر ارباب دین فرض مانند دین اجل برق اسا بسولین تافت سرا با جمال سوخت از برق بین به رویت ایزد زوالجملال د دنیا مان جو پوست ید بین سروسش خرد گفت نایخ فوت بیشین بهشتی محد حسین مروسش خرد گفت نایخ فوت بیشین بهشتی محد حسین می در اساست می می در اساست می محد حسین می در اساست در اساست در اساست می در اساست می در اساست می در اساست در ا

فَقَ صَى أَمْلُ الدّبن الحرر كبير مردك فاعنل و ينكائز المودكار بود - درعلوم عقليه و نقليه مهارية عام داشت از شيخ عوض بن محرالفنوييف السّقّاف سند روایت حدیث ماصل کرده بود - میر منتی دربار سلطان علی عادل سناه و سلطان ابرهیم مادل سناه والیان بیجا پور بود - بود از سال یک هزاد و یک صد هجری در بیجا پور وفات یا نت .

اذ نسل قامنی نظام الدین احد کبیر بسا علماء و فضلا برخاستندمش محد عبدالله سنبهيد (۸۰۱- ۱۱۸۵) بسرقانسی نظام الدین احد کبيرو قاننی نظام الدین احد صغیر (۱۱۱ سا ۱۱۱ – ۱۱۹۹) بسرمحد عبدالنّدشهد و حوادی نا مرالدین محددوفات ۱۲۰۶ه) بسر قاضی نظام الدین احد صغیر و مولوی محر غوث شرف الملك غالب جنگ بها در ( ۱۱۹۱ - ۱۲۳۸ م) بسسر مولوی نا صرالدین محمد و مولوی عبدالوباب شرف الملک مارالامرا بها در (۱۲۰۸ - ۵۱۲۸۹) و مولوی محد صبخة الله قاصی بدرالدوله بها در (۱۱ ۱۲ م ۱۲۸ هر) بسران مولوی محدغوث سنشرف الملك بهادر- قامنى نظام الدبن احدصغيرو مولوى محد غوت شرف الملک بها در و مولوی عبدالولاب شرف الملک مادالا مرا بها در در زبان عربی و فارسی و مولوی محمر صبغة الله قاصنی بدرالدوله در زبان عربی و فارسی و هندی نضبنفان و تالیفات بسیار کروه اند که تقصبل مریمی ازیها دريس مقدمتُ مخقر گنجائش نلارد- لهذا از بنها اغاض كرده احوال اولادهن

ففن الله المعروف به محمد لغمت الله را بيان می كنيم .

اذ اولاد حسن ففل الله مولوی محرحين المعروف به مخرخ احمد بود كم در زمانه اورنگ ديب عالمگير بر خدمت و قائع و سوائح شگاری و خفيه نويسی احسن آباد المعروف بگلرگه ما مود . بود ، برگاه يار علی بيگ فان كه اميركيير و بخشی سوائح نگاران بود رو دا د بايد و قائع صوبجات را در حضور شهنشا بی و بخشی سوائح نگاران بود رو دا د بايد و قائع صوبجات را در حضور شهنشا بی

بهار اعظم مایی

ارمال می منود اور نگ زیب عالمگیر بیش از ہمہ روداد سنتریخ احمد سوائخ نگار را ملاحظه می نمور زیراکه او برو اعتماد کلی داشت.

همه حکام و امرائ بادشابی اورا بسیار معزز و محترم داشتند و المال خاطرش را باعث صد ریخ و تعب می دانستند . از دقعات مولوی محد<sup>حسی</sup>ین بیدری شهبد که برا در زوجه سنیخ احد سوانح نگار بود، چنال ظاهر می شود که هرروز قریب بنجاه کس از سفرهٔ خوان او لذت اندوز می شدند . بسیار مجبر و عالی بمت بود . سشاع خوش فکر محمد برمان نام بسبب ا فلاس و تنگرستی

برلینان مال شده بخدمت شیخ احد سوانخ بنگار یک قصیده و متنوی ورباعی سرزاند و صله و انعام ستایال ازو حاصل منود - بران گوید. اے صاحب کریم کرم بخش نامدار برخی بیال کنیم عنم ول و صدبزار

از فیض تو رسبم ازیں قعر برکنار تا بحر بخشش نو در آبد بجوشش جوں عنبیۂ خزا رہشدہ دل ناتواج زار این با دمفلس که وزیره است درجهال در مرد مان سنسهر نداریم سنتهار وقت غربب وجاءغريب است ماغريب محتاج قوت شب شده ایم اندرین دیار خالی است جیب و کبیسهٔ ما از پشیبزودم

فرستنع زمین و ابر لحاف است بینیدار سامان رخت وبحنت نداريم بيبيج چيب داريم جامه چوں دلِ عشاق ڇاک ڇاک جول زلف دلبرال شده دمستار تارتار باقی قیاس کن ہمہ حالم بریس تنط پوستسیده نیست در نظر مرد موستیار

رستم بگیر و جوہر مارا نگاہ کن عربانم ارجو بمهنه سشمشير سأبدار جیزے کرم نمائی سخن را ہیں مار لبے خرج و ہے وسیلہ وہے سازوہے اوا برہان سخن دراز مکن اختصار کن دست دعاً برار بدرگام كردكار

ایر فیفن بخش دا بها رفیفن بخش دار یارب دریں زمانہ کہ تا دور منتری ہے وجودت أيئر خسلق محمر زيه خفيه لؤيس ستيخ احرر بذات خود جهالئه را جو واليه جوال بخت وجوال دولت جوالئے برایه فدمتت این جا رمسیدم ز خاص وعام چوں وصغت شنیدم پریشاں حالم و بس نا توانم دریں شہر غریبم بے زبانم بود نه سال من بے روزگام عجب منسوئ وتتوار دارم ندارم غرالطان توحيله ىنى بے دست و پا و بے وسیلہ ز لط*ف خولیش*تن کن سرفرازم توئی مخلص لؤاز و جاره سسازم ندارم جز توکل در جسگراه قبائل سفت كسس دارم بهمراه پرلیثال طلم و وقت استمشکل ہمه عرباں وبے سامان وبے دل ز تو آسال شود ایمشکلمن چو گل خندال شود عنچه دل من بكام نوليش برخرواد كردى قبول حضرت جبار كردى كند ايز د ترا عاجت روائي كر . أزكار بربال جول كشائي آنی که بنا ، اہل دازت کردند بیچاره گزاز و چاره سازت کردند مشكرانه المنكرسسىرفرازت كردند لطفي فرما بحال ياران قديم درصوبه احسن باد المعروف به گلبرگه جاگیرے باو مرحمن شده بود که بست و پهار سزار روبید محاصل سالیانه داشت رنگر موادی محرحسین بیدری از جاه وحتمت دنیوی او اندلیشناک بود و بمیشه اورا تأكيد كرد كه از كسب مال حرم بسيار اجتناب و در يؤشنن اخبار ببارگاه سلطانی بسیار احتیاط بایر تنود . اورا رقعهٔ باین مضمون نوشن

«مجل آنکه خود تصدیع بایر کشید و از تصدیعات اندیشبد و موت النفس العين وسننه و از رمم احترار كرده كر سعادت دنيا و آخرت دارین است ، در طعام ہم شخفیف ککنند برشا فرص نیست کم البنة با پیند کسس بخورید و فرض است که انه مال حرم احرّاز ورزید اگر سکے دشوت بگیرد و برفقی برید یا بخولاند موجب اقحاب نیست مکبکر گکر الميد لؤاب در تقدق بال مرم دهشته باشد بيم كفراست و درحق آل فقيريم ظلم كرده باستدكه مال حم بخورد وسس بيجاره را داده الحال ک بسیار باید کرد که بهر مال منصب دارید و جاگیر بیست و از تصدلیات کشکر فارغ بیسننید و جاگیرنشا در محل خدمت شما وافع است و به نان جوار باید ساخت و اگر ترام ما بر خود هلال بگیرید ظا هراست که چیز سے تخواہد ماند و وہال تا ابد باقی است و در صورت افذ حرم از رسوائی دنیا نیز امن نیست عرض اینکه خرج بسیاد دارم عدر این منی شود کهرم بكيرم برمن لازم است كه خرج كم كنم و حراسنه باشم و حرم بكيرم - زمين ش ہم ہست چند سال ازاں مارا خرج می سند - الحال براے خرج فالرص و برا دران خود بكنند كم صورت حل بهم دسانند و از سابق كم ما خرج كرده بم امبد داريم كم ان سفاء الله ادا بكنيم حساب اوسفة سكاه داريم".

" نوستند بودند كر آنچه می شنود و می بیند به كم و كاست حضور بر می نگادد. مشفی من ! پول احتال آن است كه نوست شا بعرض بادشاه دسد لازم است كه در نوستها بسیاد احتیاط بكاد برند - بعض چیزا است كه در نوستها بسیاد احتیاط بكاد برند - بعض چیزا است كه در نوشت و زود باید نوشت مثل آنكه فوج عنیم یا بسید فلال جا

آید و فلال دیه را تاخت و مولیشی گرفت و چنال وچنین کرد و فلال سردار بادستای با فوج آید و جنگ سشد و بعضے چیز با است که تا یعین نه شود برگر نباید نوشت مثل آنکه فلال فان این قدر زر از مخالفا گرفت و این قدر زر تهی کرد و چول باعث دشمنی مردمان و ضرر دنیوی نوشتن این قسم است پس درین نوشتن بسیار احبیاط باید کرد تا آنکه کالشمس فی نصف النهار برخود ظاهر نشود بمجود گفته کسی نباید نوشت و بعضف چیز با است که بیش از نوشتن آگاه باید کرد مثل آنکه متعمدی بر کسے ظلے کند اولا اورا بملائمت باید گفت که ظلم خوب نیست و ما نیک خواه دنبا و آخرت شما بستیم اگر از گفته شما از ظلم باز آمد بهم شما نواب طهل دنبا و آخرت شما بستیم اگر از گفته شما از ظلم باز آمد بهم شما نواب طهل

کرده باستبید و بهم منظوم سلامت ماند و بهم نظالم از نظلم و مثل آنکرمسکرت وغیره منهبیات سشرعبه در جا مام بوده باشد اولا اورا منع درخفیه بایدکرد که فلال جا منهیات است و بر ما نوشتن لازم است که با دشاه براس بهیس کار فرستاده است و نیز اگر ننویسم و خبر برسد بخفنب با دشانهی گرفتا د

شویم بهتر آن است که چول نفغ سهل است و ضرر دنیا و آخرت بسیار منع کمینند کر منع کرو فیها و الا آخر باید نوشت براورا درین صورست ان شاء الله مهم مردمان دشمن نخوا بهندستند و بهم فرض از ذمه خود اوا کرده

باسشیم" (رقعان خطی از مولوی محرحسین) و مکرر التهاس منود

« کمرد التاس آن است که به هر تدبیرخود دا از آفت خدمت الی بر آرند کر خدان دارین می نماید. دنیا مثاعی نیست که عاقل از بهرآک دست از دولت ابدی بشوید - مع بذا دری خدمت سواسه درد سرو نفندلیات لا طایل بجیزسه نیست - بهر شخو مسبب سببه سازد که ازیس بخوب تربین وجه برآیند - حضرت والده سلمها الله تعالی بهیس الحلح دارند، مفصلا احوال نود برنگارند که جمعیت فاطر است"

بمجود رمیدن این مکتوب از فدمت شابی سبکدوشی حاصل کرد و گوسته عافیت و قناعت اختیار کرد و ازال پس از گلبرکه بهجرت کرده در محمد پور المعروف به آرکاط توطن گزید. ناظم آنجا نواب سعادت التشدفال (و فات ۱۳۷۱ه) دو صدروبیه ما بهوار باو وظیفه مقرر فرمود آخر بسیزدهم دمفنان المبارک در منسله هیک اجل را لبیک گفت و منصل توبحنا نه در مقبره صادق در آرکات مدفن سند .

او از شهر با نو دختر میران عبدالقادر و خوابر مولوی محده مین بیدری شهرید کندا مشد از و دو بسر محد عبدالقادر و محد مخدوم و یک دختر بیگم صاحبه نوحبه نظام الدین علی لیسر مولوی محده مین بیدری مشهید . بود \_ محید محید القادر در سال یکهزار و کیک صد و پنج بجری تولد یا فت و از اساتذه آرکال تحصیل علم عربی و فارسی کرده - تدبر و دانائی بمرتبه کمال داشت ـ گاه گاه بسخن شبخی بم رغبت می فردود ، مرید سبید علی محد قدس سره المتونی شراید بود - بیش از دو ماه و ده روز از سنجهادت نواب ناصر جنگ شهید بعر بینجاه و بسخت می مرد در در مقرم مرشید دو در مقرم مرشید بیر بینجاه و بسخت به به مقرود در تاجوده در از کاط وفات یا فت و در مقرم مرشید بر بیر میزود در تاجوده در فون سف د

محمد مخدوم بسرخوردسین احد سوائ نگاد در سفالله و آولد یافت اور فقه و عقاید و ادب فارس بهادتی بهم در انیده و اذعلم باطن بیز حظے وافر دہشت اذ مریدان خصوصی حضرت سید علی محد قدس سرؤ بود و بعم به مقال ما کم محمد الله اذیں جهان فانی در گذشت و در مقبو تا جیوره بجانب عزبی گنبد مرست خود قدسس سره مدفون سند، در قبول دعا حقبول به کمان بود به میر اسدالله فال کر از جانب نواب محد علی والا جاه المتوفی ساله هم نیابت صوبه داری آدکا طر داشت از و ملتی شد که براحد نزول با دان رحمت نماز استسفا ادا می کند. به بوز از مصلی بر سخاسته که آس قدر با دان بارید که در کوچه و بازار گذر بخسل یق و متواد افت او د.

مولوی محدندیم انشدندیم بسر محدعبدالقادر در مهمالدی متولد شد و از اسانده و قت علم عربی و فارسی حاصل کرد. در زبان بارسی بهارت داشت که مزید برال متصور نمی شود خط نسخ خوب تر می نگاشت اکثر دوستان و سشاگردان در فن خطاطی ادو بسیار مستفید گشتند بهایت و جیه و بالا قد بود و در اوصاف نیک و اخلاق جمیل ممتاز بود عم محترمیش محد محذوم دو دختر داشت - دختر کلال حسین بی بمولوی نامرالدین محد بسرقامنی نظام الدین احد صغیر مشوب سند و دختر خورد سخم به بالا بعقد نکاح حولوی نایم الدین احد صغیر مشوب سند و دختر خورد صغیر بالا بعقد نکاح حولوی نایم المثد ندیم در آمد - شهر بالا در صلاح و توی و عفت و اخلاق بیگانه روزگار بود - از سن سفت سالگی تا روز رطلت و عفن و اخلاق بیگانه روزگار بود - از سن سفت سالگی تا روز رطلت و بیم ریز شری بیج نماز و روزه را قضا نه کرو بروز شادی بهم از نماز

غافل منه ستند - جوں برادایکی رسیم قبلوہ برتخنت عروسی کشست و بوجم نغه بیرائی مشاطکان رسیم داده بلول انجامید بدایه خود که از زمان طغلی مانوس بود گفت دریس دسم نامشروع نماز فرض عصر برباد می دود - باید که برده نوده سامان برائه ادایگی نماز مهیاسمی ورمه ازیس حجاب عرفی بدر آبم و فرض خودرا ادا کنم رایس اورا بجانبے بردہ مصلی نہیا ساخت و سکسترد وشہر بانو برو ایستاده نماز ا دا کرد ـ

بعد اذ یک سال و چند ماه ستایخ یکم ماه صفر سط النج شب یکسشنبه بمنوذ نماذ عشًا ادا کرده اود که درد زه برفاست . باوجود درد زه ننازعشاادا كرد . بعد اندك وقت بسرے تولد شد كراك را بنام غلام فحى الدين مؤموم گردانید. مادرسش شهر با نو علیل و فریش شد و بیسج علاج فائده نداد-سررین امید دندگانی اد دست رفت مستب پنجم اد ولادت این بسرشمع لور خانه ہم گل سند ۔ مادرش بی بی مخدومہ ہشر ف دختر محد عبدانٹد شہبید کینیزک خودرا ندا داد و گفت بزودی دریس جا شمع روستس کن مشهر با نو گفت ای ماررعزین ا فرونستگی شمع احتیاج ندارد - جراغ اور ایمان کانی است - وسیس ایس شعرمندی برخواند - اگرمشیع ایمان بخط سات سے اندهیری لحد بچه پرشب برات سے

ینی اگر شمع ایمان ہمراہ بست قبر اربیجم برائے تو حکم شب برات دارد کہ

درو روسشنی بسیار جراغال میشود .

و نیز گفت اے ما در من بما در ما در تو یک دخر تولد شد و بفضله تعلل کثیرالاولار گردید و مبنوز سلسله نسل او جاری است. من این پیسرخود منتدم

را بتو می سبارم خدام تقالی قادر است که این بسر را بنز معزز وطویل همر سر دانه و سلسلهٔ اولادش تا قیامت جاری باستد . باید که به پرورش این نور دیدهٔ من کما حقه متوجه متوی و بکسے دیگر اورا پنر سپاری . شہر بایز ہموں شب کرشب جمعه سششم ماه صفر اود پدر و مادر و شوهر و همه ا قادب را الوداع گفت و سفر آخرت اختیار نمود و در مفرهٔ تاجیوره با دوستان خود بیامور بعد د حلست زوجه نود مولوی ندیم النّد ندیم بخانه داری اییج رغبت نفرمود وفنیکه اذاب حیدرعلی از میسود بر آدکاٹ کشکر کنی کرد اکسٹر ساکنان آنجا باطراف و جوانب منتشرسفدند مولوی ندیم الله نبر باخوانیان و دوسستان خود بر کوه چی منڈل گڑھ کہ دراں وفنت دار امن وسلامتی بور بناه گزید و کسان دیگر ہم دراں جا سمدند و سکونت ورزیدند۔ سو ع اتفاق است كه اكثر ساكنان ايس كوه بعادمنه تب مبتلا شدند و بصف اذال راہی ملک بقا گردیدند . بعد چندے مولوی ندیم الٹد نیز بیار سند- روز بروز تب او زیاده سند و پیچ علاج فائده نمی مختبید - آخرکار ساجی سيد عبدالله بن سيد قاسم كه داماد مولوى ناحرالدين محد بود ازكوه بی منڈل گڑھ بآرکاٹ رفت و از صوفی بزرگ عنمان فان سیسرور روفات ۱۹ ررجب سواله التويذ كرفت باز بركوه بهي منڈل گڈھ بعد نمازِ جمعه رسید و دید که مولوی محد ندیم انتد جان خود را بجان آفرین سبرده. بسبار حزین و متاسف گشت - ووسستان وخویشانش جمع شدند و تجهیز و ننځونین کر ده لبد نماز مغرب اورا متصل دروازه قلعه د فن کر دند. تا بیخ و فانش بست و دوم جما دی الاول شماله جور و عرش دران وقت می و دو سالم مولوی ندیم الله ست عرخ ش نکر بود - ندیم و ندیمی تخلص بهی کرد. داله منتل بر عزالیات یا دگار مانده ، کلامش بخته و مضامین نازک و زنگین است - این جا سه عزالیات نقل کرده می آبید -

و رمین است این به سه تربیب می است این به سه تربیب می است اسبل را شکست عارمن میان تو قیمت گل را میکند زلف تو در پیچ و تاب سنبل را فروخت عارمن گل شمع وادی این بباغ منصب بروانگی است بلبل را

فوخت عارض گل شمع وادی این بباع منصب پروای است بس ر میان عاشق و زابد مسافته است بعید که این جمال تو می جوید آل تجمل را چن شناخت که گلبن شداست فننه بتو میکرده بیهمید زنجیریا سے سنبل را

فتیله از پر پروانه خوش بود ایمنت جراغ مشهد بلیل اگر کن گل را به غره داده ا جازت بجنگ گلیخت بهانه ساخته ۳ مشفنته کاری مل را راودهٔ دلم از عشوه لیک جانب من کن نگهی بسنده ام تفافل را

ستنبدتا ز طراحی توسع معل گل چو داغ ول من ز باغ من غلط است

نسوخت لالدكر از رسك داغ من غلط است

بہ بحرصن شدم محو قطر وار اے خضب

مستاز بیهده کز توسسراغ من غلط است ز داغ فرق نشد فرق در جنول بک مو

براغ وشكر مسلاح دماع من غلط است

كسى بداغ ول من نه سوخت جز دل من

كه خسائه سوزى غيراز جراع من غلط است

متتذمس

بدورجشم تؤكز جور بإيالم سباخت

بغيرخوَن جسگر در اياغ من غلط است

نديم بے تو اگر باغ جنت استنگلشن

ہوا۔ آل بدل بے دماع من غلط است

تأكى افسرده كنشينى شررسه ببيداكن دلبرے غزو زنے عنی کے عبداکن برطرف عبادأه حن است نهٔ واقف ازال برو از برتمات انظرے بیداکن

تا بسرمنزل مقعود كددابى است دراز ىنەرسى زىن تىگ و دو بال دېرسے پرداكن كاشت دميقان محبت بدلت تخم وفسأ

ازبل نتوونماجتم ترسه بيداكن تأكى از كومكن و وېن و مجنوں كوئى از بی شمرت خود ہم مرے برداکن مغلساں دا نبود پیش بستاں منزلتے وصل الشال طلبي يتم وزري برداكن

زہدنخشکت نبسرد راہ ندیمی جلے میل فاطریه بتال ہم قدسے پیداکن

بسرش مولوی غلام محل لدین بینائله ذکر کرده ایم در آغرش مادر مادرسنس بی بی محذومه مشرف برورش یا فت و تا سیزده سال جنال زندگا نی گزراند کم ينيج وقت فقدان ما در خود را محنوس نمي كرد ـ اولا از اساتذه أركات درسس فارسی و خطاطی آغاز کرد و در شاله با خوایشان و اقارب خود بمدرسس منتقل شد- واز میرمحسن خال امتیاز المتو فی مصلیهم و محد عاصم خال المتوفى للنظير و اميرالدين على المتوفى شيله و مولدى بأقرام كاه المتوفى مناله

و مولوی محمد غوت سشرف الملک بهادر المتو فی طستایج علم عربیه و فارسیه ما مسل كرد . الزاب محد محفوظ فال بها در شهامت جنگ فرزند كلان الواسب سراج الدوله الزالدین فان بهادر سنه بید بسابقه معرفت که با اولاد بیخ احمه موانح نگار داشت غلام می الدین را از کمال قدر دانی تائید مالی می مخود فلاً می الدین معجز تخلص می کرد و اشعار خود را از نظر مولوی با قرآگاه بمی گزالند و در اندک مدت نکات و غونه من شعری را یاد گرفت و مقدمات علی وشعری را خوب می فهمید و او بیک واسطه شاگرد میرزا عبدالقادر بیدل بود و نسبت را خوب می فهمید و مان مروت المتوفی سامی هد داشت کم از مرزا عبدالقادر بیدل او میدالقادر بیدل او میدالقادر بیدل او میدالقادر بیدل ای مان مروت المتوفی سامی هد را شت کم از مرزا عبدالقادر بیدل اصلاح گرفت و بیدل اصلاح گرفت در اندک مدت فضایل و کمالات معجز شهرت گرفت و بیدل اصلاح گرفت و بیدن به میرسورفست .

روزے در تبتیج سلطان قلمرو سخندانی کیم افضل الدین فا قانی قصیده نختید کرمشنمل که برینجاه بیت بود نوشند بخدمت اگاه دوانه کرد تا دو دوز پیش خود نهاد و بجشم انفاف س را مطالعه کرد و باز س را و الب کرد و نوشن بیج گنائش و الب کرد و نوشن بریم گنائش اسیاد مراوط و مضبوط است بیج گنائش اصلاح ندارد. این قصیده در گلدست اشعاد میجز موجود است مطلعش این است در شب بهجر تو اے خورسند برمرسیا ہے من

زد بہم نظم کواکب کا محتشد زاے من

در زبان فارسی بعد المحاه سنبهر اوستا د بود . نواب امیرالا مرا المتوفی سنایی پسرخورد نواب محرعلی والا جاه المتوفی سنایی اورا برای تعلیم و تربیسند پسرخود عبدالعلی خال که بعد ازال بخطاب نواب عظیم الدوله برمسند نشست مقرر فرمود و مشال اورا تعلیم نمود و چول نواب امیرالا مرا وفات یافت نواب فرمود و مشال اورا تعلیم نود و چول نواب امیرالا مرا وفات یافت نواب همیم علی والا جاه اورا برای تعلیم و تربین دامادان و مبیره کان مامور کرد پیول

ذاب عدة الامرا مهین فرندانش بر مسند کومت جلوه کرگردید بسبب اختلاف مسلک و مزاج ان و برگفت و در دور مکومت خود اورا حبه نداد حی وجه یک ساله که بر پیرسض واجب الادا بود آن را مهم در خزینه خود نهاد و در اوابل ریاستش منکوه نواب محرعلی والا جاه مسماة رئیس النساد بیگم اوا برای نقیم بسرخود مدین فرموده بود - قریب یک سال در تربیتش سعی بلیغ بکاربوه بینان حق یک سال در تربیتش سعی بلیغ بکاربوه بینان حق یک ساله می رائیگان دفت و جون نواب عظیم الدوله در سلاایا هی بر مسند ریاست میکن سفد یک صد و چهل روبید ما بوار باسناد قدیم خود مقر فرمود که تا وفائش جاری بود -

معجز اکثر در زبان فارسی طبع آزمائی می منود کا سے گا ہے در عربی و بهندی هم سخن سنجی می کرد . اکثر غزل می سرود و قصاید لغتیه ومنقبتیه هم مى لنشت راز مرح و قدح حكام و امرا و ابل دنیا بالكلیدبهاوتی كرد -در دیوانش بیج قصیده در مدح ومنعبت امیرے از امراے زال یافتہ ىنى شود - خود را غلام محى دين حضرت عبدالمفا درجيلانى مى بنداشت جنانجهگريد ز اول این و سهل معجز چه حی ترسی قوی دل شو که داری دردو عالم محی دین مشکل کمتا بیرے در یک بیت بندی بیس مفہون دا اداکردہ است کیج روی سے جرخ کے معجز نہ ڈرنا زینہار لو ظلم می دیں ہے ہر بالاسے بار سے یعنی اسے معجز اذکیج روی جرخ بد ترفتار برگز مترس - دیراکہ تو ظام محی ین است واز ہر بھا آذاد است ۔

سخ درسال قیم اورا مرض اسهال لاحق گفت و با این تهم روزه با به دونه با به نغل شوال روزه با به دمنان دا ترک نکرد و خواست کرشش دونه با به نغل شوال را نیز ۱ دا کمند - بسرالنس مانع آمدند گفت نمی دائم که این سال برمن خوام گزشت از روز دوم شوال روزه شروع کرد دردشکم زیاده شد موزیجام از خوال دستها به نونیس آمدن گفت بسرای برا انطاد اصار مخون به پزیرا نفرمود و روز بینجم به جرواکه اورا از روزه باز دشتند والت او روز بروز بتنزل روگفت تا آنکه فریش شد و از اسفاره نماز ادا کرد و به بست و چهارم ماه شوال کرمی این خود را بجان آخرین سپرد - روز دوم در مسجد انوری درسس نماز جنازه ادا کردند و درصی مسجد میلا بور اورا دفن کردند و درصی مسجد میلا بور اورا دفن کردند - بسرکلانش مولوی غلام عبدالقادر ناظر تایی و فاکشس چنین دفن کردند - بسرکلانش مولوی غلام عبدالقادر ناظر تایی وفاکشس چنین تخصریر فرمود .

حضرت می دیں ز صرصر مرگ بیوں صبا رفت سو سے باغ نیم اود سالار اہل فضل و کمال متصف با سخا و خساق کریم اتم آنجسنا دل ایں مضطرب کنورہ دو نیم اتم آنجسناب بے ہمت دل ایں مضطرب کنورہ دو نیم با تقم گفت با لب افسوس سال مرگ پدر کر در عظیم دو داوان قصاید و غزلیات یکی در فارسی و دیگر در ہندی دارد سترتیب دیوان خورش نبرداخت و اتفاق تصنیف ہم نیفتادہ . ذکاوت مزلج و رسائی فہم بمرتبۂ داشت کہ اگر بر تصنیف و تالیف متوجہ شد سے با تصنیفات و تالیف متوجہ شد سے با تصنیفات و تالیف متوجہ شد سے با تصنیفات و تالیف متوجہ شد بیش اد میں سال از وفاتش قصیدہ لامیہ مشتل بر اصطلاحات علوم و فنون از صوبہ سی سال از وفاتش قصیدہ لامیہ مشتل بر اصطلاحات علوم و فنون از صوبہ سی سال از وفاتش قصیدہ لامیہ مشتل بر اصطلاحات علوم و فنون از صوبہ سی سال از وفاتش قصیدہ لامیہ مشتل بر اصطلاحات علوم و فنون از صوبہ سی سال از وفاتش قصیدہ لامیہ مشتل بر اصطلاحات علوم و فنون از صوبہ

بهارعظم جابى

بنگاله بمدراس رسسید خواست که ور تتبع این قصیده قصیدهٔ لامیه دیگر نویسد و لیکن اتفاقش نیفتاد بعد بچندسے آن قصیده را تلاش کرد۔ در بیج جاس را نیافت - باز بعد پانزده سال روزے در محفل یاران وکر این قصبیط آمد - فی الغور بجوالبشس برداخت و در بیک کشست سی بهت نظم کرد و از تشبیب تا حن انخلص رسید. باز گفت اکنوں ایں امر مشقت طلب است رمگران شاء الثرالمستعان بوقت فردست ایں قفیدہ را باتام رسام . کیکن انفاق اتام و نظر نانی مم نیفناد - نبرکاسس ابیات را این جا نقل می کیم ـ امروز منم مصدر الذاع فضايل در اہلِ کمالانٹ مفناعف بجلایل اجوف بوداذ علت ايراد كلامم برطيع صحيح است ازبي مشله قايل مننى است زكرم الرهمين ناقص مثبت بود ایں صبیخہ باصحاب فوانسل لفظم بمه بالمعنى سنجيده لفيف اسن کوہست نہاں از نظر مقتل جاہل ماصنی بود امرم باقالیم معسانی مستقنیل آل ہنی نماید بر کامل تأكيد كنم نفي مخاصم جوبيك حرف جحدم نبود قدرست حاسد بمنفابل در درک کا لم که او د برهمه فاعل مفحول بود وابمة خضم غلط كار اذ دقت فکرم که پود مبتراءعقل بربع خرائد نظرجسا بل غافل ازمعرفتم صاحب ادراک درسیا دا تتنكيرمقالان فضولا لهنشده حاصل در بزم ا دب بسکه منا دی شده ایمم ترخيم بزيرفت إذال نام افاضل نفس علم كرده مكول ابل روابل ازرفع مقامم شده مجرور بداندلیش ہرگونہ کمللے کہ .لود ہسست،مضافم موصول منم بانهمه اقسام فضايل

متبوع بود جودت ذہنم بکمالات باقی ہمہ اذہاں بودش تابع و ناقل معدول بود کشمنم از جادہ سخقیق تخبیر من از عدل ومنم منصف عادل معدول بود کشمنم از جادہ سخفیان

وضعم بهمه ظاهر و محتلج بيال نيت تركيب وجودم شده الأحسن خصايل وضعم بهمه ظاهر و محتلج بيال نيت موزول بود ا فعال من از لطف شمايل وضعم نشود بيم خسال مع بتانيت

امكان مدكس نبود رسم لطبغم جسم عالى است نه از اوع اسافل شرصلح كلم خاصيت از مبدأ ايجاد اذ كين در فصل مراطينت فاصل شرصلح كلم خاصيت از مبدأ ايجاد

کارم نبود ہی گئی با عرص عام چوں جوہرمن گشت مخمر بجسزایل کلی چومنم درہمہ اخسلاق محالی بامن چرکت د جزئی کم پایٹر سافل واجب بود اقرار کمالم بحسز وکل شدمتنع انکار طامت کرعاذل

مدلول کمالم بدلالات تلاش این امربدیهی است برناظرعاقل با من نرسدخصم مرالاف تساوی باشد متباین زازل ناطق وصابل

موضوع بود ذائم ومحول مكادم شرطبيه من منفصل اذصدق دذايل طبعم جو بود ما نعة الجمع بلا دسند سفد منع خلو لمازم اوصاف كوائل مفهم بسيط است قضاياى كلامم في فؤل مركب جوسخن وارمجادل در نهر حيات دل من روح سخن تا ذر غوطم و افشا ندير وبال بسامل

در نهر حیات دل من روح سخن تا در مخوطه و افت اندیر وبال بهامل المامل الماک، معانی سنده موجود زرشحش در کتبه توحسب دشتری بجلایل نوحید و حیدی که بود و صدت ذاش بیگاینه ز اعداد و مبراز اما تل

واریخت داوج قدمش سلم برهال گسست در کاخ صفت سی حیل دلابل این در اوج قدمش سلم برهال مولوی فلام عبدالقادر ناظر برترتبب بحد در فارسی و بهندی بردانست بخرهٔ محرم از نسو میددایوان محموعه با مساسق در فارسی و بهندی بردانست بخرهٔ محرم از نسو میددایوان

خمشترم فارسی و بغرهٔ دمنیان المبادک مستلیم از نشوید دیوان بندی فراغت مامس كرد - از ديوان فارسيش سر غزلیات ایں جا نقل کردہ می آید۔ تا کمی محروم داری ذرهٔ بیتاب را طوه گه فرما زمانی مهرعالم تاب را ا ذخویش سگ چرنقصال پرتوبهتاب دا حسن جانال بدنياز از طهنه بدبير بود غنچراش تا گلفشا بی کر د درصحن جین سرفرو شدا دخجالت هرگل شاداب را كل نه تنهما خوں شروائے جان گلتن درغت خاروكل بابم كشد برلحظه خون ناب را کی کشد باغ محبیت مننت ابر بهاد ابرباشد كريه اير كلزار أتش تاب را

نيسن غم بخوت مرے كز بېرتعظيم نخامت مست لا ليقل جر داند شبوهُ آ داب را معجزا از درگه سلطان جيسلال رُخ متاب

قبلة خود أيميحو بأب الشرسازايس باب را ز دنیا حاصل رنگ وفا نیسن

گل این باغ جزجور و جفا نیسن گرفستدادان دم عاستقی را پر پرواز بزا اه رسیا نبسن چه می جوئی زگردوں ساز عشرت اذاسے عیش در مائم مرا نیسنت ذا قبال كن پايشس مرم دا خيال ماية بال بمانيست بجسان دردمسند مبستلايم بحز لنل لبت طاحت دوا نيست برنگ عقدسشبنم آب گرود بخذرسشيد دخت چشسی كروا نيست

بيو جوہر ہمدم شمشبیر بادا مری کو در سردایست فدا نیست به بند کلفت و عم مبت لا باد شود پامال بیجوں خاکس یارب دلی کو بندهٔ ذلف مشها نیست برآنكو بردر لةجبهسا نبست دل الفت برست معجزم را بحز وصل تو جاناں مدعا نیست

نزقه خلافت از سیدستاه مصطفی قادری خوابرزاده حضرت سیدمیاری مرس قدس مرهما بوسشيده ، بعمر بهشتاد وسشس سال به بهفاهم محرم لحرام مصلهم در نفرت گڑھ وفات یا فت - تاریخ وفاتش م

از کرم مصطفی بجنت برد به

بسرش طافظ محد سعید در فقر و خاکساری مشهور بود، از پدر بزرگوار خود خرقه خلافت در بر کرده ، بیازدهم ماه مبارک ربیع الاول الله بعمر لفود و یک سال در میلا پور مدرس و فات یا فت - مولوی با قر آگاه قطعهٔ در تا یخ وفاتش چنیں نوسشتہ

چو مافظ محدسعید سنکه بور بفضل و کمال و بزرگی وحید نشان سمادت دنامش عیاں فروغ عبادت ز دولیش پدید بمين دار كلفت بمرا فشانده دست بنزهن سسراء تقدسس رسيد بتايخ سال دحيلت نيال سراسيمه بر جانبے مي دويد

بگفت از سربیقراری سسدوش زخور وارهبید و بحق آرمبید اد اولاد حافظ محد سعید دو پسر نامور کردیدند یکی حافظ ابو محد

(ولادت ه ۱۱۵۵ و دوم و فظ حسین قادری (۱۱۷۵ و ۱۱۵۵) داماد مولوی باقرآگاه بود و در مکه معظم وفات یافت علیم بی دخر مافظ محمر سعید زوجه مولوی محمد عزت شرف الملک بهادر و ما در مولوی عبدالوباب عارالامرا و مولوی محر صبغة الله قاصی بدرالدوله بود- درساسا

بسبب گزیدن مار در سدهوت قریب کراید وفات یافت و درانجا مدفون به

يدر ماور اين صاحبه ينز حافظ قرآن بود. نامش غلام حي الدين بود

در دادالنصر نتحر بگر المعروف به ترچنا پلی سکونت داشند ، گاه گاه بمدرسس رسيد و يعذب دري جا اقامت ورزيد. بربست ونهم ماه محم الحم سالم اله روز شنبه بخانه امین صاحبه بیامد و بعد از فراغت طعام بربستر خواسب رفت ، بآخرشب سہ بار نداے الااللہ بگوش حضار رسید ممان بروند کہ حسب عادت در ذکر الہٰی مشغول است بھوں صبح مشد و آفتاب برآمہ و او از جحرهٔ خود بیرول نیا مد اندرول رفته دیدند که روح او از قفس جسد عنصری برواز کرده است - انالتد و اناالید راجون - و همچنین شیخ مبران

باره ہزاری پدر مافظ غلام محی الدین موصوف مرد سے مقدس و عابد و مراض اد برروز دوازده بزار بار درود می خواند. باین سبب اورا باره بزاری مى گفتند تا دم وليبين خود را ازيس نعمت عظى محروم نداشت.

معجز دا پهراد لیسر بود - یکی غلام عبدالقا در ناظر دوم غلام دهنا

سوم محد صبغة التُّد جهادم محد نديم التُّد - محدصبغة التُّد (١٠٠٩ - ١٢١٥) درطفلي منه . غلام رصنا ومحد نديم الله از خوشه إس شجر حيات تمربر جيدند و له تایخ ولا دکتش از معجز

ار ففنل فدلے بے ریائے (۱) در فائه برنده جول بسرت

کشی با د پینه زهر بلاځے (۲) موسوم برنام صبختر التند محفوظ ببرزمان وجاعه (۱۷) **یارب بحایت خودمش** دار

فرخنده سیر ز دل ندامے ۱۲۰۹ ه (۴) درسال تولدسش برآمد

تاريخ وفالنشاز معجز

اے جان عزیرم جواریں دارفنا رفت لخت بگر من سلسی نائب مخندار

در جوسش الم فاطر آمادهٔ اندوه زیرین زد ناله سوز <sup>دع</sup>جبی با لب <u>ا</u> نس*ی*س

خلتی زده آبی که عجب **جان جها**ل *شد* هیبات چه گویم د برمن بجسا سند در فکرت سال غم آن داحت جا سند ہا تت ز فلک کال کل خندان بحناں شد + ۱۲۱۷ ه = ۱۲۱۷ ه

متزمه صاحب اولاد مشدند غلام رهنا بتاييخ ٢٨ رمهنان هنزاره متوكد مشدو بتاییخ ۲۸ردسیج الآخر تلویله وفات یافت و برادر او محد زیم الله در سال ساتله تولد یافت و به پنجم شعبان ناوسی پیک اجل دا لبیک گذشه ، تذکره ایتال و ازواج و اولاً د ایشال که تا حال جاری است خالی اذ طوالت نیست . لهذا بر احال مولوی غلام عبدالقادر ناظر فقط اختصه ا كرده مي آيد. معولوى غلام عبدا لقادر ناظر بناريخ هفديم ماه جارى الاولى سنتاليه در ترملکیمری مراس بخانه پدرسش که قربب مسجد انوری بود ، تولد یا فن بدرش تابیخ ولاد کشن بدینگویه نظم کرده پیوں زفضل قادر بے رہب وعبب سند باین عاصی پسسر فرخنده خو ساختم نامى بعسبدا لقادرسشس تأمعین او شود مجبوب او

كري از ول بر در دانائے غيب بهر تاریخ کولد سسه فرو از مرآیین بگفت با تغم والی افراد بادا عون او ۱۹۹۹ = ۱۲۰۰ م

ك تابيخ ولادت غلام رصا از معجو چو فرزند مسعود شد کمتریں دا غلًا رضا ب باو نام نامی مناجی بدرگاه رب الاأنامی شدم بهرتاديخ سر در تغنيمر در میں فکر بودم زیاتف ندا شد حناب المام رهنا بأد عامی ۱۲۰۵ ه كمكه ثايخ ولادت محدنديم النتراز مجز

جلوه کرا گشت در دار سرور گفت برنتور دار شایخ خلور ساناناه بول ندم الندار نفس فدا حضرت معجز زجوش ابتساط مليخ وفانتش اين است دا د فضل عارال واره ندمم الندخال

با عبا دست زنده بود و درعبادت جاره برد حسب حالش سربه بیش انگذره فرد د آسال

در مناز صبح جال داده ندیم الله فال - ۱۲۹ هر

روز تولگ مادش بسیار ناتوان بود . متجز از ناتوانی او فالف سنده بخدمت حضرت فناح شاه مجذوب بمتیال بینه مدراس رفت . دید که مجذوب موسوت بکنار دریا می رود . بآبهتگی درود خواند و گمال برد که موافق مضمون صدیث اگر س مجذوب و اقعی بود باوالتفات آورده از مطلوب و مقعودش آگابی نماید . مجذوب ندکور فورا بطرفش متوجه گشت و برنبان بهندی گفت" سوبات کی بگری " یعنی " دستار صد دست" مجز مطمئن سند که حق تعالی اورا فرزند صالح و طویل الهرعطا خوابد کرد زیراکه او کله بد از زبان مجذوب نشنیه . مخانه خود باز آمد و همول شب بسرے زائید که س را بنام غلام عبدالقادی موسوم که دانبد .

بعد از ادامه رسم مکتب و بسم الله خوانی بعمر بهار سال و چهار ماه و بهار روز برو الف به را شروع کرد و در عوسه یک دو به فته آل دا بانم رسانید . پس ازال قرآن مجید شروع کرد و در فته شا فیه تقانیف و در ساله آمدن یادگرفت ، و منظومه کفایت الاسلام در فقه شا فعیه تقینیف حضرت سفاه نخمة الله ولی یز حفظ کرد . بعد ازال گلستان و بوستان سعدی و انشامه فلیف و یوسف زینامه بهای و رساله عقایش و دساله احتایش و دساله احسان التبیین فی آداب المتعلین مصنفه مولوی محد باقر آگاه دا سبقا سبقا اد بدر خود خواند و اجم دوازده ساله بدرس علیم عربیه بر داخست اولا از بدر خود خواند و اجم دوازده ساله برس علیم عربیه بر داخست اولا

بهار سال اکثر کتب درسیه مثل میزان و اوزان و صرف میرو برایهٔ العرف

و زنجانی و مائته عامل و شرح مائمة عامل و سجاوندی و مصباح و کا فب

باتهام رسانید و در ضمن آل سکندرنامه و گلتی سعادت و دفتر اول انشاسه ابو الفضل و رساله قالان فارسی مولفه عبدالواسع با نسوی که بنام دستورالهل نیز مشتهر است و رساله حن و عشق نعمت فان عالی دا با بهدرسان دیگر سماع کرد به موانی و مطالب سکند نامه کما حقه ذبهن نشین او نشده بود. بار دیگر بیش پرر خود قران نمود .

بعد از وفات واب عدة الامل جول تؤاب عظيم الدوله مسند تنشيس شد مولوی غلام محی الدین معجز بسابقه محبت که بااو داشت اوقات عزیز خود را در منشینی او صرف می کرد. لبذا بسرخود را حواله مولوی مافظ محر حسین قادری برادر علاتی مولوی مافظ الو محد نمود تا اورا در علوم عربیه تدریس كند- در خرد سالى ازو گلستان و بوستان سعدى نوانده ،بود- اكنون فوايد منيائيه المعروف بشرح ملاجامي وكتب منطق مثل رساله صغرى وكبرى و قال اقول و شرح تهذیب و شرح المساغوجی خواندن آغاز کرد ـ گر بعمر بست مالگی مزجیش بعارهنه نغث الدم علیل شند و سه سال تعلیش موتو گردید و چول صحت یافت کتاب مختفرالمعانی بیش پدر خود خواندن گرفنت. فن اول و روم که متعلق به معانی و بیان است سم نموره فن سیوم کم در بدر لع است اتخاز نمود . چند اساق ازال یا د کرده ، دوکه دستمنان معجی خلافش شورش بریا کردند معجز از دربار قطع لقلق کرده خانه نشبس سند. درین زمان مولوی غلام عبدالقادر ناظر دیوان ناصرعلی سرهندی و رسسالهٔ عرو من سیفی و رساله قافیه مولانا جامی و سه نیز و بینج رقعات ملا نظوری ترشيزی و رفعات مرزا عبدالقادر بيدل از پدرش خواند و مهارية در زبان پارس

بهم رسانید - در فارسی و بهندی سخن سنجی هم می کر د و از پدر خود اصلاح می گرفت م

عبدالعلى خان فررننه لؤاب المبرالامرا بيش از تخنت نشينى خود ماهوار بانزده روبیبر به مولوی غلام محی الدین معجز براے مبده خوری بسر کلانش از س دو سالگی می داد و بحول بربست و نهم ربیج الاقل <del>۱۳۱۷ه</del> روز جمعه اور نگ نشیں شد مولوی غلام عبدالقادر ناظر را منتنی دربار مقر*ر* فرمود و مابوار سی رویبه می داد و بعد چندم اورا داروغه کتب فانه و مبرسالان

توسفك خانه كردانيد و به بهفديم ذى قعده مواسله بوقت جشن استقلال اورا بخطاب قادر عظیم فان بهادر و منصب دومزاری و عطام بالکی و دوشاله

لا کمی و اضافه به فنا د روبیه ما بهوار سرفرار کرد مشخصه قطعه تایخ این خطاب يا فتكي چنين تحرير كرده .

شد بففنل عظیم بلے ہم خان فا درعظبم دا چو خطاب كفت سالش بهادر اعظم سريتمن بريده بالقن عبب در طلطاله شال سفید مرحمت کرد و لعد چند ماه دو هزار روبیسیه

بتقريب دسم خواستنگاري كتخد تميت به مولوي غلام محى الدبن معجز فرسناد و وعد سردكم بعد از وصول در بنخم حصد محاصل ریاست كرنا مک براے اداے

کار کتخدائی پنج ہزار روبیہ خواہد داد . معجز ہامید وصول ایں ند قرص گرفت ہمہ رسوم کتخالی ادا کرد گر حسب دستور انتظام رقص و سرور لفرمود کی

از دوسننان پررش قطعهٔ برینگونه گزراند سرد قا درعفلیم خال شادی برمناسے پدر چه نبیک بسسر بودم اندر خیال تاریخشس با تفع گفت شادیش بهتر بودم اندر خیال تاریخشس

از زر موعود از جانب لواب مدوح فقط نصن زر موصول سند.

برگاه نواب عظم جاه فرزند نواب عظیم الدوله برات زیارت بمناب حضرت قادر ولی گیج سوائی و حضرت نتمر ولی قدس سرها بجانب ناگور و ترینایلی نهضت فرمود مولوی غلام عبدالقادر تاظر را بسرانجام و انتظام امور سفر میمنت اثر معین نمود و چول بیشیالی رسید عکم کرد کر و قارتی و سوانخ روز مره این سفر میمنت اثر را ننگاست بعد افتنام این سفر براه چنی و چیت بیش و اکرنی و ارکاط بصورت کتاب بیش کند چتا بخر صب مکن کند چتا بخر صب مکن کند بیش کند برای مدوح مکن کتابی بنام بهار عظم جای که نام تاریخی است محضور نواب مدوح مکن کتابی بنام بهار عظم جای که نام تاریخی است محضور نواب مدوح گردانید و در اقران و اماثل خود علم عزت و اعتبار افراشت . مگر بعداز بین جهان فانی درگذشت .

یک تضنیف بنام روضته النساء برنبان بهندی در فقه ستا فعیه و پنج کتاب با برنبان فارس گزامشنه تقعیبایش این است.

ا کلشنان کشیب رساله مختفریست مشتل بر ۱۵۱ صفحات که در سه الواب سه الواب و بک خاتمه منقسم است

مقدمه در بیان مولد و توطن آبادو اجراد و برخی از احوال ایرعاصی (ای مولوی غلام عبدالقادر ناظر) عجز بنیا دعفی الشد عنهم باب اول در بیان فضیلت قوم بنو نابط

بلب دوم در بیان کسب راقم سطور (ای مولوی غلام عبدالقادر ناظ) کان انتدله فی جمیع المامور و س متصنی است بر سه فصل فصل اول در بیان سلسله پدری فصل دوم در بیان سلسله ما دری فصل سوم در بیان سلسسله صهری

باب سيوم دربيان ففيلت بسلاف بزرگان خود

فاتمه در بیان رسبدن سلاسل اقارب بجد اعلی رحمه الله نفالی و افتنام رساله یسخه خطی ازال در کتاب فانه مرسه محمدی موجود است و برحبکیه دریس مقدمه مختصر از احوال ایس فانوادهٔ بزرگ ذکر کرده م اکتراک از بمیس کتاب ماخوذ است م

ایروشه ولک شا شرح یوسف زیخاے جامی ۔ ایں ہم دسالہ ایسن مشنی برہشتا د و دوصفحات ۔ در دیباچہ آگ می گوید .

سلم المدن المجناب كرامت اختياب (مراد ازال بدرش مولوی عنسلام می الدین معجز است) كه زبان در محامد ذات و صفاتی او بس قاصر است زنگ سنبهات مشكله این كتاب مستطاب كه در سن ده سالگی بقرات اید از مرات فاطر عجز مآثر زدود و بحسب فهم و استعداد نا دما جاده "نالیف این اوراق بیمود و موسوم بروضه دلک شرح بوسف رایخا نمود".

این دساله را در تشکیریم نالیف کرد و برای اصلاح بحدمت پدرش حاضر کرد و او در اوایل جمادی الاخری سسنه البه آس دا بانماً دسامید نسخه خطی ازان در کتاب خانه امیراواز جنگ دیوان صاحب باغ در اسس خوجود است.

سابترج مگذر نامم نظام گنجوی - مسوده اسلی این کتاب

نزد ماجی ابواحد محد عبدالله، دیوان صاحب باغ، مدراس موجود است مگر اوراق پرلیشانش کهنه گشته و پینال پر از حک و اصلاح و اضافهت کم اذال استفاده کردن خبلی دیشوار استند.

میم فلدستان شرح بوستان سوری . یک نسخه خطی ازیر کتا در کتاب فانه معیدیه حیدر آباد موجود است

در کتاب فانه سعیری حیدرابا دموجود است

ه بهار اعظم هایمی . یک نسخ از ب کتاب در کتاب فانه مخطوطا شرقیم مکومیم مدرای موجود است ، مصنف این کتاب دا در بجهار بحن منقسم ساخت و برجی مشتل بر بعند ککدسند است - این کتاب بجند وجود دارا به نعمومی است.

وبوه در ح الميت كر در فاك مراس آموده الا معلوات بهيا مى كند . ووم الله اوال وضيبه سياسبير آل زمان را البعناح مى كند و از امرا عمسلين و راجگان بهنود بم خبر مى دبد سوم الكه از ممابر و باخها و بنابات شهريات قديم مثل نتحر نگر المعروت به ترجنا بلى و و باخها و بنابات شهريات قديم مثل نتحر نگر المعروت به ترجنا بلى و محمد بلود المعروف به آكرات از آنها ويران شده احوال فرايم ميكند محمد بلود المعروف به آكرات از آنها ويران شده احوال فرايم ميكند مولى غلام عبدالقا در ناظر سناع خوش ككر بم بلود - بعض از غزلياتش دد تذكره صبح وطن مذكود است آل دا اين ما نقل مى ناينم.

ضدا وندم بود آل صاحب تاج دو عالم بر در او می دید باج بید دیدم آب و تاب روساول بلاشک شد دل من بحرمواج شده بول فرج عشق او صف آدا بیک دم قلعه دل کرد تاراج کمال ابرو تکایی کرد بر من خدنگش دا دل من گشت آماج

بها رعظم جاہی

بدرگاهن جنین ناظر کسند عرض خدا وندا کمن محتاج محتاج

کفر و ایمال را فداسازم بروسے یار خوکیش

تار زلفش اختم ہم سجہ ہم زنار خوبست سردہ ام آہنگ کسب عشق از فالؤن او می کسندساز دلِ من گفشهٔ دلدارخریش

جور بد اصلاں باقصاہے مارج سسر کشید بر خدا تفولین کردم جملہ کا روبار خولیٹس

گشت بر اعدا مظفر ناظرم ال ففیل حق پیونکه وارد در حمایت حسیب در کرارخوبیش

جلوه تا کرد در *اینینه دل شوخ مهک* 

نندم سابه وسنس از مهرجمالش منفک وصل او دسن نداد از فلک کمج رفتار گرچه مانند فلک سیاخته ام گردش و تک

ربه ماسد علاست سه ام تروس و تك خال مشكيس برخت طرفه تما سشا وارد

سورهٔ لببل وضمی جمع سند الدمعک تا دلم سوخت بیاد لبه سبگون کسی محوست داز دل من لذت صهبا وگزک

توسید در دن کا دیدهٔ ناظر ما ابر صفت می گرید برق سال می زند آس شورخ سنگرچشک

مقدمه بهارعظم عابي بیند بیشم تیز اگران نگار گل ا در صرت نگاه شود نار تارگل بر روے ہر دکاں متدہ بے اعتبارگل برگاه کرد زال رخ چول مهر ممسری از رمتک چهرهٔ بت نازک ادلیه من از خوی انفعال سننده ایشادگل گربهرسیرآل بن گل بیراین رمید از سر شود بیلے بنت من نشارگل نا ظر متور بسوی چمن چون گنگار من خندد بدلکشائی صبیح بہارگل ا و المراح المرا السنه ام فاطر خود با رُلفنت مثل زنجير مكن در بدرم تخم مبرتو بدل کاسشته ام کرده ماصل بحذا برگ وبرم در خیال گهر دندانست برزمان ابرصفت چشم ترم گشنة ام ناظر روے محبوب بست بحركم اوبسرم بهر نظاره ات ز عدم وارسیده ام ازسسر منوده با قلم آسا دويره ام بول گشت یار من بخط سسبز جلوه گر بر خط دلران جهان خط کشیده ام زنار کفروسبچه اسلام را بیم جز "نارشع و دانهٔ ایشکش ندیده ام دل منقبض ز صحبت اغیار گشته است عنقا صغت زمجلس اينها رميدهم

یارب بیاس احد مخنت ار و آل او ناظر برحم شو که مضرت چیشیده ام

زېد بېتر به شباب است توبم می دانی عرخو د پا برکاب است تو مېم می دانی کنید بېتر به شباب است تو مېم می دانی کنید برښتی فانی مکن اے باده فروش دندگی مثل حباب است تو مېم می دانی غره زېږاد مشو یار بر افسانهٔ دېر این جهال صورت خواب ست تومېم می کنی

غره را مهاد منتو یار بر انسانه دربر مرب بیب سند. معنی دانی مصحف چهرهٔ خوبش منظر دار مدم مسلم مولش مردکتاب است تو هم می دانی مصحف چهرهٔ خوبش مناظرا برسخن یار چرا دل بستی

وعده اش لغتش برآب است توہم حی انی

مولوی غلام عبدالقادر ناظر از خیرالنساء عرف خیره بی وخستیر عبدالقادر مخاطب بقادر علی خال بسرمحد اولیاء کتخراشد - و ابس

خیرالشاء که خوابرخورد رقیه بی زوجهٔ مولوی عبدالوباب شرف الملک مارالامل بهادر بود از ناظر دو دختر و یک پسر داشت و بعدازوفات

شومر خود قریب بنجاه و دو سال زیست و به پنجدیم ربیع المثانی هویم او دوم دفات یا فت. دختر کلانش سنه بهربای عروب بلی بی به بسست و دوم دمفنان المبادک لیمیم کمی متولدست و به بهماددیم ذی حجه سیم که ه از

محد رحمت الله بسر عوف محمد خال کتخرا سند و بیاز دیم سعبال لمنظم محمد خال کتخرا سند و بیاز دیم سعبال منظم محمد خال مخدومه عرف اشرف بی محدومه عرف اشرف بی

له زمی اخر با فزاین سرا بنساط نایخ ولادت است . قطعه نایخ ازمو لوی بر مهم ۱۲۲ هم در داده است . قطعه نایخ ازمو لوی

لام عبدا لقادر ناطر بمن دخر عط و مود قادر زجوش دل جناب فبلسگا ہی

قدوم او مسرتها بیفزور بتاریخش زبهی اختر بفرمود ۱۳۳۸ ۱۳۳۸ بربست وسنتم ذی مجه هه از کیم صبخة الله فال (المتونی الرصناللظفر است و یکم جمادی الافری هم سایم و فالت یافت برادر اینال اعنی مولوی محرصین مخاطب بقادرعظیم فال نانی در ه ه صفر علامالیم تولد یافت، و از صاحبی صاحب عرف زبرا بی دخر حفرت صاحب خوابر فی المنساء مخوابر فی وفات ماحب خوابر فی المنساء کتندا سند و به به شدیم محرم کیم هم محملیم و فات یافت - سلسله اولاد اینال بنوز جاری است - و تفصیلش دری مقدم مختصر گنجائش ندارد - لهذا بمرف از احوال مولوی محرصین مخاطب بقادر عظیم فان نمانی این جا ذکر کرده می آید .

مولوی محمرحسین از پدرخود مولوی غلام عبدالقادر ناظ و دیگر اساتذهُ بزرگ مدرس مثل قاضی ارتضاعلی خال خوشنود (المتوفی سنظیریم) وغره تحصیل علم کنود - در خطاطی و خوستنویسی مهاری تام داشت - بعضی ان کتابهای عربی و فارسی که او برست خوبیش نوستنه در کتاب خانهای تتخصی مداس یافته می شود- بعد از وفات پدر خود از نواب عظیم جاه خطاب قادر عظیم فال نانی یافت و صد روبیه ماهوار بنامست قرار گرفت روقنتیکه غلام محد عوث خال بهادر در مصاله مسدلنین شد و در مستا برات ملازمین مرکار تخفیف بعل کد بنجاه روبی از متاہر و دولوی محدحسین کم مودند۔ بعد چندے کے قطعہ عرضی متضمن مك قطعه تاريخ ولادلتض از مولوی غلام عبدالفادر ناظر بغنسل خلا چون محد حسربن بعزت سرائے جمال گفت ظاہر با فزایش سال تایخ او بعزمود جدش بود فضل قادر با فزایش سال تایخ او بعزمود جدش بود فضل قادر

تکلیف و تبایی خود بحضور نواب معلی گردا نید و او برتخط فاص خود حکم اجرائ بیخاه روبی مخففه در دفتر سسدکار خود ارسال مخود گر پیش ازین که برال عمل نثود نواب موصوف در سلکاله وفات یا فت و مهر افنایارات حکومت ریاست کرناطک نیز برست صاحبان انگریز افنایارات حکومت ریاست کرناطک نیز برست مصاحبان انگریز مون دفت و ایست انگریز روانه کرد و ایست انگریز روانه کرد و محرصین یک عرضداشک بحرمت صاحبان انگریز روانه کرد و مترصد او آسم در بارهٔ اجرائ محاش قدیمیش که یک صد روبیه بود محم خوابند فرمود و نیرا در بارهٔ اجرائ مرحمت کردن وجه بقیه بنجاه دوبیم مخففه از زمان وجه بقیه بنجاه دوبیم مخففه از زمان وجه بقیه بنجاه دوبیم مخففه از زمان وجه بقیه بنجاه دوبیم مخففه منی داخه کردن وجه بقیه بنجاه دوبیم مخففه از زمان وجه مختلف کردن وجه بقیه بنجاه دوبیم مخففه منی داخه کردن وجه باید خوامهند داد منی داخه که در این وجه مخففه برای سند یا نه به در این وجه مخففه برای سند یا نه به در این وجه مخففه برای سند یا نه به در این وجه مخففه برای سند یا نه به در این وجه مخففه برای سند یا نه به داد داد به در بیم که این وجه مخففه برای سند یا نه به داد به در بیم که این وجه مخففه برای سند یا نه به در بیم که این وجه مخففه برای سند یا نه به در بیم که این وجه مخففه برای سند یا نه در بیم که این وجه مخففه برای سند یا نه به در بیم که این وجه مخففه برای سند یا نه در بیم که این وجه مخففه برای سند یا نه به در بیم که این وجه مخففه برای سند یا نه برای در بیم که در بیم که در بیم که در بیم که این و بیم که در بیم که

اکنوں کھا نے چند متعلق تصبیح و تحضیئہ کتاب بہار عظم جاہی گفت می ہید تسوائے یک نسخہ خطی کہ در کتاب خانہ مخطوطات شرقیم کو مید مدرس جورہ کا میں معلوم کے نسخہ خطی کہ در کتاب خانہ مخطوطات شرقیم کو میداس جورہ کے اللہ کا میدائش ہونے ہے جا کہ میر ہے ویکر ہمدست نشر نامیار برایں یک سخفوظ امائش ہونے الا مولی عبد الو ہا تب سشرف الملک مارالام ابہادر وکا غذات دیگر تورم کہ بنزد حاجی ابو احد محد عبداللہ موجود است استماد کمودہ حواتی خوری نوشتیم و تحد بیاں مقمیح و تحد بیا مسودہ کتاب بہار عظم جاہی را حوالہ جاب خانہ کردیم - بعد چشرے مسودہ کتاب بہار عظم جاہی را حوالہ جاب خانہ کردیم - بعد چشرے

مه مسودهٔ ای عرصنداشت تا این زمان نزد حاجی ابو احد محد عبدالله لیسر مولوی ماجی عبدالوم بر مولوی مادال مرا الامرا ماجی عبدالرحن لیسر مولوی غلام محد شرف لدوله لیسر مولوی عبدالوم ب شرف الملک مرا الامرا موجود است

. ہمار عظم جاہی

وتنتیکه زیاده از نفست کتاب بهار اعظم جابی نوست شد در دوران تلاش وستحقيق مسندوتي براز مسودات تصانبت جسلي مولوى غلام عبدالفالة ناظر مزد حاجی ابو احد محد عبدالله برآمه - و چول مطالعه كرديم ديديم که در بر مسودهٔ کتاب حک و اضافه بسیار است و این مسودات در ترتیب و تسوید عبارات از نسخ المے خطی که در کتاب خانه با یا فت می شوند۔ اختلاف کی دادند - پونال معسلوم می شود کم ناظر بریک کتاب را دوباره النسشة است و بريك را برترتيب جديد مرتب كرده - ازيس سبب از مسوده بهار عظم جابی مفایله کردن خیلی وسوار بود - و بیج فائده نداشت - البت وریک دو چاہاے مشکوک مسودہ صلی را مطالعہ کردیم- مثلاً در بیان ادادت حضرت شیخ نهم ولی که در ترجنایلی مدفون است در مسوده اورا مريد حفرت سينبيخ شهاب الدين الوحفص عمر بن محمد السبهروردی المتوفی سنتانیه گفته و ککن در نسخه خطی اورا مریدِ مرید حفرت سنیخ موصوف ظاهر سمرده و چول او از نام این مرید خبر نداشت آل نام را بیاص گزاشتد.

درین کتاب برجا تابهاے دیہات و قریہ جانت کہ دلیسے اذابہا تا ابیں زملن موجود است یا فتہ می سٹود ۔ مقامات معروف را در حروف لاطینی نیز نقل کردہ ایم تا تلفظ نابهائے غیرمالؤس آکمال شود - برکجا کہ حموف ( R. S. ) در قوسین است مراد اذال شود - برکجا کہ حموف ( R. S. ) در قوسین است مراد اذال

قطار سشده است.

ناظ در برجا نام روز و تاییخ نوسشته مگر ماه و سسنه را ذكر مكرده - برائ سيولت خواشدگان كتاب ما مناسب داستيم كه تقابل روز و تاریخ ماه و سنه هجری و عیسوی لعنی مسیحی، را نیز ذکر کنیم. باوجود سعى وجد وجهد بليغ در تقتيح وتحشير كتاب غلطي مأ در طباعت راه یا فنه و تلت وفت و ضین مجال فرمست نماد کر پیش

از طباعت بریک غلطی دا درست کینم. امید که خوانندگان کتاب بجِينه اصلاح ببيند و غلطي ما را درست كسند . و ما نوفيقنا

إلا بالله عليه توكلنا واليه انبنا واليه المصير.

محد لوسف كوكن عرى (ايم. اع - ففل العلام) ربدر، ستعیهٔ عربی و فارسی و اُردو دانشگاه مداس

ورستعبان المتطرشيلهم ۵ ر فزوری الافجارع

#### بسم التدالرحن الرحسيم

حدو سیاس بے منتما سسذاوار درگاہ قادرے است کہ بقدرت عظیم خود بحاده بیمایان دشت عزبت را بسیر منزل مراد رمانید و بل ریخ دیده آرزومندان قدیم باعامت فضل اعظم سشاد گردانید جَلّ جسلاله وعم ذاله ، گلاسته صلات و سلام نذر بادگاه عرش پایگاهِ بناب سفيهنشابي كروه تقدس سنكوه حضرات انبيا عليهم السلام يجلودارى او دست بسسر و گرد و عبار ك ك نفرت اثر آن قافله سألار شابراه قلموحق يقيل سسرمه بعرس الله الكالش بدبع سفينه اوح است تمسک ازان واسطه سنجات و رستگاری<sup>،</sup> و سسه تابی بدان کشتی مقصود باعث مركم شتكى و گرفتارى اصحاب فيض اغتياب او بمنزله نجوم بركات منظوم اندكه اقتدا اذانها ذرايع بدايت داربن است بلافلاف و اعراض بآل کواکب نورفشال قطعا سبب سیاه روئی و صلالست نشًا بَيْن است بِهِ كُزاف؛ صلى الله على محد وآله الامجد وصحبه الاسعد من الازل الى الابر عفة منقبت بديه خلوت سرام مجدبي كه بجار سوسه عالم ازبنجه ولايت طبل الاولباء رعيتى بلند أوازه ماخت وازارات و قدى هذه على رقبة كل ولى لله بحكم حاكم مطنق علم ناموری درسشش جهت افراضت الغرض انیس غریبان است و سرفتکن گردن کشان محبتش زار راه آخرت و مال عداوتش وسول الفلالمافلين و فانه براندازی عاقبت اللهدبطفیله اعطینا سعادة السرمدیتر و ام ناطريق هدانية الابريترا

الم بعد اذ كمترين مندكان ربت غافر ، غلام عسبد القاور المتخلص بتناظ الكان الله لمر من الأول الى الآخر بن غلام محى الدّين معجز تخلص مففور مبرور کلاالله قرو بالنور که بعنایت و قدردانی خلاوند مِنكًام طفلي خود يعنى حضرت اذاب رحمت آب افاب والأجاه امرالهند مارا كملك عظيم الدوله عبدالحسلي فأن بهادر شوكت جنگ سبيه سألار عليه الرحمة والعفران مخاطب بقادر عظيم خال بها در كرديده معلوم سامعال باد كه جناب خداد ند زاده قديم كم بعونه تتعالى اكنول رئيس مسلمين و ولى لغمت من فأكسار است اعنى امير صاحب تدمير طلائق برور روسش ضمير نبر عظم برج ریاست اماه منور فلک کیاست امیرالهند والا جاه حسال ادم الله تقالم ایام دولت که بهنگام صاحب زادگی بخطاب اواب عظم جاه فخرالامرا محنتا دالملك روسن الدوله محدمنورخان بهسا دربها درجناك بجار سوم عالم متهور بود - ووصف خوبيها عسابخناب معلى القاب منكنجد درين تنك مبيدال كتاب

بمقتصناے کمال قدر سفناسی و اوازش دلی که آفتاب جہاست بر الم بر ورش ذرّه منظور است بایں فاکسار کہ از عدم لیافت و پیچیت مشتم افاق گشته در سفر ناگور فیف معور بمنزل شا در می که سٹبالی نام دہشت بشب ہفتم ماہ جاری الا فرے سنہ یکہزارو دوصد وسی وہشت بہری کہ شب جہار سننہ بور وقت یا زدہ گھوی درباب تحریر احوال منازل بہری کہ شب جہار سننہ بور وقت یا زدہ گھوی درباب تحریر احوال منازل

له فرزند نواب ميرالا مرابباد المتوفى تهم بينهم فرزند نواب محد على والا جاه المتوفى مناسله هواعظم الدلوم تبايخ م ررمنهان هماليه ولديافت و بتابيخ 19 ربيع الماول ملاسل مندنت من موتبايع ويتوال مسلم وفات يافت .

#### ایما فرمود- اسماع این معنی براقم مفنمون مفرط افتاده کاه من بمیان دو کهرا

یاد دبانید یعنی بے مشقی و عدم استعداد این قلبل البضاعت بم اندن این کار می پرداخت و امتقال امرجلیل القدر مستعد می ساخت، جار و ناچار موافق فهم ناقص خود به تحریر این اوراق کمر سست است و بر روز بقدر جاده بیائی سم کچر برریافت می رسید با قید اساے دیہ و مقابر آسودگان گوشه راحت و مساجد و سرا و امکنه و دکاکین و جال و نهر و تالاب و بحثمه و باغ وغيره كه درال مقام خرور ا فتاد بحيز عبارت در آمد بلكه احوال منازل مابقي سم اجالا بقيد فلم در آورد - الناس ايس ناچیز بخدمت ایل کمال ایسنکه بمعائنه نقصان عبارت و قصور رلطمطلب با صلاحش بروار ندا و بریس ناظر بهار اعظم سخن و مخبین جبن مت بلیت بار منت بنند و ازستم ظرینی وغلوے جہل و حسد کہ شتار ابنائے دہر ستنده خاصته بعضے اشقیا که ازیں خانه زار جناب عزیث الوری علی جده و عليه التحية والتنا بخبانت باطن الواع عناد دارند بهجوس مردودان جثم عیب بینی نکشایندا و لب به بهزل و برگوئی وا مه نمایندا که عبب چینی كاليه است ذميم، و بليشه الست نامستقيم، خنده بيجا نمودن كل ففيحتي خود چييدن است كه جناب مجرصادق عليه القلوة والتلام مى فرايد "من عاب مديب" خوش گفت كير كفت

> سیسترهافال دانمسخ می کنی بوسشیار باش خندد بر آئینه کردن خنده بر دلیش خود است

میر غلام علی آزاد بلگراهی که مرد مستشنط و جامع الکمال بود بآئین بہیں بریں مضمون جرس می جنباند

> عبب مردم فاش كردن برترين عيبها است عیب کو اول کند بے بردہ عیب خویش را

خدایا ایں ذرہ ناچیز کہ بمتابعت حکم جہاں مطاع مہرِ منور خور بربیاف این اجزا برداخت منظور نظر خورستبد اثرش باد و بمعاندین کم بمشکل موشک کور بینی شبر بے نور اند سیاہ روئی ابدی نفیب کنا دا کوکب عمرف اقبال بنر إعظم ما تا ابد روسشن باشد و اختر طالع بما يونش صيا افروز عالم كردد أبين بحق طنه ويسين بركم الماحظم اين منفعة بروارد ، براسه غفران راقم برجرم وخط از دعله خربیاد ارد " دعاءالخالب للغائب اسرع بالاجابة "

ایس کتاب مسی بر بہار عظم جاہی گردیر، جہ ایس لفظ بطور الهام از اعانت روح رضاب استنادی و قبله گاہی روح التُدروحالزکی بوقوع آمد كهبم اسم وبهم تاريخ است وجنيس الفاق بندرت دسست می دہر باید دانت کہ ہرکتاب منقسم بمقدمہ و باب و فصل و حساتمہ مى سور لهذا راقم برعايت نام بجامة مقدمه كل سرسبد و بجام بابجن و بجاے فصل گلدستہ و بجائے خاتمہ خیاباں طرح نہاد' و بگل سرسبد و چار چن و بنجاه گلاسته و خیابان ترنیب داد ٔ تخلبندازل بجارچن مدعا سسرسیز کند، و بنهال وجود حمروح ما ایر خزان حوادث دربیناه خود

له درسنه یک هزار و دوصد انجری و فات یا فت

9

دارد البالنون والصاد

بینمن اول در بیان جلوه آدائی از دراس عست رست است منافر بیان جلوه آدائی از دراس عست رست است می است به بیشنده گادسته است و بیمن دویم در بیان جلوه افروزی ازال منام برکست اثر بطوف صوبه دارالنصر نتهر منگر و آل منقسم بر بیشت گادسته است و بیمن سوم در بیان جلوه فرائی از صوبه ذکور بسمت صوبه دارالنور محد پور و آک منقسم بر با نزده گادسته است.

جمش حیارم وربیان جلوه پیرائی اذانجا بسوسے دارالامارہ مدراس عشرت اساس و آل منقسم بر نہ گلدستہ است ۔

## کل سرسبد

بعن الله تعالى الله تعالى وحن توفیقه رئیس دی اقتداد ما صاحب بهت و عزم و مرد برنم و رزم است، از حین حیات جناب رجمت آب اسکنه الله تعالى بالجنان و البسه فلعة الرحمة والغفران که مادد دبر از ولایت چنی سرور والا گر که جامع کمالات خیر و خوبها دین و دنیا بود اگر برار سال عقیم ماند می تواند شد بول دیارت مزاد فیض بار حضت سید عبرالقادر المشهور به قادر ولی قدس سرو الزکی که نبش برم یادیم

مع بى اذاكابرا و ليا دمېزجوبى بهت درسند نه صدوده بجرى درمانكبور تولد شد وتعليم تعوف وسلوك واشغال واورا دارستين محدغوث واليارى للتونى منطق و گرفت و بوراز زيارت و بين شريفين اطار داي ديارگشت و برسا حل مندر در تاكورسكونت ورزيد و دراي بياين يا زيم جما دى الغان منطق في وفات يا ونت و د وزن ست. .

منهی می شود بجناب عرش قباب مالک رقاب اولیا عوث الوری منظر قدرت قادر به بهنا علی جره و علیه التحیت و الننا در سسر می داشت ازا بخاکه مضمول کل امر مرهون با وقاقها " متحقق و پیش از وقت ظهور آل امکان ندارد بمودا سے .

کارموقوف بوقت است که چوں وقت دسسید خوالیہ از بند رہا نبید میہ کنعساں را

تمناے صاحرادگی در بنگام ریاست بعرصه ظهور آورد یعنی از استصواب دوستان شفیق خود موست اوبل مارکویس آف بهیستنگس بهادر گورزجزل بهندوستان وییجر جزل سرطامس منرو بها در گورز کونسل مداس بانظام تهید سفر پرداخت و آمادگی اسباب لشکر ساخت از جانب ارباب کومت استهار نامه که آزا بربان انگریزی بنوس بیبر می نامسند متفقین شوکت وستان حضور و احوال نهضت بحمایه سنده جستانکه متفقین شوکت وستان حضور و احوال نهضت بحمایه سنده جستانکه ترجمه است قلی می گردد .

« بندگان نواب صاحب بروز دوستنبه وقست شام از چیپاک جنوب رویه باداده سفر تشدیف فرا شدند و بوقت تشرلیب فرائی در باغ دارالاماره اتواب تعظیم سشایهی بلند آوازه گردید برستور در قلعه هم سرستد و نوزده فوزده توپ تعظیم حضرت نواب بیگم صاحبه در قلعه هم سرست د و نوزده فوزده توپ تعظیم حضرت نواب بیگم صاحبه

Most Noble Lord Moira Marquis Hastings (1813-1827)

المحتمد المحت

نگل *مرسس*بد

و پرنس لذاب عظیم جاه بهادر نیز سر گردید - بکمال سشان و شوکن عظیم تشرین فراے سفر گردیدند. و سواے جلوس نواب صاحب کاٹ عزت بادیکاٹ بازبل گورنر و نوج گورنمنٹ ہمراہ اواب صاحب بورہ وقت عزوب آفتاب سوادی نواب صاحب از دامنه فرنگی گذره ب<sub>ا</sub>ریهگی جلوس کمال شوکت و نور نظر آمده استایر گاه بدین طور بطرن سرنانک به نظر نیاره باشداس روز نواب صاحب وقت مخسرب بامیر باغ رسبیدند و روز سیشننبه تبانلم یعنی موضع است که روش باغ درانجا واقع گردیده روانه سندند. و ازابخا بیش آن بوانه خوا بهند سنه معلیم می سنود بناگور می روند و ازانجا برم نابته و ترجناً بلی و آرکاك جلوه فرا مشده باز به بیبیاک تشریف خوابهند آورد، روز بهارستنه وقتِ صبح از سرستدن اتواب ننظیم در فرنگی کنژه معلوم گردید کر فواب صا ازال طرف تشرلین بردند انهتی"

Tiruchirapalli (R. S.) C Ramnad (R. S.) C Mambalam (R. S.) C

شه وفات ارتغبان م

St. Thomas Mount

Arcot 4

بهار عظم جا ہی

بضون صدق منحون صريت شريب"السعيد من سعد في بطن المة كه مخراست، و دريس زمان در بنتگام حكوست و اعناز جواني خصوصًا بايس خاندان چنیں جوانان صالح کلم کیمیا می دارند دو خمہ عالی سفال مسجد با بینار وکلس طمع طلائی و حوض پرمی برسم سلطان دین بناه ابوالنظفر محى الدين محمد اورنگ زيب عالمكير بادشاه غازي خلد مكاني طاب شراه نیار کرد تا مسافرین از نماز جاعت محروم نشوند <sup>ب</sup>یس اذاں ہراسا بیکہ شایان سنان ریاست و لایق طریق المدت است باین مرتبه که پینج چیز در عسکر ظفر بسیکر مفقود نباشد از عطامه زر تقاوی برعایا مهسیا تمود، و از علما و مشایخ و ابل خاندان و منصبداران و مدد خرج و ابل کمال ہر قسم و کما و اہل قلم بجمع کثیرے ہماہ رکاب سعادت انتساب کم فرمور، و بهر واحد براید حرف باورجی خامنه و سواری و باربرداری سولیه وجہ مقررے ماہواری معین سند کانکہ از اہل عزت درماہہ سواری نمی داشتند بهر فرد اود روبیه تقرر یافت الا راقم را باوجود کبه بیش از یک سال و بہار ماہ بسبب بے وسلگی بر در ماہئر سواری خط نسخ کشیدہ شدا برای مقارف سفر مبلغ شفیت روبهیه بهجو ارباب سواری مقرر كرديد ازين معنى چنال متيقن دل صدق منزل مى شود كه حقيقتا بدفتر تقدير اللى معاسف إين المسيدوار فضل كريم مطلق بفحولس كلام بركت الضما حضرت سنيخ مصلح الدبن سعدى سنبرادى رورح التد روص الزكى اوجباره كاربسنده داند

بوں اسم وسیلش تنا ند

٧

گئ سرسسبد

سالم وکابل است و بظاہر ناقص لمِذا ایں قسم تعین پذیرفت بہرال رصٰیت برضاد اللہ ۔ سے

> بدرد صاف ترا حکم نیست دم در کشس که برچه ساقی ما ریخت عین الطاف است

علی ہزاالقیاس اہل سواری را نیز فراخور رتبہ معین گشت و جند کس را رعايتًا لذبت بعدم مم رسيره عزمن دري سغرخيراتر لكوك موبير و خلاح و محجوّاب و دوستاله وغیره بخرج در آمده ، و مسندوق خزیه مغتوح گردیده سواربهام محلات مع علاقه داران زنانه و ابل امتیاز و فوج سرکار با احتام و ستاگرد بیشه و متقرقات مثل بهل مبتدایها و افیال و اشتركا و انسپان و كهاران و مشعليان و خلاصيان و مزدوران وغرهم و اہل بازار و کشکر انگریز از بار و سوار لینی کیک بٹالین بار و دو صد ترب سوار با سرداران ۲ برا خصوصًا گورمننظ ایجنط میجر مکونل و کرنل مسندو مع احمال و انقال خود با كر همراه ركاب دود بهكى كشكر بهيئت جموعى تخيعًا زیاده از بیست هزار کس بدده باشد جمع ستد و اسباب بار برداری اینقدر ترتیب گرفت که در حکومت رومه به دیگرسشاید بلشکر پنجاه هزار نفرهم اشتباه دارد که بهیل و بندی زیاده از پانفند منزل و کهار و مزدور سوای طازم قدیم و کمساران اہل سواری کہ ہمراہ رکاب ظفر انتشاب اند زمارہ از پانسید نفر و زنجیرفییل و جهآدسشتر قریب صد و اتبان کهیله خاص ناید از یکصد راس فرایم گشت سواسه خدمات مابق اوقت روانگی در عسکر نیز خدمتهای تازه تقسیر یافت، فدمت میرمنزلی

بصفی الدین محد خال و در اننام راه بعد تغیری دارونگی فراش خاند از از نبی نوازخال بخان مذکور مفوض گردید، و در مقام وندگور بشرف الملک مال خدمت آمادگی اسباب صروری لی راز تحصیلدار مقرر گشت، جنانکه نامبرده اذصبح تاشام درجيمه مشارالبه طاحزعى بود ومومى اليه آنجه حكم سرکار می رسانید دست بسسته بسربرایی آن می برداخت، چنانکه بهان روز خود برولت به کلار چنگل بیشه که مسطر اساله نام دارد دریس باب بمبالخه بالغه تاکید فرمود از برکار کمه حرور افتد شخص مرقوم به تحصیلدار تاکید کند و او بلاعزار و حبله ادا نایر، بهال وقت بر کلکران دیگر که عبارت از مسر بهید و مساركاً أن و مسالنتك و مساركوك مع ببیندستان آبنا است و تحصیلداران علاقه سشال حکم نافذ شد بر مهال سلوب در سسدهد خود م بسربرای کشکرمی برداختند و کلاوان ندکور تا حدود خود با دایر و سسایر سواری میارک بوده بشرف ملازمت مشرف می شدند زیراکه بیش از خروج موکب اقبال در مقاما تبکه گذر سواری خاص خوابد سند درین باب از جانب گونر کونسل بهادر حکم مشحکم صدور یافت، در منزل سششم خدمت براول بعنی بیش خامز بفلام عبرالقاً در بیجا بوری که از بلده فرخنده بسنیار حیدرآباد بقدامت نکخواری بامید برورسش درین جا رسیده بود از پیشگاه

له صفی الذین محمدنا صرفرزندقا در علی فال بها در فرزند محرصیلیتی بن محرجعفر برا در زاده مولوی با قراکاه و بدر برای مولوی با قراکاه و در میدر به و وفات با فت .

سی (R. S.) کی کا Vandalur (R. S.) میلی یعنی مولوی عبدالوہ اب شرف کملک مارا لا مرا بها در فرزند مولوی محاریخ شب سنٹرف ا کملک بہا در در سیمن تالیدھ متولد سیشد و در عصل لدھ در مدرسس وفات یافت، ۔

گی مرسید عنایت معضد مغوض گشت؛ موحی الیه نخوف خداوندی بدرجه کمال المحفظ داستند برکار مرکار کمال سرگری داشت؛ پینانکه درحالت خواب ہم بربان اه کلمات ابتهام بر فراسشال وغيره برائے لفيب خِمد با و مرابِها سير می میزد' و دارونگی کهادان موادی خاص مع محلات بمحد صفدر حسین کر بسبب نمک طالی و سلیقه متعادی تا عصه بیست سال بخدمت فاندایانی نزد محد فا بجان فان بهادر تهور بخلگ مرحوم خال فرد حضرت كؤاسيد رحمت مکب علیه الرحم مامور پود حدین شد؛ و بقا ورمحد خسساں خدمست دارونعگی کہاراں متعینه و بہنگی با عنایت سندر و خدمت دارونگی بنڈیہا بمیسے الزمال خال، و بعد تغیری و در منزل سلمبر بداروعه مزدوران و بهل و بندی صندوقی برسید ولی الله و بعد عزلت بر اعظم نواز شال بهادر پسر عاجی محد مغربی مرحوم که مرد منخص و بهشیار است و تولیت مسجد الذری و مسجد والا جابی می دارد قرار گرفت، و دارونگی گا دان به بمهان الله و در نهر مگر خدمت كنَّر فام الغلام مصطفح وزند عوت محر خال بهاتم مقرم سشنه بول خدست بندیان و مزدوران از نامبرده در تلور عزل گفت فرزند هاجی مذکور بر خدمت اول و سید حبیسید النر

سله این جا عباریی است که قلم دشد " بحدمت دارونگی مقبره نواب ساری الدوله تحد افودارینان بها درست ما مت جنگ که بحفرت نوابستهدیم در است مرفراد شده بود" از پنجا بویدا ستود که تبل از ودود ددینی میرنزام عبدالقادر بجایدی داردغرمقرهٔ نواستنهدید دده . نزام عبرا لست در بچاپودی ترایخ بست و دوم توال المکرم تشمیلی درحیدر آباد و فات یافت سه وفات ومرم نسطية سن بتاريخ از خوال سطياج وفات يافت سك وفات مامرم في الدين من وزند مسيد محمد قائم فنال فروند سيد حي الدين مشافعي - ولادت سيد حنيب الله بمنرة رجب علايع درمرس بود وبتاريخ مها رجادي الأفرى المسليع وفات يا فنت. ص دفات و برمع الاول ملكالم من بند وقات 11 رضيان شكايم در ترجمنايي

14

بهارعظم جابى

ككصرمبد

بر فدمت تمان نفب سند، و فدمت چندول یعنی بسس منان بوجیه الله خال تقر یافت، علی بذالقیاس اکر فدمات بحنی عزل بوجیه الله خال تقر یافت، علی بذالقیاس اکر فدمات بحنی عزل و نفب گردید - تا کجا بسنده آل پردازم، فدمات دیگر که از سفر لقل بنی دارد بحالی و موقونی در مناذلی که بعل آمد به تحریر خوابد آمد قصه مختفر کریم مطلق و معین برحق که موصل الی المطلوب است بجناب خداوندی مع لواحق و بهوا خوابال بلکه سایر لنکریال مع الخیر والسلامه مختود رساند و بطفیل بخاب رحمته للعالمین صلوات الله ی مدرل مقصود رساند و بطفیل بخاب رحمته للعالمین صلوات الله ی مسلامه علیه فی حسل آن و حدین، و و مسلمتنا دئیس المحبوبین علی حده و علیه المخبوبین المحبوبین مالوف که سه علی حده و علیه المخبوبین المحبوبین می المحبوبین الم

بین ابل شعد متحقق است سالم و غانم آرد، و سر واحد ال بابل و عیال او براحت و دلجعی فائز کند، و بتوفیق نیک و ترقی روز افزول و فلایق پروری و عدالت گستری و ترجم باحوال مادر کلال و دفع مفسدال برئیس ما دیرگاه سلاست والاد بمحمد و آله الامجها د سه برین دعا مزد از ساکنان عرستس برین به باتفاق سه را بیند نفسه آمین

ك وقات ٢٢رنحم محص الم

### چمن اول دربیان جب لوه آرایی از مدراس عشرت اساس سجانب ناگور فیض معمور

وآن منقسم بربهثده گلدستاست گلدسته اول

بفضله نقالله بتاریخ بست و بکم شهر بهادی الاولی مسلمه بهری روز مبارک دوشنبه مطابق سوم ماه فیروری سلای اعیسوی بعد فراغ نماز عصر دئیس اعظم ما بخلوت در تارگرال بها و بوابر آبراد نور فسنا بسرا با صخود زیب کمال بخشیده بر نالکی سبز رنگ مخلی جنانکه مهر عالمتاب از برجے جلوه افروز می شود، با یرنه خولش بخم الملک منیاء الدوله غلام صد فال بهادر قیصر بهنگ جلوس فرموده بشکوه نمام و تجمل تمام کر کرنت بالکی نشینال و جلو سرکار و بظالین بار آنگریز مع سوادان باری کاف و اجماع ابل تماسله سی دوز تغوق بر مع سوادان باری کاف و اجماع ابل تماسله سی دوز تغوق بر به بهرم تماشائیال عید می داود، با سوار بهاه محلات که عبادت از حضور توریخ می تورید با سوار بهاه محلات که عبادت از حضور تورید که تورسیه حضور است که

مله شومر فوابر واب عظم جاه يعنى شوم رعظيم التناء بيكم دخر واب عظيم الدولم

بهار بخطم جاي شرح نیک طینتی آبخناب و همت بلند و ترحم بر حال بیکساں و برورش غریبان درین اوراق مختر گنجائش پذیر نیست و محل عالیه ..

که عبارت از محل خاص بحناب خداوندی است، و بمشیره سیگم صاحبه و غرصُ از دارالامارهٔ چیمیاک یعنی خاص باع بامیر باع که از یک

ميل رياده مسافت دارد نهضت فرمور و برادر والا اختر لذاب عظيم جاه

اميرالامرا عمدة الملك اسدالدوله محدعلى خال بهادر ذوالفقار جنك بر اسب تیز رو به ممراه حضور چوں اور برنبال نبر گبتی افروز حاضر بود

برگاه سواری منفسل باغ گونر رسیده ، بر قلعه نشینال تعظیم بریا کردیهٔ و توبهاے عزت حضور و تو تیر حضور قدسیہ وصاحزادہ *سرشد* 

بر فردے از دن و مرد چاکا فر و چه دمیندار در مفارقت حضور که

کا ہے اتفاق سفر نشدہ اود دست برعا اورند، و در طبق جشم گوہر اسنک آماده می داشتند ازیراکه دعام بهنگام بارش و و قسنت سکریه

مستجاب است ' الغرض بوقت نماز مغرب جُلوه افروز باغ مُكُور شد

و اکترے از ہمراہیان رخصت یافتہ بایں ارادہ عادم فرود گاہ خود شدند که فردا منزل قیصراست بامور ضروری خودها پرداخنه محرم حضور خواهند جنائكه براقم هم رخصت فرمود، و بسبب سنب تار مشعلی همراه

تنود و باین التفات و وارس بر ابل حقوق خود طول حیات و اعتلائے درجات تضبیب کند،

## كلاست ووي

بفضله تقالے بتادیخ بست و دویم بوقت طلوع آفتاب بر سوادی بهل اسبیان سواد شده بروش باغ که از منزل گذشته زیاده از مسافت شدیمیل است در عصه قلبل جسلوه فوا گردید و بمفنون بیت عاشق بلند برواز بناب بلبل مثبراز سه منعم بکوه و دشت و بیابال غزیب نیست بر جا که دفت خیمه زد و بادگاه ساخت

درانجا آندر اجماع عالم گردیده که اگر آس قطعه لا بحظه اعظیم نگر شهرت دبهند بجا است . وقت شب مسئر عود جیت سکریژی گردند مدرس که از عصر حضرت نواب رحمت ماب محب قدیم و دوست صمیم است بمقتفنای الفت دیربند بملا قات جناب خلاوندی فائز شنده تا دیر ولسه نور و رخصت یافند.

المدسوم

بفضله تعالیے بتایخ بیت دسیوم بطنگام براکدن دو بخگام براکدده با نزده بنا میل دارد قریب دو پاس دوز جاده بیرا گردید - تحصیه لدار و رعا با بخشار در برا کردید - تحصیه لدار و رعا با بخشار در برا کردید - تحصیه لدار و رعا با بخشار در برا کردید - تحصیه لدار و رعا با بخشار در برا کردید - تحصیه لدار و رعا با بخشار برا کردید - تحصیه لدار و رعا با بخشار برا کردید - تحصیه لدار و رعا با بخشار برا کردید - تحصیه لدار و رعا با بخشار برا کردید - تحصیه لدار و رعا با بخشار برا کردید - تحصیه لدار و رعا با بخشار برا کردید - تحصیه لدار و رعا با با برا کردید - تحصیه لدار و رعا با برا کردید - تحصیه کردید - ت

ت جون مشر مُندُونل رخصت رفتق بادرنگ آباد عاصل کرد درعوض آن مستر خود ( ۷٬۰۰۵ ) بمایخ ۱۰ ذی نقد کلطایل هر چین سکریٹری کردید و برایخ ۲۸ رمضال سلامی و فات بافت به سان (۷٬۵۰۵ او کا Vandalur (R. S.) بهن ول گدرستر حیارم

و رقاصگان وغیرهم علاقه داران س سرحد برسم استقبال حاضر رکاب شده تا مزل گاه مثل خدمت گذاران می دویدند و بعد ورود بجنمه تذرو خوا بنلے میوہ بنظر انور می گذرانیدند، فراخور رتبہ ہر واحد بعطائے الغاً)

سرفاذ می فرمود ا حکم خکور بر بہیں اسلوب است کہ در ہر منزل ایس و فرمت گذاری بعل آدند و ناختی مزاج واج حضور را موجب خرابی خود الم دانند که له از ملاقه داران صود خود آنقدر باطات

و خوف می بردازد که مزیدے براں متصور نباشر، دریں راہ منزل آبادی فرنگی کنده که کیارگیین عده دارد و قریه میشم باک و ارملور

و چاواری کولر و دو تالاب و منروبیشه آمده . چول سواری مبارک دخل سرحد فریجی کنده شدند توبیا شه دفعه موافق معمول سرگردید ونشان

بر قلعه کوبی آل برپا گشت و اہل فوج برسلام همف آرا بودند ـ

بفضله تعالى بتاريخ بيت و چهارم بير وقت طلوع النتاب بسواری باد با بارادهٔ منزل رضا قلی بیشه که برآج کویل بیشه زبان زد

یع عوم است و مسافت پانزده میل دارد متوجه گردیده .لوقت نه ملت

فرود آمد اوین منزل سند دید یکے موسوم ربیجیری ترقم کا دا وسیم شکنم واقع سنده الجار مضرب خيام بود تالاب جنگل بينچه ازال انصال

Rajakilipakkam ar Garrison d Minambakkam (R. S.)

بنهن ول گليت پيخم

داشت و بکنار آل مقبره طاجی عمر است که از فقرائے حفرت سناه علی کنج گوہر فادری قدس سرة بود و بستر اسالی کلکٹر فنلع جنگل بیٹھ دریں جا قدہ بہنج خوال عنایت سفد ،

بفضله تعالل بتاريخ بست و پنجم بعد نماز صبح بسواری

زس بمزل كُرُكُفْ يَالِهُ و الزاكر أَنْكُلِيْ نير التَّونير و فاصله يا نزر ميل دارد گرم جولان سنده بوقت نه ساعت رونق افزا گشت و درابگذر چنگل بینی وارد شد که جاگیر عرو و آباد است و فلمه محکم می دارد و در زمان گذشفنه بحکومت ازاب صلاحیت خال ملقب بنگاهبال بود بعد تسلط نواب والا ماه جنت الاا ممكاه و نظر برلتخوای و جانفشانی ایل کمینی ہمراہ تجی بطریق جاگیر بآبنا مرحمت گردید۔ بعد ازاں سددیہ و یک رود بنظر آمده میتور ، ما منتخور کیک تنری رود بالار که درین ينتكام أكم حبر ايام برشكال نيست ككن بعبور عرض آل عرصه بست دقيقه كشبيره وجرنشميه اش اينكه بال درزبان أتفى شير دا مي كويند و آربه من رود باستد ليني آب اين جوسه مثل ستير سفيد وصاف است کُرکُ فی یاله در قدیم الایام جاگیر جعفر علی خال بها در مهکری اور تنبيت بديهات گذست، البته رونق و آبادی دارد و درانجا قلعه

Conjeevaram (R. S.) or Karunguli (R. S.)

Mamandur من يضابل

laiyur :

ایست که بے مرمت محف و ویران شده ، منقبل آن مقره مرادشاه مستان است که مرد صاحبول بود و عرس او بهفدیم سشهر ذی قعسده

بفضله تفالے بتائے بست وستستم بعد ذاغ نماز سے بواری توس بزر دفتار بمنزل الجرواک که فاصله یا دوه میں دارد بوقت ہشت مثا می و بینج دنیقه دبیب افروز گردیم و در گذرگاه سه قریه رسیر آنات آیا کم بر ونور دول سه تالاب و یک جدول که آن دا عوم الناس ناله میگویند و قرمسید نتاه احمد برادر نتاه علی مستا ن است عرس او به باز دیم ماه رمضان شرایف هی شود -

بفضله نعالے بتاریخ بست وہفتم بعد طلوع خرشید

بسواری ناکمی مبر بمنزل توککور که مسافت ده بیل دارد قرمیب نه ماعت فائز سنده برگذر قریه نرکیتور و شه جدول درآند ازیس منزل تا سلمر علاقه مستر بهیگر کمکار صلع ور داچل است

Madurantakam (R. S.)

Acharapakkam (R. S.)

Olakkur (R. S.) ag

Pakkam (R. S.)

Vridhachalam (R. S.)

بهن أول گؤرته مِشْمٌ وَبَهُم

والرسيدان م

بفطنله تعالے بنایج برت وہشتم بوقت سشش ساعت بنایا بنایج برت وہشتم بوقت سشش ساعت بنایا بنایج برت وہشتم کر عرب ہفت میں دارد متوجہ سندہ قریب ماعت رونق بخش کردید و کیک فرید و کیک قرید بنظر منور گذشت کہ مسی است با کم بُری و میں دو تالاب و کیک جدول دارد ۔

di di

بفضله تدالے بتاریخ بهت وہم بوقت بہنے ساعت بیم بوقت بہنے ساعت بیم برق رفتار بقصد منزل وکر وائڈی کم میافت شانزدہ میبل دارد و تالاب وغرهم که سوادی ازانجا طوہ بیرا کردید بشرح می آید گذر سواری جاب جؤب بود و سمت مشرق کوہے دارد شدہ و بسوے مغرب دہانہ تالاب تنڈ بیلم است و ازانجا قربہ بیش ر رہیدہ و بطون سفرق تالاب وَدُومُتِ نایا و ازانجا قربہ بیش ر رہیدہ و بطون سفرق تالاب وَدُومُتِ نایا بین ازان مابین شمال و مغرب دید کوشیری بیشہ و وکئی است دارد و فاج از شارع عام است بین دارد و فاج در دیہ کوشیری بیشہ و وکئی بازی در رسید

Pasar CF Vikravandi (R. S.) CF Tindivanam (R. S.) CF Vilukkam 4 Kutteripatru O Pandamangalam CF

درین مقام خود برولت از سواری ندکور فرود آمره برسکهساون جلی فرمود جاب مسفری تالاب وسمت مفرب کوه بار جنبی ظاهر گشند. پسش ازان قریه سشنوژ رسبد که کشت تور و بیدانجیر مکرخت دارد و در انتاره د به تالاب بک واکبی است و سنگستان د به جند تالاب بک واکبی است و سنگستان د به بندازان تربه محل اللب درانجا اجماع بدیرونت، بعد ازان بنر برکوایلی هایل شد، بی زال قربه قربه محل منود و صحیا است وسیع که درنتان بفاصله دارد درین مقام بحلکو صنلع مرقوم بریخ خوان توره

دورت سند. کلاست درم

بفضله تتالله بسلخ ماه مرقوم بوقت بهخ ساعت و پنجاه رقیم بروقت بهخ ساعت و پنجاه خوت و بخه و منزل بیلبور که مسافت به فت بیل در مرد مرد مرد برد و به نظام بهشت ساعت و بست و بهنت دقیقه بکاده مقسود رسیده بفیافت میز بسردادان انگریز پرداخت مستر بید کلا فنل منز مرد مرد مرد و کلک بیشدست خولیش بملازمت حفنور مشر سفد و شریک فنیافت میز گردید و تورهٔ بهنج خوال مرحمت سفد و شریک فنیافت میز گردید و تورهٔ بهنج خوال مرحمت سفد و

درمهیں منزل از قصور کار بردازاں تعلقہ فی الجلم شکلیف در فراہمی اساب بلشکر ماں روداد۔ از صدور ایں حرکت مزاج مبارک منغفن گشت و بعتاب حضور زہرہ کار بردازاں تہب شدید نوامت بیش جحن اول مكدسته يازديم

آثرند و عفو جرائم خواستند و بتدارک ما فات پردا فنتند - اذا بخساکه مفهون این معرف حفرت کوب بن نهیر رضی انثر تعالم عنه که از اجل صحابه بود متحقق است متوجه انتقام کند و الا بس دخوار بود سه العفوعند کواهدالناس هاهول ـ دیهات و بزر که سواری فاص ازا ب عبوریا نت بسؤک فامه می آید - دود تروا ما تور ، باین بیشی منظم پاک عبوریا نت بسؤک فامه می آید - دود تروا ما تور ، باین بیشی منظم پاک دری جا بطرف مغرب نیل فانه است و ریگ بگرت دارد فیمنتا منی کشت دری جا بطرف مغرب نیل فانه است و ریگ بگرت دارد فیمنتا منی کشت دارد فیمنا بر بیا اگرام بیش بالد نیل دارد و بجانب مشرق نیز نیل فانه بست و توکی ایر بیا اگرام بیش بالد در در انجا است .

# كارست بازدم

بفضله تعالمے بغرہ ماہ جمادی الاخری روز بیخشنبہ بسواری کے گلکوں صبا رفت ار بوقت بہنج ساعت وسی و نہ دقیقہ ستوجر سسر مزل کے دولت نہ ساعت زیب کش کے بیون کہ سیافت پانز دہ مسیل دارد کر دبیرہ بوقت نہ ساعت زیب کش کے خیمہ فاص ستد ۔ در وا بھرت مغرب بیرا کی مناف و دبیات کے مناف

واقع سند مرقوم می شود ترباستاند که با نناء رابش دود بنار درآمر و نهایت عربین و فریل است - برد تکور که درخستان تا در بکترست دارد.

Mundiyambakkam Papanpettal of Tiruvamattur of

Panruthi d Venkatadriagram & Chintamani

Pennar & Tiruppachehanur &

بنی پیشه که این اوستن پیشه نیزگویند وجه تسمیه تانی اینکه اواب امبرالامرا بهادر فردوس مکان برعایت نام صاحبزادگی که روشالده بود به نظام مهم نجف ور بابا دی آن بر دخسته باین اسم مسی فرمود بیش و به بنگار قوی بالم بینونی که درا نجا مربیداز رجال الله موسوم بحضرت نود محمه قادری جراغ بهتی خود را به کاشانه فاک بتایخ بست و بهفتم ماه محم محترم روش کرده بر آئینه درال مقام اور بسلام از نام بهال بزرگواراست و بسی گنبد او عالی شان و زیاد تکاه مردان است و مسجد و مسافر فان و جیشه آب دارد حضور بهنگام سواری بر مزار فیفن بار او بخضوع و خشوع صاحر سنده چنم خود منور نمود و با دار فاتحه و نیاز گنج سما دن واصل فرمود - عید گاه سنجا به نفاصله افل فاتحه و نیاز گنج سما دن واصل فرمود - عید گاه سنجا به نفاصله افل فاتحه و نیاز گنج سما دن واصل فرمود - عید گاه سنجا به نفاصله افل فاتحه و نیاز گنج سما دن واصل فرمود - عید گاه سنجا به نفاصله افل فاتحه و نیاز کرد است -

## كلرسنة دوازدي

بفضله تعالی بتاریخ دویم بوقت ششش ساعت و بهفاد دقیقه بجلوس سکهها ون شیر داه بهرت مشرق متوج جلوه آداب گردید و بوقت بازده ساعت ده دقیقه بکنار منجه کیم کردید و بوقت یازده ساعت ده دقیقه بکنار منجه کیم که عرصه دوازده مسیل دارد و متصل کو گور واقع که آبادی خوب و عادات کثیر انگریز دارد رسبد در در اغاز سواری قبر سید نشاه عبدالرمیم

Nannattampalayam CY

Thanjavur (R. S.)

وس را اکنو*ل کالوری نا مند*۔

Manjakuppam (R. S.)

Cuddalore (R. S.)

بحزادل كلدستسيزديم

خلیفهٔ سشاه مرتضی اند غایان سنده جناب هداوندی بزیار تشین مستنير گشت و ديبالة كراز نظر الذر گذشت بقيد مسلم مي آبد بہن یالہ ترویدی کورینے درانجا سُوے نمال سراے است کرمردماں ا ینجا چهتر می نامند و براسه دادت مسافرین ا حداث می نمایند-میتنگان یاک درانجا مزاد فلندرشاه است حضر لعادت معهود خاستعينوا من اهدا القيوس حا خرشده بقرات فاتحد سراليه بمكت اندوخت رتز كنتركم وكأثم و أَذَا يُرشه بطرف شال جهتر و جانب جنوب عيد كاه رَبْلي كُيِّم است شُوَ لَوَ لِی شَالی است - بَنَی کیم سجد و دو ترمیت مردان خدا دارد که بنیخ محمر صاحب وسفيخ ميران ساحب استناد دادند ونيس ما معتضات توفيق فير بفاتحه داحت بروح بردوسين بزرگوار رسانيد و ازانجا تا منزل بر سوادی مها ٹیول میسلود افروز گردید - کا رامنی کیم جنوبی است <u>. وثراً ر</u>وی کیا یده و میشد کنو دُور شالی است.

## كالرسنة سيروكم

بنفله تعلل بتاریخ سیم بوقت بریخ ساعت جهل وقبقه بسواری بور برق برگ باداده منزل اگرم مرسافت نه مسیل دارد

Attipattu CY Tirukandeswaram CY Tiruvadi CL

Nattupattu de Karamanikuppam de Nellikuppam (R. S.)

Agarara A Kondur C

بجانب مشرق بمفنون شعر سینی محد علی ماہر اکبرآبادی سه بنائر کرم رواں کر براہ او بار ا بہند گرم رواں کر براہ او بار ا جوں آفتاب سے سرکند دسیا را

متوج گم روی گردیده طی ارض مشرق نمود و در فرصت اندک گرخ بجانب جزب فردد، و بوقت ده ساعت و پنجاه دقیقه فائز مسندل گردید - زید فارس مفهار فراست و کبه تا نه عوصه رمایست که بچشم بریم زدن تسخیر دو جانب ساخت امید دارم که اگر فضل قا در متعال مشمول مال شود از دعام عاجران و جرفا طرستکسته حالان بمفنمون نشید جان فزام حفرت خواج مشمس الدبن حافظ شیرادی قدس سده الزکی که سه تینی که سه تینی که سه تینی که سه تینی که سه سال بین مافظ شیرادی قدس سده الزکی که سه

تہنسا جہاں بگیرد ہے مدننہ سسبا ہی

بحکومت و تسلط بچار سوس فاق خوابد برداخت برخی احوال رابگذر امروز قتلم آسنا می شود ور انتاسه راه دود کرونم و چند دیه صایل سفره تربی بی بخش بیش به مرال بهر آب شور یعنی کهاری است . کوولور شده کرین یا با بی بخش به به به به به بال وارد و شنگه ما نتم آسنوری که درانجا صحاب و سیع و درسته به به بحری که بندر قدیم نفارات فراسیس است ملی میشود اگرچ تا مرت دراز بندر فرکور در قبضه اقتدار نواب والا با جنت آرامگاه بود اما درین ولا بربگذر مصالحت قوم انگریز با نها بستر قدیم گذاشت یا فته است . درین مقام اکترے از لشکریال

علی المحفوس حمالان بمخالط انقبال دو دابهم جاده مقبود فراموش منوده براه دیگر افت ادند و مشقتها بردهشتند و بعد در نگ بسیار افتان و خیزان بسید منزل فائز ستندند .

گلرسند جباردم

بنفله لقالم بتاریخ بهام بوقت سنس ماعت بهج دقیقه ریخ بین است به به مقد مین دارد به بین به بسوادی خیل تیز رو بتصد منزل گورنجی بالای که مسافت یازده میل دارد به به بین به بخشت فرود و بهنگام بشت ساعت و ده دقیقه مینمه گاه زیب و دونی افزار مین در داه گذر دو مقام که بکنار دریا است لاحی گشت تیل گذه بین ، میجنیین

# گارسته پانزدیم

بنفله تعالى بتاريخ بنجم بوقت بهنج ماعت وسى دقيقه بني بي برمكهاون طلائي لوخرير كه مثابه بإدشاسه بهل امبان است موار في بي بي كرديد و بمزل مثلم بلند برخير كرميزي است و مسافت بانزده ميل دارد بنظام بلند برخير من مثلات و مسافت بانزده ميل دارد بنظام بلند برخير مندن ده مساعت بست و بهنج دقيقه دون وعزت بخشيد درا تزايد داه موضع به و توجه دورد عدارد علين وطويل و عيدگاه و مسجوقي موضع به و توجه دارد علين وطويل و عيدگاه و مسجوقي است كم اكثر مونين بصحن آل دفن يا فية اند و بيشتر از بنا علما و فقيلا

Bhuvamgiri Of Chidambaram & Kurinjipadi d

و فضات بستند، بربنوت بيوست كربناك كورستان را عرصه دو صد سال

جمناول كارسته بإنزوتهم

بل ناید است، مهرزا دران اواله دو مرقد اند که دوکس بمفون سه درولیش صفت باش و کلاه تنتری دار

در صورت جامد پوشاں سبقت بر اہل خرقہ می ربودند و ریاحان قلمرو لاہم

ببارعظم جابي

يا بنجاب بودند، با زمقره ايست كه بنام خان محد دروليش استنهار وارد. سلبر شهرے است مختصر آباد که دو مسجد سنگ بست دراحاطه واحد دارد

بانی یکے عبدالنبی فال صوبر دار سد سوٹ و بانی دیگرے لعل خال جاگیروار سلمر كه مرد صالح بود ـ سلسله بيعت از حفرت خواجه حاجى رحمة الله نقت بدرى

رحمه التدر شفالي مى واشت رفان مذكور وربيس مقام بصحن مسجد مع اقارب خود بخواب عثم رفته است، وحومن این به نهاییت خوبی و خوش قطعگی است.

مجمدًا ينز مسجد است قديم كه بالفعل چندان آباد نيست، و درال احاطه یلے از بنی فاطمہ موسوم بر سبرحسبین کہ صاحبدل بور مدفون سندہ و

بفاصله ازال مقبره ابست كه سيد ابين الدين جشتى درانجا دفن يافنة قریب هشتاد سال میتنود . معهذا متعدد تکیه فقراء و عیدگاه است حفو

بعد فراغ مناد عصر براے فاتحہ اسٹ بسواری نالکی نیز تشریب فرما مشدہ وراقم بنز بمراه بوده بعد ادائے فاتحہ و طاحظه شهر بسجد جاگبردار مرحوم

تشريف فرموده بجماعت نماذ مغرب ادا تنود و بروشنائی مشعل و قناديل به خبمه خاص معاودت فرمود <sup>،</sup> دریس بادی امکنه ابل هسلام بقلت وخانها <sup>ز</sup>یم<sup>نود</sup>

له درسية ه الره وفات يا فت قطعه مائخ وممالش كسي جني كفته

بشه ملك ولايت رحمت الله ز دنیا سوےعقی دخت بربسن ر بیار جست الله بیوست گو بار جست الله بیوست أكريرسند تاريخ وصالت

بكِتْرت است اگربكفار پوركشهير كندند من ااست، احال مثان انجا چه دقم کنم پهلوے لات و منات و پېل و عزی است که در عالم جابليت بسطر عرب دور و شور می داشت . و بتکده و تعلیه ایست مستقل و مستحکم مبگویت د کر دیه آنجا از آکمیراست و سفالش از طلا و مس، و غلط عیم کالانعام است كه سرير با توقير جناب فرا زولئه الن وجال حفرت سينمان على نبيينا وعلى السلَّم والسلام بم درال جامتكن است . جنائكه لبص بمرابيان بمخالط ابر كار مزايا الدرون بتحنامة اقدام كذامشتند يول ظاف گفتار يا فتند بسبا شده به ندامت برداخنتند عفى الندعنهم وأكزم ليست اعتقادان وناقص الأيمانان از سر لهو ولعب درال مفام منلالت انتظام بَشَرك برابت بار يا فتند و خوف قاكم برحق ومنتقم مطلق الفظ طربر كردند- دنوذ بالله منهم ومن سيئات اعالهمة او تعالمے برئیس ما دیر گاہ سسلامت دارد کہ بہتناع ایں معنی از سرارسنیہ اسلام نايرهٔ عفيت برنگ ستعلهٔ جواله مستنعل كرديد و پهره جوانان يركار و کمپنی بتاکبد اکبد و قدعن شدید بر در بتکده با فرستار و به تحصیلدار ونبره كاركنان انجا حكم محكم دادكم بركس الزابل بسلام ورال جا يا گذارد وخل نیابد. و اودا ما مرحفورساند . اگرچه سرگرابان ازخوف سلطان مطلق بے فکر بودہ با قدم ایس کار می پر داختند لکن خضم و تقید رئیس دین بناہ ما بآبها ازین حرکت باد داشت. و الا بس رسوار بود یا اللی بحداوند ما که درخط کرناکک مامی دین متین و مرجع مؤمنین است بایس توفیق خیر و عالم بروری و تشرع و دینداری به درازی عمر و عطامه ولد صالح بسلم مراد رسانی و

بهیشه از صحبت ابل بدعت و فساد در ظل حایت خود داری سامین -

از تحریر چند فقرات بعض ابنائے روزگار اذیں فاکسار از غبارہ نفاق در دل کرورت منزل خواہند داشت و ہمنت بر عداوت خواہند گماشت زیراکم ریوانہ را ہوے بس است معمدا اکثر اشقبا خن لهدالله تحالے بے وجہ اذیں غلام مجبوب کر با عناد می دارند و بر اصناف بدی لب کشائی می سازند لہذا بال جاعہ روسیاہ بر منتقم حقیقی سپردہ م - ہرآئہ وسیلہ عظم ما بحول و قوت قادر مطلق بحایت ناظر خود خواہد برد خت و تدادک ایں عاجز در ماندہ از بہہ ماسدین و اعدا بواقعی خواہد سرد خدائد برد خت

با صاف دل مجادله اذخولیشس دشمنی است مرکس کشد بر ۳ مئنه فنجر بخود کسشد

کلئ سوم ضلع ندبور بسبب اتهام سرخود درینجا رخصت یافت و توه بهار خوان عناست سف .

## ككدستنه شانزريم

٢٩ بحن أول گذرسته مبغد يم

مله سر گان کلر سجاور است منور بر کورهٔ اَرْجِرُمْ بِنَدْ لَوْمَانَ اَرْبِيْ بِيلِينِهِ مِنْ م

كلاستنهفاتم

بفضله تعالى بتاريخ مفتم بعدمبسر أمدن مفنت ساءت روز خود بدولت و اقبال برسكمساون سفيردان جلوس فرموده در اندك زمان تا كنار كهارى تُنظَّهُ نزول اجلال منود الرخنك بدرام سوار شده تا براكدن وه ماعت بهانجا قیام فرمود ، بمقتضائے ترحم بر بندگان اہلی کستکریاں بلکہ عامهٔ سافران را مع احال و التقال سوار كشتى بأكنا نيده عنانش منطف کرد و از کب نکور با بمرابیال رکاب سوادت که عبارت از فیل نشان و نقاره و اسبان اذبت وشتر سوار و سواران ترب و جوانان بار و غلامان حبشی و ابل احشام و شاگرد بیشه وغیرهم ابل متفرقات است که به بیشت مجموی همگی از سه صد نفر متجا وز خوابند بود و همیں قدر جلو بینتر او قات ہماہ مواری خاص می باشد استر مشر کتور که مسافت چهار ده مسیل دارد و قرمیب لفف النهار رونق افروز گردید و بوقت جلوه بیرانی سواری خاص انه کجا برانشس سطور تحکم سند که مردمان باقی را با اسباب لبس آئنده از زور قبها عِبور کنامیده بسير منزل فايز شود موافق ايما بجنال بامتنال امر بر فتهم كه احدمن الناس را بغرصت قليل بمكنار كناد بنرنديدم، مهدرا حب الحكم احتياطا بحراص للر عنه مان داروعهٔ مودی فانه که شخص ذی عزیت و سلیقه شعاد است با چند

بهارعظم جابى جوانان رساله جبیش و دو بهره ترب سواران رحبث درایجا گذاشت که م یخر سامان بس مانده ورانجا رسید ہمجو امر جلیل الفار بر زورقہا عبور کنانند درین مشتفال آفتاب جهانتاب از خط معدل البهار در گذشت راقم عازم منزل گردید. دیهائے که بزبر قدم ک کر ظفر انز در آمد بقید فت کم می ارد ا بمنباری دیہے است شرقی کرچنمه آب و باغ و نور و پہنج فانہ و پہار دوکان و اکرار یعنی محلهٔ بریمنال دارد، ششتگاویم بهم مثل اوست و در طول ازاں زایر ککن باغ و دوکان نمی دارد و راسته وسیع و مصنفااست و رود بَلْوَارٌ از پائین آل می گذرد و ملحق شده است. با کہاری مرقوم کارا مُور دیہے است عزبی که سه جہار خانه و جاوڑی دارد، تیکسنگرری بز. دیہے است عربی مانتداں و بک چٹمہ اب دارد، کر ی کوئ دیہ شرقی است که چند فانه و درختان سایه دار دارد و نهر صغیرے میان مردو دیہ هی گذرد و جدولے ہم ا زانجا جاری است . بعده کرایوهٔ رسبیده کر بهر دو جانب جهاد دید مخصر دارد \_ تیاشابی نیتی اردی عزبی است، کیسیا شابی مِیلَاشالی شالی است گایپٹر پور دیہے است کہ قریب بست فامنہ و دد دوکان و دوجیشد دارد نیجینی زر پو جنوبی است ده فایه و یک میشکه آب وارد رَسِيلاً مُا تُكُورُ سند قي است چند فانه وارد تركي وِلاُون بهم ديم شرقي است که درانجا جدولے از بنر کاویری می گذرد و چینمهٔ آب ویاوڑی است

> Karaimodu 1 Tirunagari Karaikudi 05

مسمی بگرینک چاواری و ده خانه میدارد - رز ایکی چاواری سمن چنوب واقع است

بحن اول گدسته بسندیم جدولے از بنر کا وہری ازاں جاری است پند فانہ و دوکان و یک جیشی سب دارد و گرداگرد آن درختان نارجیل است ا گرمونا ورم ده خیانه و چشهٔ آب دارد کن بختگاد دیرے است شرقی قریب بست فانہ و سرحیشد دارد. برو تذابن چاوری نیز بال مواست یک چنمهٔ ایب و جهار فانه و باغ مختصر می دارد - شاکور کور ویخ فانه و سرچشد دارد، آئیا بوی چهار فانه و چشند و چاوژی دارد، رتزگتوژ کشینت بدیهات امروز آباد است یکسر و ده خانه و ره دو کان و چهار حیشمه و فی الجار کرنت مردمان و وسعت مکان دارد و دری سفرخیرانر عادت حضد چنین است که بعد فراغ ناز عصر برائے ملاحظه آبادی منزل بسوادی نالکی یا اسب بکمال آبستگی و سنجیدگی جلوه فرما می شود ، عالمے از گردوییش آل اواح جمع شدہ بمنہتائے آرزو بدیدن ماہ منور ما برینگی بهشم وا میکنند که گویا بقول جنت مکانی نورالدین محد ابوالمظفنه جسائگیر بادشاه منیازی سه

ہلال عید براوج فلک ہوپراشد

كاركته

بفضل قادر مطلني ومعين برحق بهشتم تنهر مرقوم روز بنجفنه المجاذة بعد فراغ تناز صبح دراول وقت بارادهٔ منزل مقصود که عبارت از ناگور ززدنی

فیفن مفود است و مسافت بهشده میل دادد بسواری سنبدیز نیم آما با ملازمین معتبر که زیاده از پنجاه شخص پالکی نشین و اسپ سوارخوا مند بود و سواران ترب و جوانان بار و احفام وسفاگرد بیشد و تحصیلدار مع رطایان

سرزمین و دنگر بمراهیان سواری و اہل تماشا متجاوز باشند از پانصد نفر بَنَا رَايِنْ نَكْرِي جِهْر كم جانب جنب واقع است و چند فانه و دو سه دوكان و یک چیشند آب دارد فائیز شده در عرصه سنه جهار گروی بآبادی پر کیا زکه بندرے است آباد در مکومت نصاری کین کا ز ملحق بیترکم بالوی که بالسند از تِلَيْكُمْ بَارِفِی مشتهر است فائز گردید . بمجرد واخل شدن سواری مبارک در شروع سرحد موافق معمول اتواب عزت سرمت و چیف سکریڑی آنجا کہ موسوم است بمستركفن باك سردار فوج بجلودارى "نا آخر حد خود ممراه بود بر قلمه نشان تنظیم بربا ساخت و هم توبها سریافت برائے ملاحظه سواری بآل مرتبه از دهام فلایق گشت که عرصه تنگ آمد . غرض آبادی خوب است كه شار خانها مع دوكان بمرتبهٔ الوف رسيده معارات و باغات كثير دارد و مسجد و دو مقبره سفالی با مجر چوبی ازان اتصال دارد میگویند که سر دو قرابل دل است یکے ازاں میاں فال و دیگر خواہر ذارہ است معهدا اندرون فلعه تربيت است كه مدفون السينيخ اسلجبل صاحب است ا حوال أن مرد فدا جنال مفهم سندكه بين از يكسد و بنجاه سال در مكومت قوم مذكور صندوق بأمول دريا ستناورى ميكرد آبنا قريب منده خواستند که بیرون آرند معًا از مخالفت جنس بعید گردید سمیس ازان ابل اسلام بکمال ادب بقرأت و درود و مولود مستقبل شدند ازایشان سزدیک سند بر دوش کشیده آور دند و بخاک سیروند کسانیکه بخدمت آل مرد راه می بجال کوشیدند در عالم رویا بهشابدهٔ جال با کمال و تعارف سم مشر شدند البرائن الراستهار يافت - والله الم بحقيقة الحال .

ازا بخاتا فرودگاه از دیهایت که سواری فاس مبلوه افروز گردید بقید خامه می آید- سمبخرستی جاودی دیہے است بر کنار کہاری تِندُ لاَرْ جانب جنوب كه بعند خانه سفالي و كلبه خس لومش و سه جهار دوكان و یک چنشهٔ آب و چهتر دارد - وَرَجْ کُرِدْی دیسے است ملحق با چاور کی مذکور که یک دوکان و چاوری و چند کلیه و باغ و سه چار چشد دارد و فقرے از فقرا مشاه جلال حبيني درا نجاس سوده است المحرف جيري ديس است ماکل بجنب فانه و کلیه دران قریب صد باشد و یک دوکان و دو میشکه سب دارد وچند درختِ انبه ومها فراہم است کاشاگری جنوبی است باغ و بیشه و چا. و چند کلبه و دوکان دارد ، کَکُسِّیْن ہم دیرے است بآل طرف چند فانه و دوکان و بک باغ و دو چشه و دو رسته درخت برُ می دارد سُکُونی بُنو نیز جنوبی است قریب صد کلبه و خانه سفالی و کیک چاوڑی و شہ دوکان و سہ باغ و شہ چتمہ دارد و راہش وسیع و به بر دو جانب سایه درختان است.

کاریکال بندرلیت از علاقه نفایا فرسیس که قریب آبادی نمان بندر مرقوم باشد دو رست عارات و مکانات و چند باغ و دوکان اند و چشمه الیست کلال که برکناره آل کارفره کی آنجا با چند جوال بار اقامت دارد و محبز فیلے بم درال مقام از عرت منذه طرح سکونت انداخته و باسم امام شاه مستان مشور شده 'مردے است مقر و خمس ده بشت تولیده موے و باسم امام شاه مستان مشور شده 'مردے است مقر و خمس مقدس تولیده موے و باست تال مشور شده 'مردے است مقر و خمس مقدس تولیده موے و باست تال شخص مقدس

بهارعظم جابى

بيتن اول كلدسته مشدمهم

از سواری فرود الده تا اندک زمان اقامت فرمود و حببته تشد از انترفی و رویب توادنع او منود چول خود برولت رخصت باقت کله نیک بر زبان اس مجزوب سرزد حاصلی اینکه بخدل آوالی اعتقاد باید داشت بعد یک گری را قم می درانجا رسیده بملافاتش مستفید کردید بمقتفالی کم عاجز فواز بلحاظ نسبت غلامی ایس فاکسار سرایا نیاز که با جناب سلطان الاولیا علی جره و علیه التحید والنا متحقق است به درخواست ایموے ترو تازه عطا فرمود و برسم سلام وست ابسر گذاشت شرف دستوری یافته سوار سشدم دیدم که اذ چره آل مردراه فرا آثار بزرگ بهویداست ، و اکتر ساد کافر و دیسندار بمفنون سم

که در مواے مشکر دور بر بر آوددہ است

آنقدر بهجوم کرده بودند که گذر دشوار افتاده اگرچه فاکسالال در نظر حقیر اند امّا عنداللهٔ با توقیر کرحمت الله علی قابله سه فاکسیالان جهال دا بحقارسنت منگر

ن ساری به درین گرد سوار سه باست. او چه دانی که درین گرد سوار سه باست.

سُتُون چاوٹری نیز جنوبی است کر پا نزدہ کلبہ و بک دوکان و جینمہ دارد۔ آگری وَمِثْمُ مابین جنوب و مسشرق است بر کنار نہر مٹیریں ' رِثْرُ کا نُکِمُیْوْنُ بعف کس تمرُاج بَیْنَ ہم میگویند فی الواقع رِرْمُنْ رَابَنْ بَیْن است کہ بمرور

ایام تبدل یا فنه و آل برجاب دویم نهر مذکور واقع شده در آغاز آبادی زیارگا است که صاحب آن سسید عبد القادر یمنی است بر مرقد او مکان سفال بی

بحث مرسان سید عبد الماردی است در علاقهٔ لفارند مزاور که بهرار که

بهن أول ككدمته بشريم

بم ببلم كاديكال باير كنت جند عارات و حويلي و دوكان دارد درين معور الفار جِسْمه أب است كرور منازل كذشة أيي جا بنظريا مره اناظم انجا با چند جوا بار دران دیار مقیم است - وایخی اُور ہم جنوبی است قریب مسد کلبہ و مشازم سغالی وسشش دوکان و یک چیشمرس دارد سنگجی منڈوا کر آزاتنجی منڈفم نیز می گویند در ابتدا ویرانه بود که خواهر داجهٔ سنجا ور برای زیارت با دشاه ناکد قدس سسره وارد شره معمور منود ایسی بک سسرا سنا کرد و یک دوکان حلوانی و دوسه دوکان دگر قریب ده فانه ترتیب داد وجه لتمبیداش اینکه خوابررا يزبان اروى تنبكى مبكويند بوس اخت راجه باحداث آل برداخت بايس سم شهرت پذیرفن بعداندک فاصله کراری ناگورسشریف رسید احوالش چرنوبیم كم بعرض وطول وعق بج، دريايه است خطرناك و بكشتيها عبور محال معائنه آل زهره نورستبد سواران آب می ناید از ایجا که ورود خدیو عالم برور ما گردید - اذیں کنار تا کنار دیگر برتخت بندی مثل صاط المستقیم شد ہر کیے از على و ادن بلا مشقت جنائكم بصحن خانه خرم ميكنند بآساني تام بسامل دسسيد الحدلثدعلي ذكك ر جناب خداوندى باوجود دياست الفتدرعيز و فروتنی و پاس ادب ملحوظ می دارد که دیگرے دریں امر مقابل او نتواند شد بمورا

ے فروتنی است دلسیل دسید کان حندا محرچوں سوار بمنزل دسد بہیا دہ شود

بتعظیم آل بارگاه گردول پایگاه از سواری فرور آمده زیاره از یک کروه تا

فیمه بریاده با رسید و بحب تمنامه دبرین بر منمونی با توفیق فائز منزلِ مقصود گردید فداوندا بآل نو باده دولت و جاه از فزان حادث در امان داری و بمقتصالیے فضل عظیم خدد سرسبز و بارور فرمانی .

اکنوں سطرے چند از احال اس معمورہ ارجمند بر تحریم می آیرتا بر دل مشتاقان زیارت آک مزار فیفل ہار بمضمون بیت جناب مولانا لورالدین عبدالرجن جامی قدس سسترہ السامی کہ سے

> نه تنها عنق از دیدار خسینده بهاکیس دولت از گفتار خیزد

ولوله سوق مستولى شور معجب ستبرخوش اسلوب است و استحكام عارات و طرح چشمهائے آب و باغات بس مغذب، فاصة احاطه درگاه عالی و جابگاه و مسجد و جاه که بکندر باورا مشتراست و قطعه باغجه فاص که بالواع ریامین مرتب گذید تازگی بخش دماغ و نفنارت ده بصر قبه کردول شکوه وكل ملع طلائي برال جنال ماندكه بشب جهاديم بدر منورطسلوع سشده و ا كمنه وكار فا بخات س باركاه خوةبين سجره كاه وجبار مكان كه معروف است بجهار چوک ونشین جهار گروه فقرا و گنبد مختصر شاه یوسف که فرزند لطف آل بعناب بود ومساجد متعدد ورال احاطه مع حوض بكال درستى انتظام بذيم فسنه چار مینارش بچار سویه آفاق در ارتفاع و خوش قطعگی مشتر و نظارهٔ دوکان جوهرمان وسشائه خوشبوئيها وعطربات طبله عطاران باعث تقويت مشام و افزائش اور نظر على الحضوص كر مينار بنجم كه خادج ا ماطر است ور رفعت با فلک به ختم سرسیاتی نموده و روننائی پراخانش بل تھینے کہ سسان خود را

يحن ول محدمتم

43,49,47,42

بواکب آداسته تا کجا بوصف آل بردازم که زبان عجز زبان در تقریرش قاصر و فامه فام به تحريرش عابر القصه اكر بلحاظ بركت آنرا بمونه بغداد كويم بجا است و باعتبار آبادی ایام عرس سفدایت مقابله بجهال آباد دیم بهم زیبا، بروز دويم ورودكه بنم ماه بود محير صبغة النّد بسرعموى سشرف الملك شرف الدوله مولوى محد غوث فال بها در غالب بتنگ مرحوم لورا لله لقالے مرقور كه مخاطب بمعتمر جنگ است بمخدمت صدر الصدوری و فلعت كارچوبی از بیشگاه مراحم خلاوندی سرفراز و مفتحر سند و بهان روز محد علی مرکای که انتظام امور درگاه و مصارف ایخا و تقبیم مصدیائے مجاورین متعلق ازوست از ماارت حصنور مشرف شده ملتنایت فرویشال گلناری عزت و اعتبار حاصل نمود و بعد فراغ مناز عصر از جانب محلات حضور يعنى حضور عاليه كرعبارت ازمحل اول است ومخشا رالتنا بيكم كرعبات از محل دوم است كشان كوم سسرخ زر دوزی که متوخی دنگش سبقت بر اطلس شفق می ربود و کار زر تار آس بشعاع غورسشید شرمنده می مخود ٬ درمها زُلول نور افروز گذاشته و بالکی جمالردار با جو شائسة بابتمام نام وتجل تام بدرگاه عالی جاه بوقفه اندک اندک رواند كروند و برستون علم مينار كلال افراشتند حفورهم از جانب محل او برسم ادلے نیت مثل نشان ملکور برارگاہ بلند بالیگاہ روانہ کرد و بھال شب

سله بسد دوم مولوی محد عوت سشرف الملک بهسادر المعروف بقامنی بدرالدوله ولادت در محرم سلاله هر وفات ۱۳۰۵ مرخوم شداشته سده والدهٔ نواب غلام عوش مسئان بها در-بهایی ۱۲۸ دوم ربیع الثان مهم ارد-بهای الاولی هم ربیع الثان عوم ربیع الثان مون می مون مون می مون می مون می مون می مون مون می مون مون می مون مون می مون م

بعد نفسف الليل بمكال خفوع وخنوع سبوجه نقر فی كه ازصندل مملو بوو بر مرخود گذاشته با جاعهٔ طازین اعلی و ادبلنه و تنامی اسباب جلو بموشائی كثیر و جم غفیر بفیهٔ نور بار آن محم اسرار قادر مطلق در رسید و بوقت صندل كه بنگام طلوع صبح صادق بر مزاد رحمت بار می طائند باریاب گردید و بعد انفراغ ازال بخلوص دل و اعتقاد كامل مبلغ كثیر بحضور فیض معمور آل جگرگشهٔ مفرت خوف الدی منظر قدرت قادر به بهتا علی عبّه و علید التحیت والنشنا مسبنهٔ نثر گذرانبد و بمخوش نفیدی از نیتجهٔ نیک طینتی خود و حن نیت والد ماجد علید الرحمة و الففران بینانکه باید و شاید مردانه وار زاد دنیا و عقی مامل ماجد علید الرحمة و الففران بینانکه باید و شاید مردانه وار زاد دنیا و عقی مامل منود و در فهرد این حسنات و احدو خیرات نام نامی پدر بزرگوار زنده فرحود الحق سه

#### ماند فطف بسياد گارسشس

بادائے نماز صبح در مسجد اعاطر آن روضهٔ مقدس کے بناکردہ علی عالمے آبخا بخت خود است برداخت ابد فراغ نماز تا هاخر سندن بدرگاه معلی عالمے آبخا با ابنا مراند کامل خود و انسنه بهزار نتنا برائے بائے بوس چول بروانہ بنم بر قدم حفود می افتاد بر واحد می خواست که پیشستی کند و بایں د تبه باظم فار کردد ، عزم تا وصول دئیس ما مرة ابد اولی بریادت مرقد مبادک و بعد فار کردد ، عزم تا وصول دئیس ما مرة ابد اولی بریادت مرقد مبادک و بعد مراجعت اذا نجا تا برون احاط قریب ده براد کس از ابلی اسلام و بهنود بکال فخر و مبابات بردم معمافی و قدمین رسیده باشد از انجا که احدے بحال فخر و مبابات بردم معمافی و قدمین رسیده باشد از انجا که احدے بحد محمان بحضور روسا دخل بنی یابد نستی بان مطابق قانون دربار با متام و بحد محمان بحد محمان بردا فقند و ادر باش بردا فقند و ادر طاحظ این معنی سنت که عنب بناب خداوندی منتعل دور باش بردا فقند و ادر طاحظ این معنی سنت که عنب بناب خداوندی منتعل

جهن اول محدسته بشذيم

شد و قریب بود که خرمن جعیت آنها باک سوزد ٔ زیائه دران مقام تنزس اندیم ا المتمام علاقه داران خود منافی ادب بهنداشت - غرص از خوف حسور نزسان و ارزان كناره گير مندندُ انه وقوع اين امر بمضون سه

بميس خوان يغما چه دمثن چه دوست

مركس و ناكس ميس جا با دوش بدوش سنده دولت جبه سائي و دست بوس حاصل عی ساخت و ہزادال دست بلے خوستہ بدعا برخواست، بیرون ا حاطبہ سواربهاے متعدد بہجو جما ڈول و نائکی لا جوردی عنایت سلطانی و پالکی سبر زر دوزی و سکمسادن شیر دیان و سکمساون طلائی و اسیان ما حربود برام ادب بمركوب اقدام نغرمود و تا بلندشدن آفتاب بقدر بك نبزه نيتر اعظم ما با ذره با سم والبسته دان عنيا فغانش الودند بحرم المده توجه بمشرف ان كرعبارت از خبه گاه است منود جهلا بتمارشائے مهر منور ما برنگ گل خورشید جتم دا كرده وبآداب تسليم مشغول شده خود بدولت وأقبال بفرط أخلاق بفحوائمه يخلقوا باخلاق الله بربريك اذر التفات مي افضاغ إيني دست برسر گذاشته مولت می بخشید. قریب یکباس روز داخل خیمه گردون شکوه گردید. و بقصود دلی کر از دیر باز ادلے نیت مرکوز بود رسبید بهاں روز کر تا پڑ ديم بود بعد فراغ خار ظر با جماعهٔ متوسلان احرام بند آس بارگاه با رتبرو جاه گشند بیرون احاظه از سواری مثیردهان فرود آرتاشائیان مانند کرسند، بنار بهجوم آوردند. دری از دمام خود بدولت لا با بمرابیان قدم بردشتن و شوار ا فناد الغرض لبد زیارت خریج مقدس به تهیه ناد عصر قصد مسجر موسون

فرمود بأز مضموك مشع لؤاب الصف جاه غفران بسناه كر سه

#### ینم ساغ نبرد تشنگی مستناں را

صادق آمد یمنی از مجمع آمدومندان دران جا پیندان منیق شد که برمصلیان قافیه تنگ گردید و دران حالت ماجرائے عجیب موداد که بلا تشبید اشاق برقصه حضرت یوسف صدیق علی نبینا و علیه القلوة والتلام که بیرزند بعوض چند تاریخت مستعد خریری شده بود مؤد و آل ایست کردران جماع کنیر مردان تنومند دارای مشکل گشت که عوریت فود ساله احوالش مخبر کلام حکیم افعنل الدین فاقانی شروانی علیه الرحمه سه شروانی علیه الرحمه سه

#### . بود مرکے بصورت زندگانی

بود یعنی انتحال کر براد برای و قوت با مومش یعقوب وار مبدل بر نابینائی منده بهزادان مشقت بهجو دوباه ناقال بمعرکه بر بران دخل یافت ولی لغت ما بحطام الفام فردو و خود متوجه نماز عصر کر دید- بیرزال در خود می گفت که مغضود من دیار اوست نه دانوام استی کلامها .

اسهم نفسان بگوش دل بشنوید که ظهود چنین امور فضل جناب سبهای است و نیتجه ترجم و وارسی بر حال عزبا و حق مشناسی و حق درمانی من جاه و شوکت دنیائے فائی ذیر که دوسا سلف این قلم و تسلط واقترار می داشتند و برگز باین منصب مقبول دلها نشدند. جناب با با ماشقان اخاخل لنا بوکات انفاسه بر بهین مضمون بطرز خوش زمزمه سرائی می فرماید سه پرند بر بیم خسس راحت بدل دسان کهین شرب است دلین

حاصل اینکه راحت دلما وولیت است عظیٰ که حضرت حق جل و علا مجسے اذاں

بتننأول كلاسته بمشديم

محروم نسازد<sup>و</sup> دریں باب نقلے می نویسم کر بناب امتادی و فتب له گابی روح الله دوحه الزکی که دیرهٔ جهال د دیده آفاق چنین فرد مستنز و جامع الكمال ومتصف بحن خصال نخوا بد ديدييني اوقات بركت كالتض بعد ا داست امور مفروضه بمقعون سه

تا توانی مکنی در حق کسس تقصیرے بدمے یا درمے یا قدمے یا قلمے

بخد متلکذاری مند گان و انجاح مرام محت اجان س قدر مصروف بود که به تحرير ش وفرت بايد الموزي بنكام خوروسالي راقم سطور كان الله في كالله در کلات نفیحت آمیز ارستاد فرموره بود کربرنگ از اولا حفرت شاه نحد عالم گجراتی قدس سسره بند وفات نظیری نیشا پوری که سشاع بلند مرتبه بور در عالم

مویا معائنه کمنوش آمده است وطلاات بخشایش با فته میشود برسدید كم كدام بيز واسط مغفرت توكر ديد ، بلسان فصبح گفت كه ايس شعرمن بحناب

> کریم بے نیاز قبول افتار و بخلعت مغفرت زبینتے داد۔ س زخود ہرگز نرمخسانم دلے دا که ترسم اندرو جائے تو باشد

اللى بطفيل مقبولان باركاه تواز جانب اين خاكسار بربيج دل غبار ريخ نرسد و بقمر وغضب توكم آل عزائي حوالعذاب الدليم وأقع ستره بذلت و اذیت دسالان خانزاد من محبوب کریا خسران دنیا وعقی نقبیب

شود المد ادامه مسلوت رئيس ما باز بفانحه سشرف اندوز شده قريب شام له مراد از و والدخ د مولوی عشال می الدین معجز است .

بسيرا چه خاص معاودت فرمود و بيازديم سشرلين قربب يكباس روز مجلسس و فاتخه معلى بهل أمر وبهمه ابل امتياز شركك دعوت بودند بفقير محستمد عالم و مربعی میراد کلال درگاه تورهٔ دوخوان و مجمع علی مرکای نورهٔ بهنج خوان عنایت

44

ستدار از سنب دہم تا سنب یازدہم حفاظ و درودیان و مولود خوانان برائے

ش بیداری حاضر او دند ، بهان روز لجد مناز ظرخود بدولت مع جاعه طازمین عهه وجلو بسواری سبکساون طلائی با بمادر والا اختر بزیارت مضجع گور بار

س ولی الله بهره اندوز گردید و سرآمد مجاوربن درگاه دستار سفید برسم تبرک

برسر سرداد ما و برادر مروح بیجید - چول ازیس کاد فراغت یافت بجلوس ناکسی سبز مع میرزا اللی بخش بهادر شا هزاده که از نبسه زادگان امیر تیمور گورگان صاحبقران است بكنار درباكه جله كاه بناب تقدس انتساب بأسفد برائ

ملاحظه فقتر بيبرى لننيس كه درائجا بممرورودش نمونه عرس نمايان مى مشود حلوه فوا سفرا قصہ اس اینکہ فقرے را از فقرلے ملنگ کہ بالغعل موسوم بخدمت علی مشاہ

است در ایام عرس سنویف بمقام تحلیل دوح جناب معلے بر جار بالسس مزبع

می نشانند و طفله نابالغ برو مورجل جنبانی میکند از روز نشست تا روز برخات مطلق غزا و آب موقوف می نمایند اما برائے بقائے نفس گاہیے یک دو موز دو

جرعه ستیر می رسانند قدرت خالق مطلق است که از انجا بر نمی خیزد و جول

سه او بیّاییخ ۷رزی تعده است. اهجری از کهنو بمدراس رسیر و تابیخ سال در یجا اقامت ورزیر باز بتایخ ۱۱ دی قعد سلم ۱۲ نواب عظیم جساه بهادر و مادر و نواب سیسگم دخعدت - گرفته از مدرس روانه شرد نواب عظیم جاه یک دوسف اله و یک خلعت مع کمخواب و دو هزار روید و یک نوده اورا مرحمت کردند و از طرف نواب بیگم نیز خلصته عنایت سند و باز برائد ملازدت

بمدرس آم وبنايخ ١٠ شوال طفي المروقات يا فنت-

بهارعظم جابى

ا مُینه نقش دیوار می باشد و بول و براز موقوف میکرد، بروز مذکور بوفت عصر دست بدرت گرفته مبک روحانه چول بوشے گل می برند<sup>،</sup> احالش از منعن و ناتوانی جنان مشاهد می شود که طایر روح از پنجره جهمانی برواز کند و در دیگ گئی مثیر بریخ می آرند<sup>و</sup> سرگروه آنجا که میرن مشاه نام می دارد بصرب خنگ آنزا می مشکند اند کے ازاں بفقر مرقوم می رساننہ و باقی ہمہ کہ بزمین می افتہ عالمے از ممه نبركات الن اففل داننه تخوع جست و فيز ميكنند كربيجو موربطبزد و مكس برعسل مي أفتر كم مجال مقاومت مني ماند واگرچه برسال كزت خلايق بمرتب صد بزار می رسبد . امسال منزدل خداوندی از مضاعف منجاوز گردید که يستنم روز گار چني مجمع كتبركم خوابر دبد. او تعالئ جلوهٔ مردان فدا تا ابر بلق دارد د برئیس ما که بذربعه او بیے خوسته بایں دولت عظیم رسبدیم بھت صد د لخواہ رساناد بول از جلر محاه فارغ سند باز بتقريب زيارت بررگاه معلے حا صرمند و بعد ادایه خاز مغرب و فاتحه چهار قطعه برتکلت مطلا متفنن مدح و استماد وعرمن حال كه در دارالاماره از دست خوش توبسان تؤبيها نيده بود برديواريك اندرون كنيد مشربين نفب كنانبد و ابياتش اينست ورقطعه اول سه الى سفاه بدرگاه تو سفالان چو گدا

مقبول بود برآم بخد خوابی ز خسدا این بسندهٔ کمترکه منقد نام است امسید عنایات تو دادد بر جا

این مشهر بر اور که عالی جاه است مر دعوت حسلق را اجابتگاه است نذر کلِ تسلیم گذار اے زایر کیں بارگر ابن رسول اللہ است

درقطه مرسوم:

نواب اعظم الجساه جو کرد عزم ناگود بهرادات بنت دولت دراز بادسش این زمزمه بهمای برداشت از نه دل یارب دهی بحق قسادر ولی مرادسش

البضّيا : ـ

سرور اولیائے کرناٹک افسسر اصفیائے کرناٹک ہست فشادر ولی غوسٹ انام مہستہ انقتہائے کرناٹک

يضًا:-

آمدہ ام بر درت کن نظرے اذکرم اے جسگر مصطفے حفرت قادر ولی درقطعۂ چہام:۔

المحظر ولايت قادر ولي مردكن

وے معددعنایت مخدوم اہل عالم اکد لبشان و شوکت سوے تو اعظم لجساہ بہر اداے نیست باجیسٹس و فاناں ہم بعن اول كارسته بشتريم

تاییخ پر کرامت خوش یافتم ز باتند از فیض ذات سبحال در یاوری اعظم

راقم ہم بروز عرس سفریف یازدہ بیت مفتل بر مدح آبخناب و اظهار پریشانی خود کہ از وسایل ظاہری آزاد است وہیج فرصے را وارس حسال بنی داند و بمفنمون

> بهروقت وبهر عالت بسناهم شو خلاوندا که در هردو سرا دام امیداز تو

بلبهاے توقع اعانت ازاں مجگر باری وسیلہ عظم خود میدارد، بر سر دروازی قبہ فلک سنکوہ کہ بعون قادر مطلق و کارماز برحق باب کشایش مقسود است بطور قطعہ تیار کردہ نفیب منود بینا نکر ابیاتش زیب صفحہ میشود سے

ر کرده نفس تود بینائر ایبائش زیب صفح اے کہ ہتی تو جگر گوسٹہ مجبوب خوا برمن دل شرہ فوا نظر لطن و عطب خرق عادات و کرامات تو از صر بگذشت بر بظاہر جہ بباطن ز سیک تا بسیا مشل آئین ہود فیفن صفایت مشہور مشکر گیباں سندہ کو کشتی طوفانی دا دستگیرم بشو اے بادستہ کرنائک دورق مقصد من ہست بگرداب بلا دورق مقصد من ہست بگرداب بلا کشت بیماد مزاجم ز ہجوم افکار از شعن فان فیفن قوعطا سیاز دوا

فكرشش شادى اطفنال وبرأدر دام از عنایات خود این حاجت من سیا زروا بار قرعن است بدوشم که ز بارسشس کابم کیے ساز بحالم کر شود رود اوا زايد از سال سنوديا فته تخفيف معاش زیں سبب لاحق عالسن عجب رہنج و عنا من غلام ابن غلام سشه جيلال بمستم بہر اس روح مقدس مگہ رحم نسا و فع کن لشکر اعدا که بهر آن و زمال می زند بر دل من ناوک صد ظلم وجفا مستغانی بدرت نآظر در مانده رسسید بخدا مای او باسف تو در سر دومر

جیب الدعوات بطفیل روح سراسر فتوح جناب مدفح بایس ابیات رنگ تایش بخند، و براقم درمانده که بالزاع تفکر ہمچو برکاه زرد و ناتوان سننده است بحال سرسبزی و برخروئی بحدیقهٔ مرعا رساند. ه

> سرخرو کیجے بمجھے سرسبز ہو میراسخن جا بجا محفل بمحفل یا حسین و پاشن

بروازدیم به عبرالباسط فال بهادر فلتت ما تمی و شال سفید به تقریب انتقال آ آبلیهٔ مشار البه که بدیم از دبازدگی اوقوع آمد درخمت گشت، قریب سنام آبر سواری شیر دبال جلوه افروز سنده از ادائیهٔ بناز بجاعت و زبارت دگاه بحن اول گارسته مِنْديم

سعادت اندوز گردیده اوقت یکیاس شب محاودت فرمود ، بسیبز دیم بهان و تن بسواری سیکساون طلائی روانی افزاگردیده از نماز جماعت و اواسفاتی مشرف گشته پیش فقر بیری نشین وینره قدم ریخه فرموده جیزیه بآنها توانع و میجی نمود ، مجاورین بطریق مشکون از مصارف درگاه تعلعت مهتابی بوی وار بریه داده دمستاد برسرحصور و كمربذر بمياك لستند بعديكياس شب باجاع المازين ختم فرقان مجید درانجا کنانید و حفاظ وغیره جماعه کتیر از جانب مرکار بشب بميداري برداضتر و بنصف الليل بدولت سرا بنهضت كرد، بجهاردهم بخت طعام بافراط و تقیم خیرات و روشی و غیره کوازم عرسس از طرف سرکار دربها ب حريم بظور آمد و بيأده با برك ادام نيت بوت خاز ظر بدرگاه تظريب زل شد و بر سر مسرود ما که جعد بینت در ایام صاحبزادگی گذهشته بودند بشب تراست مندند و بمو تراش مكرست خلعت كارجوبي بومه وار با برميزس نقد الغام عنايت مشد و بعدينم سب مراجعت فرمود . بيانزدېم بعد مناذ عصر اداے فاتحه معلی برسوارى سمند جلد رفتار باجلو مخقر معه ميجر ميكذنل صاحب كورمنك ايجنف سركاد كلكر تنجاور به بندر ناكابین به تقریب سیر جلو فرما مشده بعد یکپاس شب بسراچهٔ خاص بقدوم میمنت لزوم منور فرمود، بشانزدیم بنگام طلیع صبح صادق كه احديد درال مقام حاضر بود الا داقم سطور برمم درباني كه تنونه باركاه عرش بايكاه جناب جلال مشكل كشا حاجت مواتى اعلى وادني مظرر قدرت تادربه بمتأمين و فليراين به سرويا محبوب كبريا انيس عزبا غوث الورئ سلطان الاولياء على جده وعليه التحية والتنا والسنة بمدتب

جبه مائی میداشت، بناب فدادندی وارد مشده بادائے فاتحہ پر داخت و بادائے نماز قصدمسبجد ماخت و اوقت نازجعہ ہم فائز گردید و لبعد نما زِ مغرب بیز دم محلات ماخر آس آستان فیض نشان شد، سوای دوز دخول و خروج که اتفاق بشت مقام افتاد لجدادلئه امور مفروضه خدمت درگاه و زیارت بر زمت ممت خود لازم میداشت و هروقت که بزیادت مستفیض می*شد* بييزسه ازملغ ميكذرانيد ومنجله تحقيبل بأغات نحقر بحرك مصارف آنجا وتنتبم کنگر ماہوار معین کمنانید<sup>، بہما</sup>ں تاہیخ بمحمد عسلی مرکای که سابق یک فرد مشال گلناری مرحمت شده .اود باز یک فرد بهال قسم بمع یکدست خلعت سشر پارچر متابی کا رجوبے بوٹ دار ویک فرد شال لائهی بمحد قاسم کم از مجاورین درگاه معلی است و یک فرد شال سفید به تحصیلدار آنجا و دستار مهنابی بویژوار بر کو توال عنایت سنه

# مجمن دوم دربان علوه فروزی از ال مفام برکت تر بطرف صوبه دارالنصر نرم محرکم وال منق مربه شد گذرسته است :

بفضل قادر زوالجلال ومعين متعال بتاريخ بتفديم تنهرمرقهم الأروز سنب جناب خاوندی اوقت برا امرن سنش گرای روز بزیارت درگاه معلی رسید، و تا خاز نظر درا س مقام برکت انتظام حاضر بوده بعد اراب مسلوة

بتن دوم گذرستدا ول

بر مکہاون طلائی مواد شدہ با جاعہ معمولی بمنزل کیوالور کہ دیہ عزبی است و از ناگور فیفن معمور مسافت بشت میل دارد فائز گردید انود بدولت از راه محاذی درگاه فلک جاه قصد منزل فرمود، نشکر از راه ناگایش کر نبیت بال راه دور و دراز دارد از احمال سواری فاص که از کدام طرف رونق افزا عیشو د جاده بیاتی می نمود - اولا تقفیل دیرات که عبود عسکر ازال بھل آمر بقید قلم می آرر و بعده مقلمے که سواری حضور و راه نشکریاں درال باہم شند می نگارد به پآین چری در میسے اسن قریب بنجاه خانه و منشش دو کان و دو باغ و بسنج چسنسهٔ آب دارد و مفره ایست که بنام اسمجیل صاحب شهرت بذيرفته درال جا چند قبور است - كارم باراى ديدسترقي است شار خانها تا چهل رسيده و بستت چيشمهٔ آب و جهار دوكان و بك جهتر و بست وبهنج قطع باغ کلاه پوشان است و دومقره داردیکے مفره عرب صاحب دفي مفيره عبسلا شاه بفاصله اندك اذال وقوع يافنه مبكوبيدكه بر دو کس از بمرابیان ولی مصلے بو دند و بجبری کلاؤ تجاور که مسر کاش نام دارد بآخر آل دید واقع است، وقع پالیم که امکنه آل بسمت مشرق وغرب مرتب سنده بها نفسد رسبده وسی دوکان و چهار چینسد و سه باغ علاقه اتگریز و ده باع متعلقه بتخانه و چلندری است که بفارسی سیلاد خانه باسند و بآخر دید دو دهست درختان است و بسن فاند ایست بلند که اکثر جا سنكست پذيرفته و بيژلولي گويرم تشهيريافته ربتكده بإ درب ديهات الم نقرر كتبر اند كربربيان مني آير، ازانجاكه اعاده چنب جايا موجب طال فاطر است قلم انداز منوده سند گر در مواحق کم بتخانه با به مشهود برا بگذر می بید اد بس شهرت بنتید رقم می آید - ناگایش بندرسیت بنای از نفادان ولمنین که باهفل در نقرف انگریز است اگرچ در قریم المایام نهایت آباد بود و وبعازل رد بخزابی نهاده زیراکه فراسیس بهنگام لشلط خویش در انجا کاربند جفا شدن و از بهندی صندل ولی میلے که از قرون متطاوله ازایجا بر می آمد باساوت ادب برداخت د و بکیفر تابش نیخ آس جگر پاره جزاب سین الله المسلول ادب برداخت د که نام آبنا از بی جا چول نقش برآب شد آرسد برنال مساول بود که ظالم به وه برگر بیمول تا بیمول این بیر

مبز بولی کیبن ویکید.اس شمشیر کا الاستان میزارد و در المیان کارگری توسط کورکری

بعدسالمات دراز که درینولا بواسطه مصالحت با انگریز گورنر قوم مذکور که به پهلیری رسید بکال اعتقاد در اعاظ بیرون درگاه گردول جاه حاضر سفده خواست که بدروازه قدم گذارد ، غرام آل مقام بدود باش ادب بردافتند که موزه از پا برکش و بسرگونی مراخل شو جواب داد که ازین مراتب کمال آگی دام برگز چنین جرأت و به ادبی ننایم به بقین می داخ که جناب او اعلی و دام برگز چنین جرأت و به ادبی ننایم به بقین می داخ که جناب او اعلی و با جلال است و سبب دفع نوم ما ازین بلاد جسادت ادب بود که بسنادانی فتائه گفت ، الحاصل به نهایت عجز و فروتی مبلغ ده بهون نند درگاه دسایند و برگردید - بالفول قریب بیخ براد خان و شصت دو کان و میبرده چنی آب و برگردید - بالفول قریب بیخ براد خان و شصت دو کان و میبرده جنی آب فی دارد ، امکنهٔ ابل آسلام بقلت و خانها سه اقدام کفار بکترت است ، و قلمه ایست بساحل که انهدم گرفته و اثر اندک باقی است ، میگویند که اندوش قلعه ایست بساحل که انهدم گرفته و اثر اندک باقی است ، میگویند که اندوش میند دارس آسودگی یا فته و بجند کلیدا به

متصل قلعه موجود دردازه آنجا مثين ومتحكم است و بيرون آل بن مفهوط و کمراری کشتیها بسیاد - بیترد شالی است قریب صدکلبه و فاندً سفالی و دو دوکان و سر قطعهٔ باغ و دویجشسد ایب و کونه بک دارد و دو داسته درختان است منتجام کمی بهم شالی است بک مسجد و دونکید فیردارد و امكنه مثل ديه گذشتنه وسنسش قطعم باغ و تله جبشه اب و پننج دوكان بهت بروا چبری دیہے است کہ شار فانہالیش بہالفدد رسیدہ و بیجاد طرف واقع شد بانزده دوکان و پیخ چشند دارد - مِتْكِل كه انزرست اش كم مج است و بنده وسيع و درخت نادجيل لسيباد است چهتر و سفنت صدكليد و منسان و ينج دوكان و دو قطعهٔ بارغ و بنخ بچشد دارد . تجكيولم ويه جنوبي است كر درخت امنبه و جها کثیر دارد و بست و پینج خانه و بک دوکان و سمه جبث به و بیک منڈف و دو رسته درخت بارس بیبل است، آلیور دیبه غربی است مسجد و دومقبره بیکے مفبره سبید عنایت اسٹر درولیش که از ہمراہیان جناب معلے بود دوم مقرہ کہ دو قر مجاذیب دران است سیکے محدمسنان ورگرے میرال حسبن و دبر مذکور مبخله شانزده و به است که پرتاب سنگه را جه نجا ور نیاز درگاه مطل کرده او و قریب صد کلیه و فانه و ده دوکان و ده جستمه ویتی کدم که بزبان اردی کمتب مندو بچگان است کرشنور شالی است خانه و کلیه آن بیل رسیده و جهار چتمه و دوکان دارد . کیوالور غربی است دو صد و بنجاه فانه و دوازده دوکان و دو بیشمهٔ آب و یک بهتر و دو قطعه باغ

میدارد حفور از سختے کہ جلوہ فراشر تفییل دیہانش اینکہ و دکری دہ ظانہ و یک دوکان و بتخانہ کلال دار کہ درا عالمہ آل باغ کلال د جہار چتمہ است و یک دوکان و بتخانہ کلال دار کہ درا عالمہ آل باغ کلال د جبار چتمہ است و یتنرب دیجے است کہ جند کلیہ سیندی فروشاں دارد - بیرم کر منود قریب منصت فانہ و دو دوکان و بینج چشمہ دارد . فی منطقم دواز دہ فانہ و دو دوکان و سیم شعب فانہ دارد و از جکیولم کم قریم بنم است از داست بناگا بین ملحق ممیگردد -

## گليسته دوم

بففله تعالی بشب به شدهم بکمال جاذبه عقبیت و ولولهٔ محبت بمضون المرع مع من احب از فودگاه برسبیل بلخار لبد نصف اللیل بجام قبیل سواری سکهساون با دار فاتحه آن تربیت سرا سربرکت را بهی گردید و بعد فراغ نماز صبح باستراد حصول دخصت منوده بخیمه گاه رسبید و ازانجا بیقت بعد فراغ نماز صبح باستراد حصول دخصت منوده بخیمه گاه رسبید و ازانجا بیقت بلند شدن چهار گولی روز بر سواری بیشر دیان با توزک مقرد میتوجه منزل آمیاب که سیزده میل بعید است کردیده بنصف النهاد داخل سراجه فاص شدا زیاد گاه مردان خرا و دیهات که آن دوز از نظر انور گذشت بحیر عبارت می ایم اور چری مابین مغرب و جنوب بود و با غاز آن مکاله است خس بوش که دو اور چری مابین مغرب و جنوب بود و باغاز آن مکاله است خس بوش که دو ایل اشد آسوده اند یکے چیر قطب الدین و دیگر سید محمد شرفیت خلیفه او - دران بینجاه کلیه و یک چیشه و دو باغ و سندش دوکان است شروعتی غربی استرتنال بینجاه کلیه و یک چیشه و دو باغ و سندش دوکان است شروعتی غربی استرتنال

بحن دوم گلدسته دوم

اد دیر تونور که بشروع آل گندحفرت سیدحن قا دری المعروف به بیرعنیب صاحب است ، احوال خراشمالش بعنال برريافت رميد كم نواب ذوالفقارفال بهادر نفرت جنگ عالمگیری صوب دار ملک كرنانك براے نفب داجه عجا ور بایس مت و دودیافته حکم کرد که بآل صحرا ازخس دخار و تراکم انتجار فالی کنند و فاربن از بيخ وبن بركنندا سب الامراد بتقريم اين امر بردافنند يوقت بهوار كردن زبين تيشه بپايس آل مرد خوا بينال بهادبي وجرأت در رسيد كر فواره خوان جاری گردانید کادکن به بیحواس تهام ایس ماجرا بکارفره برد استاعش دنگ اورا برواز داد درین تتولیش روز گزشت و شب رسید و بهین اضطراب خوابب می بیند که شخصے ظاہر سنده می فراید من که موسوم بسیدحن قادری و از چند صد سال بایں مقام مقیم جرا بائے مال مجرور کردی اجدہ از آغاز و انجام مونن خود المجمی داده بیند کل برال گذاشت بها در مدوح منگام گریبال جاکی صحصات تا دامان صحاب مسطور به افتبار دوید و بجائے معلوم کل شب ماندہ یا فسنت بكمال اعتفاد به نيارى قر و منائے گنبد برداخت و داج مُدكود بست و بہنج كانى زمین نذر درگاه بنود ا برگاه نواب جنت آوامگاه به مخیر تجاور کمر بهت بست بزیات س مردعیب سرماید جمعیت اندوخت و ترمیم آن ساخت والاد و تیاری مسجد عقب ل داشن ، و بد سخیر مک مز بور سید عاصم فان بهادر مبارز جنگ و محد نجیبفال بهادرسالاد جنگ که ادکان دولت و متیرویاست بودند و کریم الدین خال اوستاد نذاب جنت آلامگاه و مرد مخير و دخيل هر كار بود و رحمان على خال كرنيابت صوبه دادالنعر داشت بريناه مجد واگذاشت زمين مرقوم حكم محكم ويود بنوز فهواي

امر نمننده کد بانقلاب دودگار باعانت لادبی بکٹ خط<sup>ر </sup> مُدکور از قبضہ بیشست آدامگاه ددگذشت و برسنت داج<sup>ر</sup> مُرکور در دسسیار و بودلئے

#### فرصت کم است خیمه لمثین حباب را

در عرصه بیند فرت شد و دیگرے بجائے او نشست دریں تنیز و تبدل تمام دکمال زین اندام گذاشت نشد بالفعل بیخ کانی زمین بحوالی گنبد و کافی زمین ذراعت کرباندک فاصلهٔ زان است برائه مصارف در کاه بحلاقهٔ خا دان انجااست و بحاذی آن مقبره البست کرد فون آن سین محد شهری باشد میگوید که او بحکم جدند، آدامگاه از نهر نگر به انگابش در دسید و بمقا بله فراندیس بدداخته مشربت شها دت چشیر و سرخود وا بعنمون سه حبرا اس داه یس جو مرمد بهوسو با در کردن سه

در همان جا میرو و حاصل این شعر برداحوال مغفرت استتمال صاون آورد سه

سردرسرداہ تو فداست پر بجاست ایں بادِگراں ہود اداسف چر بجاسٹ

اذا نجا که در حق سربازان معرکه مشهادت نف قطی «اینخسین المذین فتلوا فی سبیل المتر امعانامیل احیاء ورود باخته است با نبات حق خود به تن برسر که سبیل اختی امعانامیل احیاء ورود باخته است با نبات حق خود به تن برسر که سبیل خون می افضا نه برسواری اسب تا کنند موسوف فائز گردید - خدام آنجا بجوار مهوح بمنزل فاک دسیانیدند ، حین (دوانگی از نگر خکور برائے مفاتل کم کفار مزبور بطاقه دران کنید موسوف اعلام کرده بود که بیک بهفته از دست اعدائے دین مقتول خوابم آمد درین بهساید دفن باید کرد آنهی به القصه برواز سوم سشهادت مراک شوید به مراک شهید به من رسید و پیوند تن گردید رحمه ایند توالی رحمسین کا مله ،

فرا وندا المغیل فاصان درگاه تو که بیج سائل اذا س محدم نیست براقم پرجم و خطا جام محبت خود عطا فرائے و از زنگ محروبات زمانه آئینه دل را مصفا منوده برحال مرابا اختلال او بمضون این شعرجناب والد ماحد منفور ملامات برا منوده بر حال مرابا اختلال او بمضون این شعرجناب والد ماحد منفور ملامات است

اذ النت اغيار ہی سساز ضمبرم برصدروم جائے مغرائے صنم دا

یه تنظل با دای مهم سمن مذکور دارد بهارده فارد و مشتق دوکان و سرچفر و کی به به مست و مفره ایست که دو فقر ملنگ بیک موسوم به به به است و مفره ایست که دو فقر ملنگ بیک موسوم بهمن مشاه و دیگر سه داول سشاه از بمراسیان جناب ولی مطل که بخدمت دربانی مامور بودند بخواب عدم دفنه اند بینج دفل مقرد براے صرف آنجا فیست و می گذرد که سه

## خدا خود مبرمسا النت اسباب توکل لا

یشکم بهم غربی است فتطعه باغ و بانزده کلبه و دو دوکان و سه کوبهٔ منکک میدارد - آزیبگامنگلم بآل طرف است به غنت هدفان و مکلبه و می دوکان و سشش بیاوری دارد، و در امکنهٔ مسطور زباده از دوصر مکان لبین است و جماعه مذکور برائے تعظیم حضور برشارع عام داربزر یعنی مندوه برست به بمقدم فیض لوم از محبت بسلام بمفهون سه

### مرو نفتياره مشأرماني كا

طبیل سرور می افاختند ٔ لید مفارقت از ناگور فیفن معمور که کمنونه بارگاه نوش

اشتباه بخاب قد و تنا و سید نا غوت الوری علی جده و علیدالتی ید والنی در بر والنی داشت نهایت ریخ و مال راه باب خاط فاتر بود علاوه آل در بر دید که اتفاق گذر می افتاد صورت الل اسلام بنظر منی آمد و جکده بکترت معائمته می شد و صوت ناقوس و دِرا بگوش می رسید برایت این بیت مخاطر خطور منود سه بیاه باد صنم فانها زقهر الله خطور منود سه بیان باد صنم فانها زقهر الله محق استهد ان لا الد الاالله

المحدللة برگاه جاده بیماے ایس منزل گردیدم نا عالت تخریر کرت اسلام یافتم و مضون این شعر میرزا رفیع شورا بیاد آوردم سه پرهنهٔ درو دسس صبیح و ملیح دیکھ جلوه برایک پر ہے محستد کے نود کا

بعن دی گئرسته دوم

اولاد معفرية سلطان حسسن سنجرى خواجرمعين الدّبن حبشتني نهمن دالولي قدين سروالزکی مسمی برمسید سلطان مخدوم علیه الرحمه دران دفن یا فته و ببا دوسه او قبرے دیگر ہست - مہذا بغاصلہ اندک مفیرہ ایست بنام مبد فیتر محر استتار بزيرفته وجانب شال فارج ازسفادع عام اكبادى تروالود است كه سنبت يدهيم ديهات كزت فلايق و قريب سله هزار فانه وصد دوكان و چند بشهراب و دوتالاب و باغات و بتخا بنام بسيار دادد و ننكل ابل سلام بصورت كيميا كمياب ورال موضع وو ديه صغير است كيك كوشال بالبيم كردو مقبره دارد اول مقبره حضرت تاج فراق کم از گروه بنزن سفایی بود و بر بهان چبوتره بر بردو بازوسه او دوکس از رجال الله خواب داحت یا فته اند بکے مورم به بدأیت مشاه که از گروه ارزال مشابی بود و دیگرسد سمی بیار شاه که از گروه حسین *مشاہی بود 'غرض ہر میں گروہ* نیف یاب سلسلہ علیہ جناب سلطان الال<sup>یا</sup> على حده وعليه المخيت والنتنا اسن آتج فراق نام جديداست ووجرتسمبيمشتهر ممردید و بنهم این ناچیز چنین میگذرد که ایخناب بغزاق دینا و ترک ماسوی تا ج مجست مولكے بر سرگذاشن و بایں ہم ستہرت یافن ۔ بیرون احاط بنر قریبت دوازده گر طولانی مرونش بسلطان رومی دواز ده گزی زبان زد عالم کردیده . بعون بميايش أل منود ند بدرازي بست وبينج دست يا فنتند والشرعلم تحقيقة الحا. تُلَّى مقبره سشاه عبدالرزاق ومشاه عبدالفتاح - دبه دوم مُرَمْ رِكِيال بَالِيمَ دران مقره سيبد مخدى عاجى وميد مخذوم جهال سفاه مع مسجد است كرمر دو ازاولاً حفرت مخدم جهامیّال جهال گشته قدس سرهٔ بودند از مهم زباران خود بدولت ببره يابست بغفله لقال دربر دو ديه اكمنه مؤنين الله مانص الى

ي و الدين بكرت واقع سنده ولي كل ديه است مايل بشال و مغرب که از دو سه منزل آبنده رود کا فیمی استقبال میکند درین مقام بمود ا و از سواد تروالور ملی مشهور شده ایل کلان دارد و از سواد تروالور ملی میشود و قربب بنجاه فانه و یک چیشمه دران بست، بینون کم برطریق مذکور واقع سشده بانزده حناية وسددوكان ويكه جينمه وباغ و آبدار فانه دارد، راه ايس قريب و بهند دید گذشته مثل دیبات سابق وسعت بنی دارد زیاده از دو بالکی ازانجا نخفاید گذشت فیابن دید مزبور و دید آبنده که فرودگاه کشکر ظفران است جهتر کلان وجیشم رام سامی مدلیار پٹا میران دار واقع سندہ کر برا سے راحت خلق اصلات منوده و او مالک شصیت قلبه است، آمیاین که آنرا آخی بتن م و أمّا بْجُكْبُرا نيز گويسند مابين مغرب و شال است ، در ابتدا سے اس جہتر و چشہ ایست که مغرفع با فی از بهرآدام مسافرال بنا کرده و بعد اندک فافسسله باز جهترليست كه رام ساكن چينايل ترنيب داده ، دريس ديه روصد كلبه و فامنه و سی روکان و چهار قطعه باغ و پنج چسشه است.



بفضله نغلط بنوزديم بننكام طلوع انتاب حضور برسوارى سكساو سیاه جلوس فرموده بمنزل نیبرامنگلم که سیزده میل است از منزل گذشنه بنهفنت فرمود و بوقت يكياس روز دخل جمه فاص شده زبيب وعزت اوزد

Tandalai CF

Nidamangalam (R. S.)

دیپاین که بنظرمنود گذشت نوکریز قلم می شود خُوْنَدَا اُذُر بست فانه ببنود و محلهٔ برتبنان دارد کرچیل فانه باشد و تطعهٔ باف است کان مع جهتر و چستند. بَبِنْزَ بِر بُو بست ذان و دو دوکان و یک چشمه و پسیا وژی دارد كُمُنَّةُ وَاسْتُلْ جِهْرُ كُلَال مِن جِنْمه وسى فانه دارد - أُورا أُولِنَى سى فانه وسر چشمه می دارد - رُرمومسل بنجاه فانه و سرحبشه وچېتر دارد برمروا کېژي قريب بنجاه فانددو روكان وجهار حبشمه ومندف دارد كلبيريم منذف عاليتان و جنمه و چهتر و سی فانه و دو دو کان و یک باغ دارد و رود و تار در آخر ک از سمند، مغرب میگذرده ازین عا حد تروالورمنهتی سنند و از دبه اکننده سرحد تله منیاد گردی است - نیرامنگلم نهایت آباد است بزار فانه و صر دو کان و یک چهتر را جهٔ تجاور که به محتاجان تازه وارد روزمره می رساند و مشت چشمه وچند قطعه ماغ و يك چاواي و مندف دارد و روديه ازانجا جاري است ال دوسه روز حاده بها یال بغرین تابش آفتاب آب و تاب نود در اخته بودندو فلاصه اين رماعي حضرت خواجه الوسعبد الوالخبر قدس مره ورد خود ساخته

> یارب سبب حیات حیوال بفرست وز خوان کرم نعمت الوال بفرست از بهرلب تشنه طفسلان نبات وز داید ایر سفیر بادال بفرست

پخکه رحمت عام اللی شامل حال بندگان عامی است و به سقائے ابر تکم

Mannargudi (R.S.)

Vennar CX

Koradacheri 1

آبهایشی و بموکل باد حکم مروحه جنبانی شد تا ابلِ غربت که از فانمان خود چول عندلیب کم کردهٔ استیاں جدا افتادہ اند مبتلاے کربت حوارت نشوند الفوان واجب الا ذعان از شب ترشح پیداگر دید و مهوام سرد می وزید ، در چنیس منازل منزل امروز بمنتباء خوبی و لطافت سظر آمده که جانب راست جوسار و بکنارش و جانب چپ سبزه زار مبله و داده ، بسبب نوفیر زراعت ننگی را ه بور علاوه اینکه در زمان واحد آمد حضور مع محلات و نشکر و احمال و انتقال و اسباب بازار عجب کیفیتے پیداکرد کہ بربیان ہی آید و چنیں اتفاق بندرت دست می دہد' خیابان بندازل کشت عمرو دولت خداوندی به سرسبزی جاوید رساند و بوسطم آ بخناب عالمے لاکامیاب فراید آدی۔ سے

کشت امیدغریبول کی جو کوئی سبز رکھے

اس کے اقبال کی کھیتی بھی ہری رہتی ہے

یم بعد ورود در مزل محضور سترتیب میز پرداخنه رمع برادر والا اختر و همرامیا مفعلهٔ ذبل و چند سردار انگربز ذائقه استنا شد، شرف الا مراء بها در فال کلال حفند و بخم الملك بهادر وميرزا محد ابين الدين بهادر از نبسه زادگان عرش المكا

معزالين بادشاه بهندومتان واعتفادالملك بسرمنكوم جنت اكرامكاه و نورسضبدا كملك نبسته اذاب مدوح واميالدولة حال نبيرة خوابر اذاب موصوف و سهراب جنگ بسر حیدر جنگ مروم و عظم الملک و صفید جنگ و حافظ یار جنگ

سلحاين ما جله ذكركرده وبعدازان قلزدكرده وآك اين است

لا اگرچرا بس بیت از نواب عدة الامرا بها در مروم ممتاز نخلص است که بیان واقع فروده وفود

برمسلاف العل المؤده مجاوز الشعشه

و این خاکساریم که چول مدصابی است خرمیک بود از فرنق دیگر گوزمنٹ ایجنٹ ميجر ميكُذُنل وكزنل تمنرو وكيابين تخفرس والفسر ذكس بيل وسشش سردارعلة بتالین اجماع داشتند و باینها دعوت میزدوز دوم نیز شدارقامگان مینود که از منزل مُذُور و تعلقه منيار كرى برائه مجرا بمراه دكاب بودند بادائه رسس ياكوبي بالنأم معتول سرذاذ مندنه وبددنصف البرار برفاست مجلس كمرويد وخود بدولت بحل مرارسيد. وبمستركائن كلكر قوره بهفت خوال مرحمت كشت، بعد فراغ تامی امور نهصنت و تیاری میز و اختتام محفل طرب شدت با د و باران نهمانداری خداوند تغمست ما مع تماهی کشکر پرداخت اذابخاکه کریم صفنال دعوت را بجان منت قبول می کنند بمنتصّالتُ نیک طینتی و حسن اخلاق بسرور خاطر اجابتش فرود بون بامعان نظر دیرند مهمای بود که به تمثال جها ندار نزول یا فنه . جناب فداوندی ستزا بجائے بہان عزیز دانستہ در خدمتگذار بیش پینداں ٹیکا پو وجستج نمؤد کہ شمهٔ اذال بمعرض تبیان منی آید - یقین می دنم که در مدت العمر خود کم اکنول ال سی م است وحق تعالی بترقی روز افزول بسن طبعی رماناد ایس قدرمشقت گواداے مزاج مبارک نفرمورہ باشد غرض بہمانی آل قسے متوجہ گشت کہ بمتنائے بهانی و بهانداری بخاطرش نگذاشت و محنت عظم برخود برداشت ، مهان ندکور آنقدر بعمون ازير عابر ناقال بعل أوردكم الرسشش جهت برخيم محيط شد وحواس خسه منتشركرد - بهر جار طوف كم ناظرى شدم تسلطش مى يافتم ازانجاكه ازغراب ب مقدور تقدیم خدمت ذی قرتال محال است تا مقدور ما عربوده بمفنون س طاقت جهال نواشت فامذ بمهمال گذاشت

. وارد بے وقت درمھنس قباحت می کسند ابر در بہتاب با سستاں عداویت می کسند

## المرادم

بفضله تعلل بتاریخ بست و دوم بوقت باقی ماندن دو گروی روز بسواری سندستبک رو بمنزل بوئیوی که از منزل گذششته سافت دوازده میل میدارد التفات فرمود و بعد یکپاس و دو گروی شب بشکوه و بحل بسراچهٔ فاص عزو سفرف. افزود - دیمایت که برنبر سم با د پایال در آمد برقم می آید - آدلور غزی است که چند کلیه بفاصله تحلیل از دا بگذر و یک جشمه و منزف دارد فیابن غزی است که چند کلیه بفاصله تحلیل از دا بگذر و یک جشمه و منزف دارد فیابن نیرامنگلم و دیه مرقوم دو رود عارض میشود یک توریار و دیگرے کا مکینی از میشود کی شود یک توریار و دیگرے کا مکینی از میشود کی مکین از دا مکیرے کا مکینی از میرامنگلم و دیه مرقوم دو رود عارض میشود یک توریار و دیگرے کا مکینی از م

Nidamangalam (R. S.) CF Adanur CY

Pundi al

بها د عنلم جابی جنن روم گلوسته بینی سله کوژی کویل مابین شال و مغرب است بعند کلبه و محله پریهذال دارد آماییگد شالی است مسجر و متبره و آبدار خانه و پانفسر خانه و پنجاه دوکان و معنت قطعهٔ باغ دارد ابل بسلام آل دا پنروسل میگویند<sup>،</sup> این مقام آباد کردهٔ سیم در دو مزار واقع فرد دو مزار واقع فرد دو مزار واقع فرد یکے قبرسبیر منیرالڈین حسین قادری است کہ پیش از صدمال ازبادہ فرضاڈ بنیا د حسیدر آباد وارد این سرزمین سنده بمحله خوستان رفت وی سفاه جعفر کم لعلاقهٔ قرسش چند کانی زمین بادرخستان انبه وینره است و یک چستند آب یم دارد و دُرگاه گروی دید مختقر خربی است و باغاز آل مقرُه سبید است کر باوا صاحب نام راشت و زیاره از شفست سال است كه درسسن بهشده سال مردامه وار بنقابله و مقاتله كفار سشد ببركه از قوم كار بوزیر

زخم خمادت خرد . تمالی منگلم یز بطرف نرکور است دو تالاب و صد کلب و فان و دو دو کان و سه چستسه دارد ـ پُوتوی نیز بهال سو است که بکنارش بدول از جونبادمیگزدد بسنت خانه و دو نشر چستند, دارد

بنظله لقلط بتاریخ بست و موم بوقت ماندن بیمار کموی دوز

حفور برموادى سكهسا ون طسلاني بجلو داران مقررسه بككه چند بالكي نفين افزود Kudikoil al Ammapet (R. S.)

Depa bai of Saliyamangalam (R. S.) CH Gollar CD

بهار مخطم های بسرعد نواب میبر که ده مسبل است و به پېلوسه ابادی سنبر تجاور واقع رونی افزا سفد و بسرداه اندسواری ندکور فرود آمده بر انتہب نیز قدم سوار گشت دبيالة مركب فوج ظفر موج درآلد لبشرح مى آيد. بمبيل مَا نْهَائِمْ شَالَى مِتْ بست خانه و بنج چتنم دارد - تَرَطَّ بْلِيرِي جَذِبي است شصت خانه و ده چینمه و دو دو کان دارد - ماری اَتَن کولِ عربی است کیک مکید فقیر و قریب هزار خانه و هفتا د دوکان و ده چشمه و تا لا به طویل و عیق دارد که تا بشهر مزبور می کسد در نام شهرانتلان است کرنتجاور و تتجاور و تتجاور و چنجاور میگویند در دفتر باسم اول قلمی است، مبنگا میکه نواب جنت آرامگاه با منهم فرزند ارجمندخود بذاب المبرالامر بهادر فروس مكان بهسيخبرال بردافت تبنا بقادر نكرمسى سافت الغرض جلئ ملكوستبرياس آبادكه داجر انجاعمه والجكان ومنصبلادا بادسشابی است و از جزبیان کینی قوم مربهش مثل او در با میگزاران مشلمرو كناظك مقابله ندارد كم محاصل المجاكروز روبيه است و بقبضه افتدار كمينى دركم و بمجو دیگر حکام براجهٔ حال که شرفوجی نام دارد منعشه بینم می رسد اگرچه ز بال د ہر نفیرو قطیر بود کہ داجہ مرقوم بر نیل سعادت محرم آستان فیض نشان خداوند کا می متود لکن بوجره چند کر انسل الاصول آل نامسا عدت طالع بود ازیں رتبیم اعظم محروم ماتد، با وصف س قصور در آداب میاست منمود کرمجرو و فل شد سواری مبارک دراں سرحد برقلعہ تو بہاہے تعظیم سرستد و نشان برہا گردید فوج كميني با فرج او سرراه برائه سلام بهردو جانب صف آراستطنبور لوا

بقن دوم ككدمته بنجم

و تحصیلدار وغیره بطریق معمول تا منزل همراه رکاب حاضر شر٬ حضور بوقت مغرب اذال موادی فرود اکده با دایه ناز بر داخت و لعد فراغ ازال بخانه ازیں بنجوے نایاں سند کر گویا در شب تاریک ماہ روسشن طالع می شود و بسمت مغرب درخت بی برق بابر مسیاه طرفه کیفیتے می نمود که بلا تصنع مصرعه افضل خال لذتی کرشاع خوش فکر و از قوم بنواوایط بور بزیان آمه سه

برق پر مینزد واز دورتان میکرد

بشكوه وتجل بطورسواری ستب گشن بكمال آبستگی از مشعل افروزی تا خيمه بوقت بہنج گھڑی شب حب اوہ ارا شد، کرنت خلایق برائے نظارہ رمٹی ما بایں درجه اود كه مضمون خرسالمل برگ درختان غردن و ريگ بيا بان بيودن بر أينا صادق می آمد' چونکه اتفاق گذر سواری خاص ورون ستبر نشد مکِکه از کسنارِ قلعه گذر كرد لهذا احوالت بطرات اجال قلى كرديدا كذر كاه فضاح دلكتا إو بغایت وسعت که اگر دران سرزین نشکر پنجاه هرار یکه مضاعف آن نزول پابد كُنجائش دارد . تواب جهتر إي لفظ است كر فهره يا فت في الحقيقت سرايا چاوڑی بناکردہ بیج حاکم از حکام گذشتہ درائجا نیست نامش کیجہ توپ بود جر توپ در زبان اروی ممینی دخستان است و بسایه کل کیجه بانی کراز علق دران راج بود فرود امده باین بسسم اشتار بزیرفت و اس متعلق است از رمير مالن بينيك كرزا مانوس محض بائت جند كنبه ومنذف داجر ويك جيشيد و چاه عیق و تاریک کرمشایر ازگور ما حیان است میدارد - و کلبها فارج انستا برہ وقوع یافتہ دریں منزل خیمہ الے اسکر باہنام مولوی برمحدمبالح بخار چن دوم گذرسته پیخم

مغتی لشکر ظغر پیکر که مرد دانا وسلیقه متنار است برکستی وریتی لنبت از منازل كذسشته بربإ شده على الخفوص لفسب خيمه خاص منقش باناتى با فرشس بمرنکش ژازه لطافتے داشت کہ گویا آمیان وزمین بر گلکاری گوناگوں و بہارِ بوقلوں بنظرآمرہ و جببیدگی تنادیل برستون خیمہ و درمیان آویزش درختال بلورین طرفد نظاره می نمود کرشب تار فلک را بجرا غابن انجم ارسته ارا کش مسند زر دوزی مخل سرخ کاشانی باشامیانه آل قسم وستون وصدر مهره طلائی لطف برلطف مى افزود وتاشاك اين مقام دل أدام معنى ت

عيال سنندمعنى نؤد عسك كور مل منود ازا کجا که جناب قدرسیه مع محل عالیه وصاحبزادی از منزل میرآمنگم كربحوش اعتقاد بزيارت ودكاه معلى تشريث فرا شده . يود خود بدولت واقبال در انتظار مقدم تا یک روز و بهد وروو جناب ممروحه بسیب عزر بارش تا · سنه روز محل ا قامت آربست و بتابيخ بست و جهام به تحصيلدار النجا بعنايت ﴿ فرد مثال سرخ و جِيرةُ مهتابي بوله دار سرفزار ساخت و بصبح سبت وينجم

؛ به تیاری میز برداخت و بشب بست وسششم مجلس عرس شراین جناب برگرومین ابى بكرصديق دمنى التدتوائي عنه وارصناه والاحرصناحن بوكانتر كه خيرلبشراست

في بعد حفرات انبيا عليهم القتلوة والتلام در صحن فيمه فاص بترييب دوسه خيمهُ عالی سنان مرتب شد و بهم ایل امتیاز بهر موافق مزیب و چرمخالف مشرب

كههماه دكاب بودند فزايم آخند جاعه موافقين بضره عدائله تعالى بضراع بزل بزائته سس سعادت سرمرى ماصل نمودند و مخالنين هداه مدالله تعالى

بحن دم كليمة بيخم

به تسلط وخوف عضوركم فرزنر ولبند حضرت فاروق عظم ليني الناطق بالمعدل والصواب اميراللومنين عمرابن الخطاب ماضوان الله مقالى علبيراست چار نا چارستنکم سیر کردند٬ اہل حرفہ انجا تا اقامت حصور الواع تحایف بردولت سراید خداوندی می آوردند، و موافق مرتبه خود الغام می یا فتند، خصوصها عطاران با فلار سبز درختان و کلدسته الم اقبام کل مثل موتبا و سمن و کل تکمه و صد برگ و گلنار و کل خورسشید و گل گذیل و گل داو دی سفید و زرد و گل شبو و ریجان و مرز بخوش و امتال آنها مترتیب و تهزیب بر داخته بر در بارگاه رئیس ذی بهت ما منتظر می ایستارند ، چونکه جناب خداوندی حق سنناس و قدردان است و محنتِه، ا صرم برباد نمی دہد و کف زریاش او رشک ابر نیساں و دریاہاو قابل ایں ہتی کن کیسٹر کاں غارت سامان دریا کن بیان کرسه

بمن ده ایخه داری لے فلا ہمت تاشاکن

نذر بركس قبول لنوده بعطام الغام سرفرار مى فرمود بفضل اللى براحوال آبختاب جوان بخت و جوال دولت جواں سال مفتمون سب صادق می آید' برائے تفریح مزاج و انبساط فاط یک دوشب کلاتما وغیرہ با افزالیش فواکه تحویل باغبانی که از قوم مغلیه است و از ایران زمین تازه وارد است و در گلکاری و ترتیب باغ جهارت دارد نموده حکم فرمود که بصحن بارگاه بترکیب چن و خیابان بندی بردار د و فانه باغ مرتب سازد، نا مبرده بایم منش خود که هر دو بهده ساولی ملازم سرکار اند بسلیقه خوش و روش دلکش بخیابان بندی و مبوه نشانی و آدائش جن برداخت که نمونه گازار کشمیر ساخت و از نظاره ش

نظرناظ نفادت وافرمی اندوخت٬ و اکش باز برائے ملاحظ حصور انواع اکتبازی

بىمن د*ۇم گلەستەنتىش* 

می سوخت ہولمے برجرخ از سنارہ فٹانی باجرم کواکب بے رونق و لور می نود و افروضگی نله و انار بر فرش زمین گلهائے ماہتابی می افزود کریں حال ایس بیت دعائیہ بیاد آمد سه

بھولے دولت کا ترہے باغ سدا جوں گلربز رہے خداں ترسے اقبال کا ممنہ مثل انار

در ایم اقامت درب مفام رسیدن کی ایمنی وکیل از کمپنی که منعین راجه رست مع ڈاکٹراو از ملازمن حضور سرفراز شد و عطرو پاندان عنایت گشت ۔

. تفضله تعالی بتاریخ بست و بشتم قریب ابر آمدن دو گهرطی روز

خود برولت و اقبال مع برادر والا اختر بجلوس نالکی سبز با جلو معمولی متوم منزل سِبْنُگاً بِنَثْرِی که از مقام گذششته بعد سیزده میل دارد گردید و بهنگام بلندستدن ده گرای روز زبیب و زیرت بخشید ا جر خرکور منگام سواری بفرودگاه توبہاے تعظیم موافق معول سدبار سرکنانید و گولنداز برطبق قاعدهٔ

فوج بسلام شمشیر برداختند، در را مگذر دو قربه درآمر، بُلْبار بُی میان مغرب و جنوب است، خانه سفالی و کلیه خسس پوش قریب سد و سه دوکان مخقرو يك بجنمه آب دارد، بلم باصل وُكم است مابين شال و مغرب قبل

Pillaiyarpetti

از تسخ رتجا ور درانجا قلعهٔ بود که الهدام کلی یافته مگر از علامتش خند قے

جتن ووم كظدرتيشتم

باقی است ومتسل آل مقبو ایست قدیم که اکثر قور آنجا بول نام اموات محو گردیده در انجا قرم است برجبوتره بلند که شخصے توکل شاه مم باسمی در حالت حیات بمضمون موبوا قبل ان متبو توا قریبار کنانیده دال گردید و حکم بندسش آل بخود سه

كسس ما وقوف نيست كم انجام كار چيست

اگرچر ایی امر فلاف سترایین غزا است احدے را متابعت لازم نیست کس چنیں معاملات در مشرب اہل فنا عبن کمال است طعن سبا بد نمود ، مصرت خواجر مبرمحمد درد دہلوی قدس سرہ الزکی کہ طراقی مقتبندیہ ابوالعلاً داشت و صاحب کمال بود مخس او برمحل بیاد راقم امر سه

ہم وحتیوں کے دل میں کچھ اور ہی امرنگ ہے وحشت بھری ہے دل میں کچھ اور ہی تورنگ ہے ان گھٹ دور ہی دنگ ہے ان گھٹروں کے آگے عنقت بھی دنگ ہے ان گھٹروں کے آگے عنقت بھی دنگ ہے ایل فنا کو نام سے ہستی کے ننگ ہے

لوح مزار بھی مری چھاتی یہ تنگ ہے سے شعر جناب اوستاذی و قبلہ گاہی روح اللہ دوحہ الزکی بریں حال ربط ہا جی بدر سے مات سے متحد اللہ کا بچھکو اے یار جانی سے متحد کے اور جانی سے متحد کا بچھکو اے یار جانی

مر دن ہے ، سر سے یہ رہ رہ ہتی کا حف لوح فاطرے تو مٹادنے

در آخر مردر مذکر فیل سرگار که موسیم به تخنت روال بود به تخنتهٔ فاک لاش خود انداخت بعنی براے دفع بلاے حضور نثارستند - سنگایشری آنزا چنی بنی و سنگ بنی هم گویند جانب جنوب واقع یک تکیه فقیر و پنجاه کلبه و ده دوکان و دو تالاب و دو چنمه سب دار د، درین صلع اکثر گلر اقامت میدارند و قوم مذکور کافر سخت و را هزن اند، چنانکه خود بدولت بعد نزول میدارند و قوم مذکور کافر سخت و را هزن اند، چنانکه خود بدولت بعد نزول بلشکر حکم منادی فرود و بخیمها خرشگذاران حضور فرستاد که درین مقام فنتهٔ بدشکر حکم منادی فرود و بخیمها خرشگذاران حضور فرستاد که درین مقام فنتهٔ دزدان است هریکی بهوستیاری و خرداری در وقت شب محافظت اسبابردازد.

الكرستة المفتم

بنفنله تعالی برایخ است و بهم روز اینجفنبه بنگام برآمدن دوگیوی روز بر ناکلی عنایت سلطانی کوب فرموده با توزوک مقری بمنزل تا واگودی که بنواگری مشهور است و فاصلهٔ دوازده میل میدارد بوقست کیپاس و دو گهری روز رونق افزاشد، از منزل در روز تا منزل امروز زمین کشت و کار است و آبادی دیهات نلار گر دیپ است موسوم به شاناربی کشت و کار است و آبادی دیهات نلار گر دیپ است موسوم به شاناربی کر از منزل گذشته القال دارد درال است و پیخ فانه و یک دو کان و تالاب و جسته به به به به و و و جشمهٔ آب است تا فرودگاه پیچ مکان و سرا بنظر نیامد و تالاب را موزا می به نیاست و تالاب را موزا می ماند و دو جشمهٔ آب بین است تا و تالاب و تالاب و الا و نیان گوزی متصل منزل آناواکوئی و دو جشمهٔ آب به به میدارد و مدر کلبه و فانه و جهار دو کان و بهشده تالاب و دو جشمهٔ آب میدارد - مسر مستون کلکه منحر نگر از پنجا تا منزل تاکور کرداد دو جشمهٔ آب میدارد - مسر مستون کلکه منحر نگر از پنجا تا منزل تلور مرداد

اله نام قوی از کفار در مدرس Gollar

است بملازمت حضور درینجا بهره اندوز سند، بیناب خداوندی موافق خاد عطر و بان وغیره علاوگاه عطر و بان وغیره علاات فرود و از بکاولی خانه بهفت تورهٔ طعام بفرودگاه او روانه غود ، بر کلکر که دریس منازل حافز دولت سرا میشود این قسم تواضع اندو در آغاز و انجام سرحد بهم بعل می آید .

كارسته بشتم

بفضله تعالے بسلخ ماه مرقوم بوقت باقی ماندن دوگولی شب بینی این دور عیدالمومنین رئیس دین پناه ما بجلوس سکساون طلائی با تمامی بالکی به بینی نشینان و سواران مرد ادمی و جلو کیشر ایمچو سواری جلوه ارائے از مدرس می میارت از صورت وارا لنه نیتر نگر است و از مسن ل

بادادهٔ دادالهادهٔ قدیم که عبارت از صوبهٔ دادالنه نبترنگر است و از مسنول گذشته سافت دوازده میل داد د سرگرم جلوه فرائی شد، امروز در گذرگاه قریه واقع گشت که دوموم بشولاً ما دیدی بود شعست، فامز و دو دوکان و دو چسفیه آب و دو تالاب و یک جدول دارد که از جو نبار تالاب می گذرد تا میل گوزاد تا مشل گوزاد که این جو نگر بین و کره بین و فره بیزی مثل گوزار که ی است ، معهذا چند دیه مثل گول بیش و کره بین و فره بیزی و امنال آن بیب و دانست ماند بیونکه میرگینی افروز یک بیزه بالا شد خود بدولت از سواری مذکور متعل کوه بین مله که برزبان ابل امتیاز از بشنگارگرشهٔ مستهود است فرود آنده بخلفت فاخرهٔ در دوزی و زادر مرمع برنی خود را

Navalpattu CL

Kuvalagudi CY

Solamanderi CL

Golden Rock (R. S.) of Verspaneri a Kottapattu of

اراست که آفتاب جهانتاب از تابش مهر منور ما بآتش حسرت درسوخت و از تارشعای جادر حجاب بردوخت، از دستار زر تار بافزایش سربیج

جهن دوم كلدسته عبشمتر

ور اور عالی چارو با به ما بال کردید و دل الفت منزل به افتیا جوامر و جیغه بر کبسر اطف تمام نمایال کردید و دل الفت منزل به افتیا این شعر برجسته بزبان رسانید سه

دستنار زری سے مرمے خور شید لفاکا جول سور کہ ہوست بہ ہوسر لوح طلاکا

بعبداذال بمضمول سسه

بحد الله آل سسرود سشر نور زسکساون آم سوسے لبشت بور

بنکین تام و بخل تام بر مرکب سبک خرام کرمشکل سخت دوال بود دوال سند، و بعد اندک دفتار بر عاری سبز والا جاہی که اگر چرخ اخضر برال نتار ستود زیبا است ذیب افروز گردیر، و برادر والا اختر نیز بسریج وجیخهٔ مرصع زیبا ورسنده در خواصی به دو زا افریت ادب نشسته مودعیل می بنانید

مرصع ذیباورسنده در خواصی به دو ذا نوشے ادب نشسته مورم بی بنانید مرصع ذیباورسنده در خواصی به دو ذا نوشے ادب نشسته مورم بی بخیل مجرد ورود سواری فاص بسرحد صوبه مرقوم بر قلعه سنه بار توبهائے تحظیم بلند آوازه گشت و نشان عزت بر با اذا نجا تا قلعه ملکه تا در دارالا او آند بجوم تاشائیان بود که ساخت آ کرنین بر داه نوردان تنگ آمه علاو منکه از عوس کالوه تا دروازه حصن که قریب مسافت یک میل باشد کونل مکلیر که اکلنگ جزل است با یک رجم شرب سوادان سنمشیر کشیده و

دوبناکین جوانان بار و یک رجید سولجر بنادین بر دوش گرفته با جماعهٔ سرواران فوج از قوم انگریز زیاده از صدکس بافند با نشانهای دنگارنگ جمن دوم كؤيسته بشتم

علاقه مسباه برائه مجرائه حصنور برطبن قواعد دو داسته صف آدا بودند و نوا منتن ساد باسه و النوزه و فلا منتن ما نند آنه و مستباب و آلبان و آف و آلنوزه و منتور و دن دو النول و النوره و من خود که جان ناتوان دا آدام و دل درخ کشیده دا دادت تمام می مخشید الغرض یشوکته که لایق طرز دیاست و مشایان شان امارت بود بوقت برآمدن یکیاس و دو گهری دوز از داه دروازه فرکه بفرنگی دروازه منبود است آل نبر عظم بر بهیت الشرف جا فردد الحدیث علی ذاکت سه المشاکه به به به می منا دروازه منبود المحدیث و دی کا جمندتان سیدعل

تبيغ اردى لا كبا ملك مغزال متاصل

ایں مناکسار وجیند اشخام دیگر از حضار مجلس بفرط دولتخواہی ہا داب تہنیت و ادامه نذر پردا ختند که رئیس ما پورسه پشت بارت آبائی داخل دارالا او گزیر و بخزانه عامر الم وجود باجور خود بایس مقام که گمنام سفده بود زیب و روان بخشير الله متع المسلمين بطول حياته وادم بلطنك الاعظم ایام دولنده آمدین اندکے احوال ایجا آشناے قلم میگردد کرصوبہُ مذکور در قديم الايام مشبهود از تُرِمسُرْ پور بود سببب مرود ايام بلسان فاص وعلم از مرچن ابلی ہشتہار پزیرفتہ ، میگویند کر سابق بریں ملک پرخپلا کہ دیو رہیم بود وصاحب سمر و برادر درامرراون قبف و تقن می داشت و احدے از بنی انمط النبان برال درست نمی یا فت چونکه ادرشا د صدق بنیاد جناب مخبرصاد<sup>ق</sup> عليه العداؤة والتلام است كه الإسلام بعلو ولا يعلى اينجا دين متين برستیاری مفرت نبرولی قدس مروالزکی لئے تنویت یافت کر سرار شیاطین مقتول مننده بدادالبوار مشتافت حتی که نشان او یعن بن لِنگ که کعشار

بهار عظم جابى بپرستش آن می بردا ضتند سرخی از تن جدا شده بجامه افتاد و اندک جسم برزمین فرورفت ـ بالائے آ*ک چراغ مزار مدوح* تا ایں دم دوشن است ا گرچه ایس قصّه از بهنگام خرد سالی زبانی سال خوران بگوش ایس حق نیوش می رسید المحديثد أكنول بطفيل بمرابي آقاس خود براس العبين معائمة منودم وسركفر يحراغ اسلام منور دیدم 'قصه این معنی طولانی است و بتحریرسش طوما رسے باید' الفنسه درقلم وكرنائك بايانكهاك بعد آبادى مدرس شهرليت آباد و بلدے است بركت بنيا دكه بسا ابل دل ازاوليا وعلما وصلحا ومشايخ و فقرائه آزاد كنج بهستى را دریں کنج ویران نہاں کردہ اند و ہر دولت دنیا سے فانی کہ سرور دوعالم صلی اللّٰہ عليه واله وصحبه وسلم درحق آل فروده" الدنياساعة ليس فيها ولحة" يشت با زده مثل نوع وسان فلوتكاه قِرم بفحوات مم كنومة العروس بخواب راحت رفتتي تفصيل إبس اجال لعداتهم احوال سنبر بقيد قلم آورده خوابد شد برگاه ملک مذکور در سند یکهزار و دو صدو شانزده بیجی بعد ارتحال نواب عدة الامرا بهادر مرحم تحوبل ابل كمسينى شد كلكر شهرمسطور بخانه شإرى قلعه مع دبهات منصل آن برداخت لوبت بمیک لک و چند هزار رمبد و دو کان ہمتم بیک ہزار منہتی گردید۔ قلعہ اش تا ایس مرتبہ وسعت وارد کہ زبادہ از ربع آباد<sup>ی</sup> درال كنجائش بزيرفته حتى كه كوه بلند كه موسوم مكوه تَأْيْماً نْ و باك سو لعِفْ رُثِمْه ولى معلى نمايان است محيط سنده و ہتحکام دارد و بقول نواب آصغجاد نمانی ليف نظلم الملك نظام الدولرسسيدا حدفال بها در ناحرجتك شهييرعليه رحمةالله الوحيد ناظم ملك ككن لبيدسكندرى خطاب يا فنت وقصداش ايسنك درعهد تسلط تؤاب شمس الدوله حسين دوست خال بها در عضنفر جنگ عرف جذرا صاحبهم

بر ناب جنت آرامگاه که دران ایام مخاطب بسراج الدوله بهادر مندرجگ بود عرب مقاومت تنگ آمده بحضور نواب معلی عوش کرد و اعانت خواست ازانجا عنایت نامه درجواب مسدوریافت و برجینش برست خاص بدین عنوان زیب تخریرسنده که مثلا قلعه از موم باسند و قلعلار از صنف ا ناف و برب اش از سوزن بیتواند سنش ماه قلعه را بحفاظت باید داشت چرجائے آگر مشل شا بهادر و بهادر زاده و قلعه ترجنا بلی که دم سد سکندری می زند بدست باسند و فوج فیروزی در صدد امنان می تواند سالها مدال محفوظ باسند ا انهی کلام "

آبادی خوب است و طرح با فات و عادات مرخوب فقط بافات مرکاد بشده قطع مثل مرآت باغ و حید دباغ و حید دباغ و خیس باغ و نهر باغ و مرخوب فقط بافات و مرخود باغ و آفر باغ و آمیر باغ و آمیر باغ و آمی باغ و

بحن دوم گلدسته مبشتم .

ومضيطى وخوش قطعگى است كه معارعقل بتوصيفش تر زبان و بعن آل حوض عربض و طويل است كه افزول از مضاعت ده درده باشد و فواره درال جوش مى زند و بهجوم ما بيان عجب جلوه ميدب كر مرسها و دومنزل گرداگر و بس بلطفه مرتب گشته كه مشرف است بير و تماشك در دا دالا ما ه و جوك و شادع عام بحن الفاق فودگاه راقم بمدرسه گرديد و كيفيت بهم رسسيد كم بعونه تعالى بيك جانب بيت انشر و بجانب ديگر دارالا ما ده رئيس دين بناه كه بم نفخ دين ينى ادائے نماز بنجگانه بجاعت و بهم فائده دنيا يعنی القبال از دولت سرار ولی نفت كه ذریبه رفاه هال و ماك است و منمنا بسبب قرب بش سنابراه و يزه بمضمون سه

ہوتا ہے ڈھلے دن سے تماستا گجری کا

سیروتماشا برقم موجود او تعالی درجلد وسه ابی سلوک کر بسخواش راقم الفاق برایی افتاد و بهیچ امرلب کشائی نی کند ، برکات دادین برشیس ما نفییب فراید و بشجر وجود با جود او از بهیس تمرکزرس دولت بارور نماید سه

ایں دعا ازمن و از جملہ جہاں آمین با د

بیرون قلعه دو رود عظیم الشان است یکے موسی بکافیری و دیگرے بگوارام و
میان دو آبه دوستم مختصراست اولاسی بسریرنگ و ثانیا بچھکیسر کرمعبر
عام بهنود است و دریں طک س را بجائے سومنات و بنادس میدانند- لقربین
بتکده بلت مذکور اکفتر زبانی برفریسے از بهنود شنیده م کرخابج از بیان است
ازانجا کرمجت اسلام بوقعی بماننت ایں معنی می بردارد قلم انداز منوم کربجز

Srirangam L Kaveri

بهمن دوم گذرسته بیشتم

محنت حصولے نیست معمدا به تحریر احوال مفصلش ابناے دوزگاد کر بد کمانی و افرًا جراء ایمان آنها خده است باین معنی متمم خوابهند کرد که راقم بنز بتاشام آل برداخة باسفد عياذا بالله بعضل بادى برحق وموفق مطلق ایں فاکساراز ایلم طغلی گاہے بایں سیروتاشتا قدم بر نداشت بلکہ از اکٹرمنہیا اعرامن كلى دارد اوسحامة لقلك مايس فاكسار وجميع مومنين لوفيق خيرعط فطید و از امور مخالف شربجت غرا کجنب و پر ۔

الحال شرح آسودگان نامور اینجا و منظرے از احوال برکنت مآلِ آبنا برقم مى آدم وعرگ انمايه درال حوف مى تم تا بمودلے عند ذكوالصالحين تنزل الرجمة"كب رحمت نايم و از دل رنج كثيرهٔ خود دفع زحمست منوده يادكار عظيم بجال فانى باقى دارم جنائكه باباء عاشفال عليه الرحم والرصوان يفركم

بماند سالها اين نظسم وترنيب زما ہر ذرہ فاک افتد بجائے غرض نقت است کز ما یا د ماند مرہتی را تنی بینم بشائے گر صا حیدلے روزے پر تھسنے كسند دركار اين مسكين وعليه

سرائم اولمیاے ای بلاد حضرت نبتر ولی قدس سرو الزی که نام نایش سبد بابا مطرالدین مرست طبل عالم است ساکن استنول دادالخلافت دوم و از حكام آنجا بود القابش مثالمت اسام حسى نبود و نه رسيده بنكام ورود

هغتمند مرد بالکی نشین بحسلو داری ہماہ رکاب فیفن انشاب می داشت هنا ولایی

بهثن دوم گلدسته مبشم

بود که نبش بدرجهٔ بهشتم منهتی میشود بجناب بدایت مآب ا مام چارمین سور ارباب کمین سیدالسا جدین حفرت امام زین العابدین علی جده و علیه التحیه النات کر بقوت دین متبین بکفر این ملک بشکست فاحش بر داخت و فلغلهٔ کرا مات و بزرگی در سخش جهت بلند آوازه ساخت خرقه ارادت از ..... مرید حفرت مشخ شنهاب الدین سهوردی قدس سره الزکی پوشید و بوقت بازیابی بحفور امکم الحاکمین بیا نزدیم دمفنان المبارک مسله که هستش صد و بنفتا د و سرایجری بعر مقدس جناب وسیله و حامی ما در بر دو سرایمنی رئیس المحبوبین علی جمه به و علیم التحبیه و النتا در دست بدا بخا که تادیخ وفاتش اینست سه

ظور منظر حق الخدسسيد التقلين مشهم طمر دين طب ل عالم كونين سوال سال و فا تنش منودم از بالق جواب آمد از عش الفر الفرالتين جواب آمد از عش الفر الفرالتين

اگرچه از ادن تا اعلی برنبان او قابل مه صدسال اند - و بعض مجاورین با ثبات این معنی از چندکس بمناظره میکه بمجا دله پرداختند حالاتکه تنزار آنها خلاف واقع است و غلط محف الفصه اگر بنفصیل کرا ماتش بردازم دفت باید نا درین پرکالهٔ کاغذ چه رسدا گنبرسش بیروین قلعه از دروازه او که انشال دارد و باطاف تا مدنظر سنالی زار حلوه میبریه که نظاره اش انظار را نفار می بخشد و عوس کالوه که مبروله است از بنرکا ویری بپاین

له "كه بفرنگى دروازه مشهور است" این فقره درنسخه فکر د شده است عنه كالوه منه ۱ مده نهه ها لفظ تامل است كه بمعنى جدول است در است در اس این است.

دروازه بیرون بادی است احاطه درگاه آل مرد فدا وسنت دارد که قبه شرایت و بنهار نشین فترا و مرا و درعقب مستجوجینمه و گرد و پیش کرت قبور و صی بین و بر در دو نقار خانه یک ازال میال خان و دیگرے بطاق نواب بنت آدامگاه گنجایش پذیرفته اندرون گنبه جهار قبراست اول تربت آبخا و ثانی مرقد حطرت شس گویال که خواجه تاش یعنی مرید یک بیرواز بم امهیان و ثانی مرقد حطرت شس گویال که خواجه تاش یعنی مرید یک بیرواز بم امهیان بود که گرد بر دومضیح محجر بریخی است که برال از کاد نقر تی مزین سنده و بهایش مزار عبدالرحل بحد نگراری یعنی تقییم کمنده مختش فقرا و گور ماما جگنی که دختر داجه بود بخادش اعتفا و بخدمت آس ولی امند شرف بسلام پذیرفت و بربهایش طوطی دفن یافئه که بخدت یا دختر مرقدم پرورش می فرمود.

حضرت سید فتح الند نوری علیه رحمة الندالب ادی بالات نعندق بهایه دیوار قلیه فون است و برای نمایش بقدر یک وینم دست قبرا و اغدون برج بطاقیه ترتیب داده اند و گذرگاه در آب مذکور یا بر دیوار کر بقدر یک دست عربین است واقع شده و برمائی تا آنجا بهنگام برشگال که خندق از آب لبریز می باسند مشقت و دیخواری است ، قصه آن سید بزرگوار جنان مستفاد کردید که ذمانش طویل است ، بعضے گویند که معاصر ولی مهروح است و بعض متناز ازان در برصورت بیش از بنائے قلعه درانجا مدفون سند ، بسب بعد زمانه نشان قبرا و جنان محوکردید که مضمون آیه فینه کان لعربیت سنیشاه ن کودل صادق که برگاه برای تیاری قلعه که بارسیوم باید دیواد کنده سند بسیب صدمته بیل بجائے برگاه برای تیاری قلعه که بارسیوم باید دیواد کنده سند بسیب صدمته بیل بجائے برگاه برای تاری قلعه که بارسیوم باید دیواد کنده سند بسیب صدمته بیل بجائے کورگر گل گل آن خوبی بیربین گل که در کفرش فیره بشدت قساوت قلی از کادکن تا کاد فره بایس دیواد بریا که دند و آن فناش طینتان

ازانجا بنا دت معبود چول ابل شام بشام دفتند وقنتیکه طلوع صح بسند پایه منهدم دیدند و برپاکردند و تا شهر دوز بمضمون سه

ہے سٹام کنرکو اسلام کے سحرہم ہجوم

بمون آسش در کاسه موجود بود یعن بغلبه کغر علی الرغم تا سنه موز ور آتحکام پایه خون جگر می خودند و دیوار مقصود را با نهدم کلی محائمهٔ می مخودند بریس حال مشعر آزاد مناسب افت او ست

مپندار از ضیفال کارسنگیں برنی آید کہ کوہے بیٹود صورت پزیر از فامرُموے

نا چار راجهٔ آن وقت که از قوم راجیوار موسوم لِوجَی رَکُک کِکَهُ نَاکِتُهُ نَاکِتُهُ نَاکِتُهُ نَاکِک بوه بعجز تام ما ضرمتنده نین کرد که اگر دیوار بر با شود بنائے قبراً نجناب سازم و زمین براح مصارف آنجا كذاشت نمايم جوكك عجز مقبول ولها كبكه بسنديده جناب كريا تعالى سفانداست از بماشب افتادن ديوار كبوقوفى درآمد و بادام برده سفرط پرداخت درعالم رویا از سلسلهٔ فقر و نام و تاییخ رحلت اطلع بخیّهٔ بدوازديم سشهر رجب المرجب عرس اوست جنائكه امسال راقيم سطور شريك فاكمه بودا میگویندکرسید مدوح قلسندرسه بود از طراقیم سپروردیه و خدمتگذادان مقيرً او فق لي ملسلة جلاليه بمستند، انهاد آبنا چنين است كهم مشرب خود بود والثدائم ببرمال رجوع بمهسلاسل بوساطت جناب مشاه ولايت شير بيشه كامن سيرنا المياللومنين على مرتف كم الله وجهد اللسف بجانب جسناب سيدالعرب والعجم صلى الشرعليد وآكر وصحبد وسلم است ومقعود ازبيعنت

ببرطن حقكه باشد وصول الحاشراست وبسكه الطرق الحامله لعدد

. .

بهن دوم گذرسته مِتنم انفاس الخلايق " جناب ولى كامل مرزا عبدالقا در بيدل عليه الرحمة كه بدو وبهط اوستاد جناب اوستادی و قبله گاہی روح الله روحه الزکی است می فرمایدسه

میل ہررہ کہ رود روسے بدریا دارد عرض سيدسلاسل وطرق طرلقه عليه قادريه است كرسسلسله خلاونها سلطان الاوليا بود على جره وعليه المخية والتناء وبمهاوليا وابل سلاسل فیض یاب مایدهٔ نعمت ایخناب اند تا روز جزا اگر کسه درین شک آرد و در حتی م بخناب سرف سبك بر زبان گذارد بيقين بايد دانسن كرس به سرو با از جادهٔ بدایت هزاران مرحله دور است و بدست صلالت ریخور" اللّه مد نبهاناعن نومتر الغافلين" او لقلك بحب تمناك قديم و آرزوه صيم اين فاكساد كربظا برنيز طالب سلسلهٔ بیعت سراسر برکت اوست بزودی رسانا د اگرچه نقش غلامی داقی طور كان الله في كل الامور با جناب تقدس اغتماب بوقنتيكم چمار ما به بشكم ما در بود بتبوت رسيد ومتحقق كرديد ليني حضرت والدما جدمعفور ملاء اللد قبره بالنور از بزرك درباب ولادت بستخاره كناميد بعفنل قادر حقيقى در عالم رويا چنال متن سندكه شخف مى فوايد خلاق مطلق فرزندعطا ميكند بايدكه درغلاى جناب عبدالقادر سبارد وباین اسم مسی سازد استرره فرزند ندکور احتیاط این معنی دارد که با احد اذ لفظ غلام خود را مخاطب ننا بر- بحول الشرنغالي و قوت ايس خاكسار كراكنون

قريب چهل سال رسيده و از بد و سنحور لصدق دل در زمره غلامی جناب شابنتا ا ولياء على حده وعليه التحية والنَّفاكم بمه وجود أوْسل و اعتاد كلى دار و ثابت قدم

است وخلاف مكم بعل نياورد المئنده مم بعون الله لقالة وحن توفيقه عزم الجزم دارد که از بادشاه بعنت آقلیم ازین لفظ مخاطب نشور سه

چنن دوم گلاسته میشتم

زمول این وآل متجز چه می ترسی قوی دل شو
که داری دردو عالم محی دین مشکل ک بیرے
حضرت نم ولی بود، اندرون قلعه بجا ب کوجر گنشه به بست و به فتم دمفال المبارک در آنجن فال شمع بهتی خود را افروخت وجه تشمیه آنجناب بدین منوال زبال زد فلایق است که بزور کرامت قوت برواز تا خورشید می داشت لهذا باین بسم فلایق است که بزور کرامت قوت برواز تا خورشید می داشت لهذا باین بسم شهرهٔ آفاق شد و میتواند شد که حق مبحانه تعلله بخاصان درگاه خود این قدرت شهرهٔ آفاق شد به بنائل خواجه میر محمد قدر که احوالش بالاگذشت می فراید سه عطا و موده است ، جنائل خواجه میر محمد قدر که احوالش بالاگذشت می فراید سه مراید به قدرت بنه وصف و طریس سے که دولوں جهال که سیرین ہے مراید دل ہے که دولوں جهال که سیرین ہے

شخصے سیست اعتقاد کہ قول او معتبر نبست می گفت کہ بسبب برمہنگی نامش برمہنہ بود و برنبان عالم بنٹس برال مشہور شدہ انہی گفت کہ بسبب برمہنگی نامش برمہنہ اس بزرگوار سالک بود و بسکلیف شرعی حقید کچگونہ مثل مجا ذیب بحت ومجانین صرف عریاں باشد فاقیم گنیدش مختصر با مسجد بنا کردہ گواب شمس الدولم بہادر مرحم است و روبروے آں جیشمہ آبی است کہ بعض جہال سرایا ضلال بزعم بال

ینان قراد داده اندکه برکس دران عنسل نمایدسید میتود چنانکه چند انتخاص آیجا ازین حرکت گیر جرم و خطا خود را در زمرهٔ سیادات شار می کمنند و مبیع فسادات گشته از روید حدیث شریف بدف لعنت می شوند لغوذ بالشرمن ذالك محفرت

ملاجامی قدس سره السامی می فرماید سه

من ندہم کہ با بنی وعملی ایں چگستاخی است و بھادبی

چمن دوم گذرسته بشتم

حضرت سید عبدالویاب علیه الرحمه عالم باعل و مرد اکمل بود مدنون است برعوس کالوه در افواه عالم نام گامی او بتقدس و کمال جاری است اعلی کرامتش تا حالمت تحریر این قدر باقی است که اگر کودن طبع تا چهل بخب خنه فاک باکش را آسندائے زبان کند ' بلادتش مبدل بر کا وت میشود و از علم بره می یابد جنا نکه اکثر بخربه کادال برات و مرات بیش این طالب علم با فهاد آل پرداخت اند حضرت مدوح از اولاد صحیح و سیلتنا غوث الوری علی جده و علیه التحیة والنا بود و اوستاد شاه فیض الله و مسال می بادیم کر احوال آل بردو مقدس به تحریر خوابد آلم بششم ماه شوال المکرم جال بجان شنس مبرد .

حضرت شاه فبض الند فادرى عليه رحمة الله البارى ساكن تنهر كهنو بسمت راه بتور در تینیور که دیرے است میان شالی زار آموده ، و گنبیسے دارد كه مفنش بقبريك مينار مشتهر منده حالانكه برقبه بسش مينار نيست بككه مسيجداك ا ما طرمناره بلند دارد، صفائی صحن و ساید درختان و چسفیر آب و قطعهٔ باغ در بنایت خوبی و لطافت است که نظاره اش دل را راجیته می کنند بیقین می دنم که درمقابر ایس آبادی پیچ مکان چنیں دلکٹ نیست، میگویند که شاه موصوف اېل دل وصاحب اعمال و دعوت بود که برگاه برسفال آب نا دسیر نفت مرتب كرده اندك كردش مى دارد موًا كار فرط النجا جول كرد باد سركردال شدّ بهوای آن ماکم باطن بیجو غبار شوریده حال می رسید و از سرگذشت سرگردانی ا تكاه مى كردانيد، دربهال حالت برآمد امور حاجتندال مى فرمود، إيس بم منهود است كه بمجرد ورود درين جأ دخل گنيد حضرت ولي معلى كرديد و در عرصه تعليل بنهايت فیفن باطن رسید از مرفنش آثار زیارتگاه مردان فدا معلوم میشود و دل را کششے میکندا آخر کار مفدیم رمضان المبارک صایم دیدار معشوق حقیقی بوده راه دار نغیم بیمود و برشربت لذت اصلی افطار منود -

مثناه لضير الدين عليم الرحمد از سلسار خلفائے نامی حفرت ولی معلی بود و صاحب شغل وعبادت بربستم شهر ربیع الآخر از کالبدجهانی آزادگردید و بیرون اعاطه گنبد شریف بخلوت مراسے خاک آدمید .

سید فریدالدین شنه به دمه اندالهید جانب جنوب از قلصه مفاصله مشر می از قلصه بنا می بفاصله مشر میل از عمر از دروازه در کاکا توپ از جلوت کرت در فلوت و حدت در در مسبد احوال برکن ما کشن که مروعده . در در سبد احوال برکن ماکش برین افرع برکرسی شهود جلوه گرمی کنند که مروعده . بود و دوزگار پیشید در عین دنیا بمضمون سه

> دل تیرہ اپنے کو روشنی بفروغ سٹیسلہ عشق دسے کہ یہ جانٹاہے ہیں از فنا کہ لحد بہ تیری چراغ ہو

کلبہ تارخود بشمع معرفت روسش میداشت، آخ الامر کاین دین متین از دست کفار لعین بمظلوی قیل سفد تا این مرتبه که تنش وا از تیخ جفا پاره پاره کروند واقع است و اعضا از بم جدا منودند ازابخا که الا ان اصلیاء الله لایدوننون واقع است باندک زمان تنش بر حالت اصلی درآمد، با فاقه قلبل برواز دیم شهر ذی قعد آئی سوار معرکہ مشہرادت بحریم و صدت بر سرخروئی ابدی فایز گردید و غلغله برزگی خود وا بچار سوے آفاق بلند آوازه گردانیده بناب با با سے عاشقال افاض الله علینا برکات انفاسه خوش گفت

جمن دوم گادسته مشتم

درعمل کوش و هر چه خواهی پوش تاج بر مرینه و علم بر دوسش

منجله كرشمه تبهيد معروح اينكر كوهيجهُ از گنبداو القيال دارد و اب خري اذال تراوش کرده در قدجهام سنگین که درانجا کنده اغرجمع میشود ، بمقامیکر گذر آب است اكترابل ماجات خفوضًا عورات براء حصول مراد بتوسل ايس مرد تنبيد درانجا مي وند و بکمال طهارت دست خود دراں می گذارند' شالی تروتازہ یا گن تروتازہ یا برگ سبزیا ملی زنده و امثال آبنا ازانجا بحسی مقصود برمی آید- و آل را مشکون و موجب برآمد مدعا ميدانند ويقفنل كادراز حنيتى مطلب حاصل مى كردو . درين ولا مقام مذکور زنداں خانہ سولجراں مقرریا فتہ آناں از جمالت و ضلالت از لی بر جلئے . مىدر بەطرىما ئىرق كردندا و دىستىلىرىخاست الود درال گذاشتندا و بيىن كمال امتحان کرشمه اکناز بنادند٬ ازال زمال آمد آب به نهایت قلت رسیده و گل ویزه كربحاجمندال بم دست مىسنىد بموقونى درآبره چوں دئيس ما باعتقاد درست منائز ا بخاشد تا اقامت برروز اب خاصه از ابخا موافق خوابش می رسید و از بها ن زلال که رنگ و مزه شیر و مشکر داشت سیراب می گردید.

حضرت جائد ممتان علیه الرحمه والنفران از گروه طیفوریال دروقت خود صاحب مقام بود که با قباس کامتش اگر ماه تمام بال آساگشته در بوزه گی کند سزا است، بسلخ ذی مجه از دار فنا رخت اقامت برداشت و متانه وار بجا ذبه مجت مولے بوطن اسل مشتافت گنبدش قریب گنبد ولی معلے است، احوال جبند بزرگال که برنجریر آورده ای بربان اینا زیاده از یک صد و بجاه سال نگرشته با برزگال که برنجریر آورده ای بربان اینا زیاده از یک صد و بجاه سال نگرشته با برزگال که برنجریر آلها بدین علیب المرحم در تینور مدفون است از زمان

رطتن باحدے اطلاع نیست ، قصہ فہود کس مرد خدا اینکہ قیدیاں کہ در موافذہ دزدی و خزیری بزنجیر آ بنی زلجد پوش اند و از حکم انگریز برتیاںی راستہا مامور بین کئر پیش از ہفدہ سال بجائے کہ اکنوں مرقد نور بارش نمایا است باکراستگی راہ می پردا فتند کہ ناگا ہ از بے ادبی تمام کل صفا بیا بوسس آن فرز توسنہ بید کربلا علیہ التجبہ والتنا رسیدہ بجاے عرق فوارہ فون برآورد بوں فاک ادائجا بردہشتند شخصے را یا فنند کہ بلباس سفید بخواب راحت است و بعن جابحون تازہ کا لودہ سندہ 'خلقے از کمال لقیب بنا شاسا و پوں مگس برشہد ہجوم آوردند دراں میاں صفرارے یعنی صوبدارے بود از علاقہ پیشین انگریز بخلوص عقیدت بہ بناے مقبرہ برداخت و بعالم رویا از نمام علاقہ بیشین انگریز بخلوص عقیدت بہ بناے مقبرہ برداخت و بعالم رویا از نمام علاقہ بیشین انگریز بخلوص عقیدت بہ بناے مقبرہ برداخت و بعالم رویا از نمام علاقہ بیشین انگریز بخلوص عقیدت بہ بناے مقبرہ برداخت و بعالم رویا از نمام علاقہ بیشین انگریز بخلوص عقیدت بہ بناے مقبرہ برداخت و بعالم رویا از نمام علاقہ بیشین انگریز بخلوص عقیدت بہ بناے مقبرہ برداخت و بعالم رویا از نمام علائے علی مقبرہ برداخت و بعالم رویا از نمام علی فراید سے قدس سسرہ الزکی می فراید سے

رقیب در گذر از عاشقاں مکن نفرست که ساکنان دبه دوست خاکسادا نند

روز وفاتش متحقق نشده برکس بزیارت او مستفید شو دبادا مفاتی برازد سبید کریم محمد فادری عرف حفرت صاحب علیه الرحمه از اولاد حفرت سناه صبغة الند نایب رسول الند قدس سره بود که بسا اوفات بونت آدامگاه ازال سبید عالی درجات اعاضة می خواست و به جههٔ او بناه می گرفت ب سیما در بهنگام تسلط نواب شمس الدولم از تائید آل بزرگوار که کمک بزرگال نمونه ففنل فاعل حقیقی است نواب موصوف فتح و ظفر یافت ، متاریخ بهفهم ساه در در بینه منوره درسال یکم دار و با نزده بهجری وفات یافت . شوال المكرم وداع دنیا نمود و اندرون قلومتشل مستجد نواب فروس مكال بخساك آمود -

علیم المتدست و قاوری ملتب ببرید شمشیر در عنوان خباب حالت جذب داشت و رخه شن بملا حظ برلیت ان حالی و سرگردان اودا بحجره مقفل میسکردند با وجود برندش دروازه غائب می شد و بگنبد حضرت نهرولی حافر بین بعض اوقات مار بوقت خواب برسیش سایه فکن می بود و زخم شمیر برو کار ننی کرد و به بنگام ببرانه سری با وجود ناوان بقوت باطنی بر بهلوان قوی طر آورده بقفا خوابا نید و چول سنگ اذبکوه غلطا نید به بست و بهفتم سشیر مبادک دبیج الاول سدند بیم زار و دو صد و سد بهری از جهال رفت گذب مبادک دبیج الاول سدند بیم زار و دو صد و سد بهری از جهال رفت گذب مبادک دبیج الاول سدند بیم زار و دو صد و سد بهری از جهال رفت گذب مبادک دبیج الاول سدند بیم زار و دو صد و سد بهری از جهال رفت گذب مبادک دبیج الاول سدند بیم زار و دو صد و سد بهری از جهال رفت مشیر مبادک دبیج الاول سدند بیم زار و دو صد و سد بهری از جهال رفت میم شنین مختصر او قریب عوص کالوه و اقع است .

مثناه امام الدبن قادری سید عالی فاندان و از مشایخ خش اطوار بود بششم ماه رجب سند مذکور از دنیا رخت بستی برلست و اغدون قلعه متصل مسجد مسطور مدفون گشت ر

سشاه رحمت الندقاوري ازجله سادات ومشايخ ناموربود

تاریخ بسنم اه گذشته برحمت حق درسید و مقابل مقره مسافرشاه بسارے ترکارید سیدسشاه عبدالرحیم قاوری که فاکسادی پیشهٔ او بود بمعداق اطلبط المعالی باله مع المعالی بمت او بلند اندلیشه او با وصف قلت مناتی

بمفتمون سه برید داری حریث کن در راه او

لنتالوالبرحتى تنفقوا

نعتن معند دل ميدائب شب زنده دار و دم بعادت نني گذاشت بيش از

جمن دوم گلدسند مشتم

نوزه مال بطریق سیاحت فایز مدراس شده چندے اقامت مخوده بود ازائجا که خداد ندطفلی راقم بخواے کلام برکت انتظام جناب باباے عاشقال علبه الرحمہ والرضواں سه خورسنس ده به تبخشک و کبک و حمام کہ یک روزت افت دہاہے بدام

خدمت دلها موجب ذاد آخرت میدانند بوساطن اوستاد قدیم خود بعنی جناب والد ماجد مغفور ملاً الله قبر بالنور دری اوان محبت فقراً و خدمتگذاری آبها بر جناب مغفورختم بود به بجوشش فاطر به تعظیم و توقیر ملاقات فرمود و حنبافت فرشاد و مبلغ دو صد روبید بله خوابش سشاه مدوح توافیع نمود چونکه بمضمول سه بهیچ مرتب، رامنی نمی شود

کیک جا قرار نیست سیپهر بلن را

متحقق است ورعرصه جباد روز زر مذکور به تقتیم مختاجین برداخته به زاد و رامله بجاده مقعود بیمود و بعد یک سال در ماه جادی الاولی برفیق اعلی بیوست و متعمل مسیجد محمدی بمحاذی سیکونت گاه خود مدفون گشت .

ا پرسشهر بود گذاب جنت آرامگاه و غیر با او الفت می داشتند و لبداوک و مرا عات می پر داختند بدوار دیم ذی حجه ازیں عالم محل سفر بربست و در دائم ماکیال چن دوم گذرسته سِتْم

در بوار پدر خود خواجه معروف کرمرد بزرگ بود مدفون گشن .

خواچ ا حديث المحيين چينتي ساكن صوبه محدا آباد بيدر كه از تنل سلطان احربهمتی اود وسلسام لنب، ما دری او بنوع جانب حفرت مبد محد سيني كيسو دراز الملقب بشابهباز بلند برواز خواجه بنده لؤاز قدمالته موالعزز می دسید ٔ مرد عالی ننب و فقرگرامی حسب اور قناعت و توکل وانزوارا میک رسابند کر زبان در وهن او لال و خامه سربریده بشرح تابت قدمی او پامال از یاده از عرصه لسن سال است که بر فتح پهارسی سوار شد و تا دم والبسيس فرو نيامه بونكر خواجه مرفع بياس خرقه دروليني فدائه آل عبا بور و محو محبت ابنائهٔ روزگار که تغصب و ناتوان بینی را شعار خود سیاخته اند بیج کس ال در بیسج عالت چه در امور دنیا پابند عزت و خود داری باشد و چه در کاروبار عقبی منزدی و ثابت قدم ماند ناگواد مزاج شقاوت امتزاج خود با ميداند، باين وجه درحق أك مقبول بارگاه كرما لب به تبترا مي كشايند و متهم بردففن مى سادند برائيند جراك بهتان خوابند يافت كسانيكه دركمال محبت و اعتقاد ازال با تظیر نسبت این امر شنیع می کنند جزای آبنا دوسیایی است و بسس جناب امام بهام ما محد بن ادربيس شافتى مطلبى رصى الله لقال عنه واس مناه ولاحرمنا من برکا ترونفعنا بعلومه کر درستان او مدیث منيف لانسبوا قرييتا فان عالمها يملأ الارض علما ورود يافنه در محبت حفرات اہل بیت کرام سلام الندلقالے علیھم اجمعین بمرتب محویت واشت کہ زبان برگویاں درحی اک تقدس نشان بابتهام رفعن واسندا بھوں ایس سی بسمع المشرف دسيد معًا اين بيت الشاد فرمود سه بحمن دوم ككدسته مبثم

لوكان م فضاحب آل همد فليشهد التقتلان الخاطفض وبر وقة ديكر بربيس مضمون ايجاد نمود سه بريت الى المهيمن من امناث يرون الرفض حب الفاطيه

اد تقالے براقم سطور و جمیع مومنین بر نهب حق لینی اہل سنت وجماعت اید همدالله تعالی الی بو مراه تیامه و محبت و غلامی از آل باکامت بمقتقتاً بند مرتب جناب قسبله گاہی و اوستادی روح اللّد روحدالزکی سه

ازل سے متجز عاجز ہے خانہ زاد ہس کا کیا ہے ورد زباں صبیح وسٹام یاد اس کا عقیدت اسکی ہے دونوں جماں میں زاد اس کا فیب کر قسط یارب سدا حضور حسین فیب کر قسط یارب سدا حضور حسین ولائے عرب اگہر انیس جانٹس کن عنم حسین قربن دل و زبانشس کن عنم حسین قربن دل و زبانشس کن تادم ولیس قائم دلاد و از امور مخالف سشرلیت غرا و صحبت اہل عناد

و نفاق و مخالف نذبه دوری نفیب کناد. چول سال گذشته خرورود کیس ما مشتهرا فاق گشت خواجهٔ مغفور باستماع آل فرود که امسال بهرگز انقناق آمدن نواب صورت نخوابد بست سشاید سال این ده خوابد شد، بهرگاه درین ولا خرسفر متحقق گردید - گفت که پیش از وصول نواب درین جا از حسکم ماکم مطلق حضور طلب خوابیم سشد اتفاق ملا قات ما دست نخوابد وادیمچنا بتادی بست وهنتم شهرمقدس دبیع الآخر قبل از بست و پیج دوز ازخر وج نستکرخیمهٔ زندگی دا به خنون سه

> الاانماالدنياكسنزل لأكب تراه عشيا وهو فى الصبم لحل

اذ منزل دنیا بیروں نمود و بر ہماں کوہچۂ اقامت کہ از چندسے بہ پہاڑی خابر ہشتہار دارد در مکان بناکردہ خود بمقام خاک آسود اللھ مداغفری واس تمسر امیر خسرو دہلوی قدس سرہ الزکی می فراید سے

> بارال که بوده اند ندائم کجا شدند آیا چه وقت اود که از ما جدا شدند

من من مربكا الملقب تورين جانوا، اوراوين فيكا فقيرت بور

مسافر آزاد از گروه بهلول سفایی که در صنی خانواده علیه قا درید دخل است بحکومت دانی دانی میناچی کفار آبخا اقامتش ناگوار دانسته با ذبیت می پرداختند دوزید ملول و بتنگ شده گا و منگ که مقابل بت خانه بود و آنزا پنود بیستش می کنند و بسوامی دامند بران سوارگردیده بحول و قوت محی مطلق و قادر برحق مثل گا وان دنده بسواری خود در آورد و علف چرانید و گفت شهر کنود و دانی و غربا باعتقاد از مشاه موصوف دست ظلم کشیدند و بیتکده از انجا برد شته آل دبین که بر عوس کالوه و اقع است نیاز او کردند بروازدیم دی حجه از برطالم رفت و بر جائے نگور دفن گشت .

شاه جال الدّين حسين شيخ بيجا پرى از ظفا م حضرت

این الدین اعلی برین سرزمین ورود یافته زیاده از صدمال است مشرب دندانه می داشت و از تکلین شرعی آزاد حتی که رکیش را بقول عزم که ما صدق اعدالت كالانفاط بلهماضل الدزداعتكاه وانسته بداس استره صاف ميكرد الأمريش گاہے بہ تقریب نماز بمسجد می سندند قاصی آنجا زبان بطعن و تشنیع درحق آنہا مع مقتدًا مى كناد از روداد اين حال سخت رنجيده خاطر كشة بحصورت عرض كردندكر از عدم پاست ليت گامي بيتك مرحت ما على رئيس الاشهاد عيشود باستاع ایس معنی ساکن ماند و بند یک دو روز بقاصی طلبید اگرچه مشارالیه از نام او نزگ می داشت و تنگدل بود ، بارسه مجرد طلب حاضر شد می بیند که شاه مورض بكمال مسن وجمال بالمحاس دراز كنشسة است از مشاهره ايس احوال في الحال قاضی پرم معذرست بر پایش ا فتاد و سردسشنه صبرو قرار از درست داد<sup>۱</sup> باعتقا دجانم بسلسلهٔ بینت او در رسبد و منل زنجیر طقه بگوش دروازه شن گردید شاه موصوف بوقت بیت فرود کر اے قامنی امروز براقو سلسلهٔ مربیدی ختم مخودم کرافشائے لاز شد لبند چند روز بدویم ماه شوال المکیم راه ملک عیم بیمود ، و بر عروس کا لوه کالمبر جمانی لا بخاک بہاں منود از بنجا است کہ خدامشناساں ورحق بڑج کس بفولے

چوں تو می وانی کہ در دلہا خدا است

بس ترا آواب ہر دہا روا ست

نب به بدی تنی کشایند و پاس دلها منظور وارندزیراکه دل اینا بهجو انیندمصفا است ومشرف فأطرع بخلاف ذابدان خفك این زمان خصوصًا بعض او خرزان كم ازمعرفت اللي دنگ و والمت آستنائی منی دارند و ادعام ففیلت می سازند و امروز در پرده باقیام عیوب کرهل آل بهتان و عیبت وعیب چینی است

متعن اند ناحق بشكوهٔ ديگرے زبال درازی می كنند، برائينه انجام ايل كناز براست و فردا عندالله مواخذه این الله بنرور فال عاقل می فراید

نياددنافيلے غيراز نوامت برف ماذيها

زبان شمع آخر فاک لیسد از درازیها

وفقناالله واياهد بالخيرر

ثنا بم منشاه سركروه فقرائه ابن جا الأكروه ارزال خابئ متعلق اذ فا نؤاده طوسببركر فإ نؤاده بغتم است از ملسلهٔ علیه قا درب و بوسطرجناب مرستد داوه اكفاق حفرت سسيد عبدالرزاق رصنى التدلقال عنه عنهى مبتود وبجنا قدوتنا ووسيلتنا سلطان الاولياعلى جداه وعليه التحية والننا درمين سشباب اذ ملک مندومستان واردایس سرزین سنده درواده بتکده تباه نود وشیخ فان شده به بهفایم ماه صغرالمنففر سسنه یکهزار و یکصد و بؤد و شه هجری سفرگزین عالم بالأكشة درمكان وَدُوْدُ بهر تحت الترى جا فرمود .

منصف شاه مهروردی که در بنگام حکومت منگارانی رتبدیت را بغون باطن پیزال زمیں گیر نمؤو کہ بزور ہر ادال کس از جائے خود جسنبسٹس بنی یا فن ا سرگاه جماعهٔ بهنود خع کارفرما بیجز و زاری بحدمت او ملتجی سنزند يك تار رسشتهٔ خام برال بسته اذ حركت الهُ تتاسل اذانجا بركستير بدوازدهم ماه مبارك ربيع الاقل ازيس خاكران درگذشت و بسمت كالوه مذكور دفن گشن. القاق سشاه نيرشاه تاج فراق بغاصله روكروه از فتح بهارى مدفون است، نواب جنت آرامكاه انواعقا دميداشت وبسلوك ى برداخت بخانكر برمكانش از جانب مركار اذاب مدوح مسجد لتميريا فت. ولابیت شاه درشد مسافرشاه از نقائے مشہور اینجا است بہست وسششم ماہ مقدس رہیج الاخربہار زندگی او آخرسشدو مقرواسش براہ وَرُورُ واقع .

میب طراسه فقرب نفس بود از سلسهٔ چشنید محشن دنیا وافیها را ناچیز محف میدانست و بعض خرق عادات بم انو بوقوع آمر بهفدیم شوال المکم دنیا را پررود کمود و در قریه وَرُکسنک مسود -

سبیر جلال کدری از فقرائے ازاد نامور قدیم ایں دیار بود از سلسلهٔ چشتبه نظامیه نواب جنت ادامکاه و نواب فردوس مکان اکثر بزیارتش می سندند بتا دیخ بستم ذی حجه داعی حبل را لبیک گفت و ور راه گنبد ولی معسلی بته فارد فاک خفت -

همی الدین سرمست انسلسهٔ مذکور فقرائے قدیم ایجا بود مکانش مبخلہ ہفت مکان متعارف فقرائے آزاد است ۔
جمتاب شاہ شیبرازی سیمروردی از اولاد حفرت خواج شمرالدین حافظ شیرازی قدس سرہ الزکی صاحب باطن بود و در حالت سکوک نوعے جذب می داخت و آزاب رحمت مآب بحالت زندگی آن مرد راہ خدا بر زمین عسلاقوا و مکالئے بناکرد و چیزے بحد متش بریہ فرستاد و استماد کمود زبانی بسا استخاص بررگ سناه مطلے و استخفا و توکل و توصیف گوشه گیری شنیده م ۔ بہانزدیم مفالم نظم کی از مرائے فانی بھشر کمکه صفر المنظم کی برار و دوصد وبست و دو بیجی از مرائے فانی بھشر کمکه جاودانی بنهند کود و برزمین علاقہ خواشین کہ بیقور است آسود است مسود است استماد علی باد دو ایک و بیتور است میں سود است میں بنا میں بیتور است میں سود است میں میں بیتور است میں سود است میں بیتور است میں بیتور است میں میں بیتور است میں بیتور بیتو

بتمن وكألمنستهتم

ابراتيم كم حفرت ولى معلى بكنكام ورود از وطن خود در بين جا مزول اجلال فرموده اود بیرون دروازه او در راه وروز واقع ومبرگاه است که بهرطات جشم واکنند سبزه زار*ے جل*وه میدبد؛ درصحن آل اکثر عرب مدفون مشده اند<sup>و</sup> زبانی بیشترانخاص بگوسش دسید که دربی قبود پسا اپل ول اند کربیین صلحیا دا بوقت مثب درانجا معیت کها نفیب مشده امست <sup>د</sup> بیرون میهرا دروازه مقره المست كه قبوراز هزارال تجاوز لمؤده بدرجه لك بلكه زايد رميده باستدا أكرج مآبا دی بندر چینایش این مراس و مهارس مگریعنی بندر میلا پورمقا بر تیراند ككن چنیں گورستان طویل بنظر نیا مرا و میگویند كه دریں مقام ہم لیسے مردان فدا آسوده اغه و امکان دارد٬ چول دریس مقامات اقفاق گذر ا فتدعبر لی ورت میدید و دل را رقعة بيدا ميشود المخالام بر ابل حيات را بهي منزل دربيش و از نشترامل سایر ذی روح دل رکیس عارفے می فراید - س باعی اے ول بیقیں دال کہ جہاں جائے فتا است غم خورون بيهوده درين عين خطسا است

اے دل بیفیں دال لہ جہاں جلنے فنا است غم خوردن بیہورہ درین عین خطبا است چندانکہ نظر کردم و دیدم چپ و دارت یا دال ہمہ رفتت کوں نوبت ما است

چول موج دست برمم زدن سود منارد و تیجو شور دریا ناله و فغال بردشتن منعفت نی دید اولی آلنت که از غفلت و محبت دنیا بهلو چی کرده از حن اعال توشهٔ آخرت باید نمود و در تلاش کو برمقصود کرمعرفت مولی است عرف النس باید فرمود کر بینا نکه خواجه میرورد که ذایقه جشس لغمت الی بود می و دابر سه باید فرمود که بینا نکه خواجه میرورد که ذایقه جشس لغمت الی بود می و دابر سه باید فائده انفاس کو هنا کی نزگرائے ذر دست بردم دم عیسی سے بچھے یاس بی بی ب

ا ز ملاحظه کرنت مقابر مضمون این شتر منتیقن سنند در عالم مرکب بیم تنبنسانی نیست یاران عزیز آن طرف بینتر اند

منهذا یسی سواسه بزرگان مدوح اکترسه از ابل دل وصلحا دری خطر نجاک از مبده اند که از نام و نشان سشال کسے آگاہی بنی وارد، دریں وقت تثیر جناب قبلہ گاہی و اورتادی دوح الڈروہ دالزکی مناسب حال بیا د ایں بجز خصال آر

برنم ما در مرّه بربم ردنی وقف فنا است نا بعد عمر ابد حبلوه جانال با قبیست

احوال شهرمت اوصاف گذشتنگاں بتسطیر درآمد، اکنوں رو دا و حضور لبطور روزنا به جير عبارت مي آرم تا بركس از احدر خيرو البين رياست جناب خداوندي مطلع ستود و بنه ول درخی ماه منور ما که سراج روش دولت بل بیر اعظم فلک خ خاندان الوری است بدعام تزاید عمر و دولن پرداز در بغره شهر رجب المرجب المرجب مردوب المرجب مردر والا الله بعد و اقبال رمع برا در والا و اختر بسواری نالکی سبز بزیارت مزارستسرایف حضرت تهر ولی قدس سره الرکی از راه دردازه اذ بشان ونجل جلوه ا فروز شده با دایه فانخه پر داخت و غلاف کل و چند صدروبیه بخاوص عقبدت نیا زاک مرقد مقدس ساخت، بعد فراغ ازال بر متربت جد اعلام خوليش اعنى اميرالهند لؤاب والاجاه عدة الملك أصف الديله محد الورالدين خال بهاور ظفر جنگ سب سالار فرانروائے قلرو کرناک که بداید ہے نهم ماه مبحل ربیع الاول سسنه یکهزار و دو صد و ده بجری بحکم حاکم حقیقی از حکومت دینا عاری گردید. و بعد وفات ملقب بنواب جنت آدامگاه شده ، جیشم رودگار

بحن دى گذسته سبتم

چنین امیربا تونیق و منبع حسنات و والا بهت کم دیده باشد بیرون دروازهٔ گنیدست دان نوی است فائغ ضده بقرآت فاتخه و ادلت نباد و چادرگل برداخت بی ادال بمقرهٔ فاندان عالی شان والاجای که به دران ا ما طریحی و متعسل است دسیده فراخور د تبهٔ بهر واحد با دائم فاتخه و نیاز چادرگل مشغول مشد کمانیکه دران اطراز حکومت دسیا عادی شده محفل و نیاز چادرگل مشغول مشد کمانیکه دران اطراز حکومت دسیا عادی شده محفل خموستان دفته اند بقدید دقم می آبد به

نواب عمرة اللمرامين الملک اسدالدوله حدین علی خان بهادر ذوالفقار بنگ کرمین فرزند اذاب جنت آدامگاه و ولی عهد او او د بدی ماه موصوف سند بیجردا د دو صد و شانزده دوز چهارستند رخت بستی بیجید و بنواب مرحی مفترد به مستد بیجید و بنواب مرحی مفترد د دو مد و شانزده دوز چهارستند رخت بستی بیجید و بنواب مرحی مفترد د دو مد و شانزده د و شانزده د و شاند د د مستد و مدالهمام والد ما جدخود و جدا مجد حضور که امیر صائب بهادر جنگ فلف دستید و مدالهمام والد ما جدخود و جدا مجد حضور که امیر صائب

بهادر جنگ ظف دستید و مدارالمهام والد ما جدخود و جدا مجد حضور که امیرصاب تدبیر و صاحب جرأت و شمنی را سلام برور کفرستکن دوست نواز دشمن گداز در صورت ابل دنیا مرد دیندار و حافظ کلام الند بود و منتخب اولاد نواب جنت در صورت ابل دنیا مرد دیندار و حافظ کلام الند بود و منتخب اولاد نواب جنت ادامگاه بتا برخ بست و چهام شهر محم محترم درسند یکمزاد و دوصد و مد در مین

مشباب بحصور احکم الحاکم بن مشنافت، و بنواب فردوس مکان تلقب یافت . سبیف الملک الورالدوله محرالورخال بها در حسام بشک کر بیا نزدهم

ذی مجه سسند کهزار و دو صد و بهشده روز مذکور رهلت فرمود

تفیلطک انتفام الدوله محد صلابت خال بهادر غفنفر جنگ که بشب بهشتیم شعبان لمخفم سسنه یکهزار و دوصد و نوز ده شب چهارسش نبه انتقال کمرد این هرچهار برادر حقیقی اند از بطن نواب بیگم محل خاص نواب جنگ ادگاه و از بیگات بیکم صاحبه مرحومه مدوحه که بیانزدیم جمادی الاولی سند

جهن دوم گلدسته مهشتم

بهزار ویکصد و مشتاد و مشیش وفات فرمود. و محل محترمه لؤاب فردوس مکان بنت مشکوه الملک نصیرالدوله

و محل محترمه لؤاب فردوس مكان بنت مسوه الملك المير الملك و محل محترمه لؤاب فردوس مكان بنت مسوم أي محمر المرادر خورد لؤاب جنت الرامكاه كه بسوم في مجمر عبد الوباب فال بهادر لفرت جنگ برادر خورد لؤاب جنت الرامكاه كه بسوم في مجر

سندیکهزار ویکصد و لود رحلت نمود. و خواهر لواب معیلے مساة مربی میکیم که محل عبدالرحیم خال خسسر پوره

محد محفوظ خال بهادر نهامت جنگ مرحوم برا در کلان نواب مدور می دو مع دو دخر و دو دخر از محل خاص نواب معیلے الیہ کیے موسومہ کا کسا النسا بہبیکم عرف دریا بگم کہ برلبت و ہنم نہرصفرسنہ کی زار و دوصدوسی وسٹس شب خریں جہارشنہ اسپر باغ عدم سشتافت ،

دوم عمرة النسابيكم كه فتح السناء بيكم عرف داشت بشب يازوم ماه النشاء بيكم عرف داشت بشب يازوم ماه النقت مقدس ربيع الآخر سسنه يكهزار و دوصد و بست و بهفت سنب بخشنبه از دنيا رفصت الملك مسماة به بدرالدنساء بيكم اخت علماتى محل نواب و محل سيف الملك مسماة به بدرالدنساء بيكم اخت علماتى محل نواب

و من سیف معنی مان به باید و من سیف معنی مان به باید و مان برات حیات فردوس مکان که بچهارهم شعبان المنظم سال وفات نواب جنت ارا مگاه برات حیاته او چاک سند ۲۰ مال حیطه گوشه راحت یا فنه اند

او چاک سند بهال عبطه وسنه راحت یا فته الد و فات ایل خاندان مدوح بآبادی مدرس بوقوع آمده ، و نعش آبها بحوار ولی معلے نقل یا فته سنا بدخواسر نواب جنت آرا مگاه رمع دخران در ایام اقامت نواب معلے البه دریں جا وفات یا فتہ باشد، ہرگاه راقم سطور بمعائن وقبور

رؤساء مروح وصاحب ذادگان پرداخت مفنمون فاعتبروا بیاا ولی لابعیار بنظر آورد که بچشم خود تسلط واقترار هر واحدتماشا نموده بور و یکبارگ همه دا اداں مالت دیدکہ فکومت آں کوہ وقالاں بر پرکاہ ناندہ ' و از امیر تا فقیر فرقے یافتہ لنے دہ جنائکہ عنی کٹمبری میگوید مے

> عزت سناه وگرا ذیر زمیں یکسان است میکند فاک براے ہم کسس جا خسالی

وا اسفا و واحسرًا مستایدهٔ این احال معنی آیه کریمه کل شیخ هالك الاوجیمر مل ساخت و بملاحظ کاروبار و شوکت و مثان این عبرت سراکه بمجو آب در زیر کاه است دل عجز منزل بعنبط این معا پرداخت سه

حضوری کر ہمی خواہی ازو غایب مشوحسا فظ

متى ما تلق من تقوى دع الدنيا وامهلها

از نظارهٔ مجلس آک بجتم پوسشید گان خواب عثم چول نقش تصویر بحیرت رفتم و این غزل مشاه قدرت انڈ که در سوار بندوستان مرقبے عادف بود بے اختیار بیاد

آوردم سه کسکی نیرنگی یه برق فاطسر ما نوس ہے بو مشور دل سے آٹھے سو جلوہ طاقوں ہے حسن کو اپنے ہوا داروں سے کا ویش ہے می شعم کی ہر بک تیش برق دل فانوس ہے مسر اور طاقت کبھی کے کوئی بہال سے کوئی اس سے کوئی بہال سے کوئی ہمال سے کوئی ہمال سے کوئی ہمال سے کوئی کما ہوس اس طرح سے ترغیب دیتی تھی جھے کل ہوس اس طرح سے ترغیب دیتی تھی جھے کہا ہے ملک مشام اور کیا سرزمین روس ہے گر بیشر ہوتو کل عشرت سے کیجے زندگی اس طرف آواز طیل اور صرصدا ہے کوس ہے اس طرف آواز طیل اور صرصدا ہے کوس ہے

1..

بحن دوم گلدسته عبشتم

صبح کو ہوتا ہے محفل میں مئے گلگول کا دور ستب ہوی تو ماہ روپوں سے کنار و بوس سے سنتے ہی عبرت نے بولی یک تماستا بیں تجھے جل دکھاوُں **تو ج**و قبیر آز کا مجوس ہے لے گئی یکیادگی گور غربیبال کی طرفسہ جس جگہ جا ب تمت سوطرح ما پوسس سب مرقدیں دو تین دکھ لاکر کمگی کہنے مجھے يرسكندر سے يہ واراسے يه كيكاوسس يوجه لوان سے كه جاه ولمكنت دنياسے آج كجحه بهى ان كےسائقہ غيراز حسرت و افسوس ہے كل جو قدرت بائة خم ركفته تص تبيع ريا اس رہن جام ہے یہ خرقۂ سیالوس ہے ایس دورباعی نظر با عتبار دنیا و تقلیم وارستگی ازاں کمال مناسبت دارد دنيا خوابيست كنس عدم تقبيراست س باعی صید <sub>ا</sub>جل است گر جوال گر پیراست ہم ذیر زمیں ہر است و ہم بالایش این قطعهٔ فاک هردو رُو تصویراست

> مرغے ویدم نشسہ بر بارہ طوسس وربیش نہاوہ کلا کیکا وسس

## باکلر ہمی گفت کہ افوسس افوس کو بانگ بڑسس آہ کجا کیکا وسس

او تعالے بایں فاکار وجمیع مومنین مضمون حدیث شرافیب اکثروا خصر هادم اللذات نقش دلنتیس تموده از غفلت و حب دنیا که جناب مخرصادق در مذمت أل حب الدينياس السكل خطيسة فرموده است محفوظ واز نغيم عقبي مخفوظ داراد و از دیدار خود که اجل نعا است و بفخواے صیمت قدسی انکم سسترِون ربست مديو مالقبامتركما تزون القعم ليلة المبدو ويزيادت دوضيمبار حبليب خوليش صلى التُدعليه وسلم كه در حديث صبح بشارت فرخنده اشارت عن ذار قبرى وجبت له منقاعتي ورود يافتر است احرمال نفيب نكناد ربناتقبل . مناانك انت السميع العليم بعدادات زيادت مزفوم بمفرة مناه نفبالدين رسیده با دایه فائخه و غیره پرداخت و از جانشین او بهمان نام مشبهوراست ملاقات ساخت ، مشارالبه كرم د صالح ومنزوى است يك دستارسفيد بطاق تبرک درگاه بر مرخود بدولت ویکے بر مراقاب عظیم جاه .بها در پیچپد و برسم ستنگون ماندان بمفنمون سه

برگ سبزاست تخفهٔ درویش چه کسند بے لوا ہیں دارد

با انگشری نقرنی کر برال الله حرائض من نصی حرین هجی کنده بود که فو بریه دسانید برناب خداوندی ا دانجا به گنبد معزت چاند مستان حاخرست ده باداے نانخب و نبیاز کسب نور سعادست منود ، و از جانب عهرا حين دوم گلدسته مشتم

وروازه التفات بوارالالماره فرمود، سوم شهرصدر بوقت بلند شدن جهار که وی روز در عین ترشیح برسواری بهل اسپان بزیادت مزاد رحمت بار محض سبير عبدالوباب وحفرت سببد فريالدبن نتهبيد وحفرت سناه فيعن اللدو مبيد زين التابدين م وح الله روحهدو اعاد البنا فتوحهم فيض ياب سنره قریب دو پاس روز زیب ا فروز دارالا ماره کردید، بعد مراجعت ازانجا مسترفرلیس كانك جرج كلان يعنى فيصله ومهنده قضا ياموافق قالذن عيسوى وجرج دفم وموم وبر دو کرنل حاصر حضور سنده مستفید ملازمت گشتند، موافق معمول عطرو پان و گل و گلاب بهر وا صد مرحمت سند و بمستر مذکور و کم نل کلال نه خوان کورهٔ صنیا فت و بسته شخص با فی یعنی بهر یک ازاں تورم هفت خوان از با ورجی خانه فاس بارسال ورائد بشب چهارم ورستكريه مقدم حضور رفاصكان اينجا باولي با کوبی بردافتند بشب بنجم علاقه داران مسجد محدی و دارونها وغیرم که سعلق اذ باغات سسركار اند برام مجرا به تمنامه دلی باریاب شده بگنرانید نذر سرمبابات بننک افتخار رسساندند . و مطران کوه تأیمکُن مبوه وغیره برم لدابان تحفه آورد و بعطائه العام از جناب خداوندی اعتبار مایاس و عرب ہے پایاں ماصل کرد ۔ پہنم سفہر بعد سہ پاس روز ضیافت میز بسرواران فوج له بمراه كشكر ظفر الربودند مع سرداران اینجا فرمود، و بعدا نفرم آل بزیارت عفرت اسيدفت التداوري بسواري بهل اسسيال انور افزا شده فتوح سعادت حاصل منود م بنائيخ سششم بعدا داسه نماز ظهر با محلات بركوه مذكور عبوه فرما نشت از صبیح تا استوا بندوبسن زنانه بایستا دگ سراچها و بندسش فنانهما

جمن وم گدسته سِتم

درائجا بعل آمده و صدم کس مشغول ابتهام بددند جه بندوبست آک مقام بلشد مشقتها دارد وبدالتغات دنيس نظم ونشق جنيس محل ازجرا محال باشدا بهنتم مجلس فانخه حفرت سسبد ملال بخادى وسسالا دمسعود غازى قدس سرحما در محل دوم بعل آئده و بهم ملازمین مسرکار و ابل عزت ایس ریاد حسب الامر حضور برخوان وعومت حاخر شدندا بيا ذويم شربب مع محلات برسسنگار باغ بجد ناز فإررونن افزاسنده بساز ميروتامضا بشب معاورت فرور بروازدبم نبظتفنا عزت بخشی حسب التجاے جرج مرقیم به تقریب دعوت میزخود بدولت و ا قبال مع يرادر والا اختر ومشرف الامرابها در ونجم الملك بهادر وگورننت ايجنظ بر ببل اسبان جلوس فرموده و باشخاص منعسلهٔ ذیل مثل را تم و میرن الی بحن بهار ستابزاده واعتنا والملك وخوستبدا لملك واميالدوله واذادالدوله واعظم لملك و صغدرجنگ و شرف الملک و فا درحسین خال بها درمنتم دجنگ و کیم با قرصین خان بهادر مرطکی و وجیه التُدخال و حافظ یار جنگ و محمود عنی منشی انگریزی و قرمیب دو صد سوار بحلو داری بمراه سواری فاص د بستند براغ مشار البرکه قربیب کاکا توپ است اوقت مذماعت زیب افزامشد٬ درعارت موی البر نوز ده موار تحويط و ابل شمشير و ابل قلم و سيزده عورات آبنا بتعظيم رئيس ما جح بودنه بكمال

> ا دب تا سواری حصور میزبال برسم استقبال دسسبد و به نهایت عزو توقیر بکرسسی تشانيدا جناب خداوندى وتمامى مفار ذائفة آسشذا تندندصاصي ليداتزام فحفل میز آبخناب را بهمدا طراف وجواب کاشانه خود تکلیف قدم رنجگی داد تا از گلگشت چنبر س*رودعظم ا* قامست گاه خود دستک گئستان شود حفرت بهاس فاخر

جهن دوم گلدسته مشتم

بهر بهار طرف سبروتماشا فرمود و بوقت تضف النهار بدولت سرانيب و رونق أفرد از قرائن انجاجنین معلوم میشد که آن باغ مع حویلی بخریدی سرکار در آید از انجنا که باغات کتیر و عمادات عالی شان مملوک مرکار اند حصور بشرای آس ملتفن بگر دید، بشب سيزديم خود بدولت برتكلف تام اذا لؤاع اطعمه طريق الهل سلام كرسم شيرين و ہم نکین بود و خور دنیہاہے قوم انگریز سوام کباب حرم بر تباری میزوسیع بردا بجرج مسطور و پهل و بیک کس از اہل کورمط و سرداران فوج و محلکٹران وغیرهم دعوت فرمود٬ مشارالیمم بجان منت از مرسشام حاخرشده بنواله و پیاْله پرد<sub>ا</sub>ختند واقبام حركات وصداء سرور ساختندا ابي خاكسار ا زمنگام رياست خلاوند طفنلي تا ایں دم گاہے بقوم مذکور در مجلس حصنور بابنساط خاطرایس قدرمطلق العنان نديد أكرجه جنبس حركات بمحفل مم مشريان خود بهل مي آرند جينا مكه درا وايل رياست جناب رحمن مآب دی رَيْك با زبل اير وراد لارد كليو كرمحب صادق آ بختاب بود بمنتها حقین و تزئین دوبار کنسک منوده بحناب معلی استدعا کرده بود و راقم ہم حسب لحکم ہراہی داشت دراں وقت ہمچنیں صورت معامنہ کردہ غرص جوش سرور ابنا درینجا دلیل برخلوص محبت از حضور باستند که اخلاق خداوندی باخوش و بیگانه در عالم آنشکار است ولبس، بعد فراغ اکل و شرب انجن طرب تا دیر منگامه آدا بود که درال مجمع مقاصگان مسلمان و پاکوبان مبندو نژاد افهار بهنرخود می نمو دند واز حرکان نازک اوا نشأ عیش قوم مرقوم دوبالا می کردند<sup>و</sup> بعدنیم شب یک یک ازاں بفرودگاه خود رسید، بنوس بیپر که از جانب گورنمنٹ در باب ورود حضور دریس جا وضیا فت فرمودن سرداران انگریز که برسم ماه ایریل سندیکیزار

بهمن دوم گلدستدم شتم

بعبينه لفظ بلفظ بقلم مي آبير" بتذكان واب كرنائك بجهاد ديم ماه گذشة تشريف سيم مهوده در دارالاماده که در قلعه واقع است داخل شدند و بترچنایلی عر<del>ّسن</del> ریجی ا فرزود ند'از تشریب آوری نواب کرنامک بمایاں عزت وا فر و خوشی کمال خال عامیمی مُكَسِّت ، بر بسنت ومشتتم ماه كذسشية بندگان يؤاب كرنافك صيّا فت عهده لائق سرداران و بيبيان علاقه انگريز بها درساكن قلعه ترجين إلى نمودند بعد فراغ اذ منیافت تامی سردادان و بیبیان مرقوم الصدرمسطر فرانیس گرانٹ جرج کلان سمت جنوب روئبر آرکاٹ از اجازت باہل مجلس گفتند کرہمہ می باید براے صحت و مافین و ترقی عمروا قبال و دولت اذاب کرناکک دما بایدکرد' اے صاحبان من مهم مل بطرف این جانب متوجه شوند یفتین کلی میدارم بکمال ادب عتوجه خوا مندستد جراكه دعا كان بحق أيجو رئيس ناعار فرض است المصاحبا من حالا ما یان در دارالاماره بندگان نواب فرایم مشده ریم یعنی در سسابه مهمان نواز اولاد سلسله عده دوستان قديم صادق وبا وفلئه قوم انگريز بهاً بستيم، بندگان نواب كرنا ك عده جهان و نفت غير مترقب مايان د از ته دل بحوسششُ محبت بسببار بدستور بزرگان عمده خود رفیق صاوق قوم انگریز بهسادر امشب بکنال توجه دلی و مهربانی و اخلاق گردو بیش خود جمع کر دند و از جوشش قلبی در توانع کمال مویت و المیت وحسین خلق و فیض رسانی و موالفت و لغف خود بطور ورثائه عده ظلام رفودند، صاحبان من دعاً مایان. نُواب رَنائك بَمَال خوشى قبول خامِند فرمود البحراكم مايان دري محلب عرست. و و ناموری از توجه ولتزلیب اوری و جوشش و مجت وحن و خلاق بندگان

وببشتصد ومنى ودو عببويه جحنابه مثده بود ترجمه آل كرمرقوم مثده است

جهن دوم گلدسته عشتم

نواب کرنانگ حاصل کرده ایم دعا از مته دل خواتیم کرد ، من می خوایم نظر بمه

؛ عزت افزائی و مهمان لوازی بندگان لواب کرنائک ادب خور روانه نمود بیا مزدیم ت روز ستنبه بوقت باقی ماندن چهار گهرای روز در ساعت شمس بجناب صراوندی

 دخترسعادت اختراز محل او تولد یافت، خالی حب و جال بآل کوکب عفت نشان درسابهٔ نیرعظم ما نورفشاں دادد وعفریب بکمال لطف وعنایسند

حسب تمنائحين دولتخاه قديم كم از عمر دوسال طازم دحمن مآب اسن وآبخاب درال زال سن یازده سال داشت، سسیارهٔ دولت که بهم چسشم چهرمنور باشد

منيا بخش عالم غايد . بهجم وآله الإعجاد و بظور اين ولانت بالميمنت كمال مسرت وابياب فاطرحضورست وبمنتها يهجت نذرته بنبت بم كرفت أكرم در خاندان والا جابی بتولد دختر رسم نذر و تهدیت نیست ککن رئیس ما بمصداق

لرُّن شكرمتعد للن يد تنكم پيدليش صبيد داكد آنهم عطيد اللي است بجائے ظهور فرزند دانسته متنکرو سپاس تمجا آورد و رسوم آن در دعائے ترقی عمروا قبال

و دولت آل بندگان نواب کرنانگ از نوششیدن جام شد شه لبریم سته بارا دا و ظاهر خائم و نيز بدرگاه اللي دعا خائم كه ابن سلطنت و تملح شابى بندگان الناب كرنائك روز بروز با وج و تا فيم ماه و خورسفيد برفلك قام و ديم با و أنهى الله

بجاروهم درمحل حضور قدسيه وعوت فاتحه موصوف تبجه ملازمين و ته ابل امتیاز اینجا بعل آم بر مایده به قسم نعا موجود اود اسر واحد دری سفرایس

سفره را نعمت غیرمترقب دانسته بسیری تناول نمود، دریس عرصه قریب دو باس روز جزل دفشن كرسردار فوج اينجا است وبرلسهندوبست الموركميني ببالم كولم

رایی شده بود بدریافت تشریف آوری حفور بسرست فایزسنده از مافات ملاوندی

بثمن دوم گلدسته مبتم

The state of the s

مستفید گردید برطبق عادت تواضع عطروبان وغیره فرمور و بازده خوان تورهٔ طعام هنیا نت بفرودگاه مشارالیه اداکرد و ام سخن بعل آمد بهفدیم جزل مرقوم به تمناعه دلی کم ذره را تور فشان بیر اعظم نمنا است دعوت مصور منود از کجا كه دير جهانتاب ما دوشنى ده عالم است باقبال اين معنى بردخست ببديلند شدن يكباس روز بباس فاطرمشار اليه رح برادر والا اختر بسوارى بهل مذكور باجهارده شخف ذی عزت که بیعوت اول رفته بو دندجز شرف الامرا و الوارالدوله و صفدر جنگ که اینها بمراه نبودند و جلو سوادان مزبور بجاسب باغ ا قامشگاه که ملوک سسرکار است و بعاریت رفته جلوه فراگردید ا جزل مسطور بنمایت ادب و اخلاق برسم استقبال تا سواری حاضر شده بکمال خلق و الفنت برکرسی لنشاند وخودهم مثل سهابه بهلوسه فتاب ماندتا يك ساعت بل زاير لوليان مندو زاد بصدام زنگوله و تال مردنگ و آوازه الغوزه وخیربن و حرکات دست و ابرو بفانون مندو بیکان داد پاکویی و دست زدن میدادند و بست و یک کس از مرداران أممرز كم برايه تعظيم خديع خلايق نواز ما حاصر مجلس بودند برنظاره أبنا بهجو نرگن حبیشه حیرت کشادند القصّد محفل میز ترتیب یا فت و اطعه طسرزِ اہل ہسلام با فواکہ وخورد منہاے قوم مذکور بجزاب و کباب حرم آمادہ شد زمارہ از یک ساعت ذائقه منودند و مطربان ولایت انگلستان بصدایه دلکش مزامیر و آلات طرب به تشکین خاطرسماع آمشنایان که قوت دوح و قوت جان است مى بردافتند العدافتا الجن ميزمتاراليه عطرو كلاب و كلدسة والروياندا بحضوريٌ اور برست خود گذرانيد، بعده بصاحزادهٔ طند پايگاه اوابعظيم جاه بهادر

بر ہمان سلوب رسانید اس ازاں بریجرجونس وکیپیٹ ڈن کہ ہر دوسسکریٹری مومی الیہ اند ایا سند اد کرسیہا برخاسنہ بہ ہریکے ازہم کشینال محفو بتواتع اسشیاے مذکور می پردا ختند و پیش ہر فردِ رسیدہ بسلیقہ نمایان و اخلاق بھیا یا رسم مهمانداری اوا می ساختند و عرض آس سرداران را خلیق یا فتم چنا نکه میجر رکرمم که از چره سف عدگی و انار فلق ظل سربود و کسی راقم با کسی مشار البه انفعال واشت از آغاز مجلس تا انجام آل از ہرقسم سٹیاہے ماکول کر باہتمام بکا ولان اسلام طیار شده بو دمتوضع می سند و باکل مبالغه بالغه می نود ازانجاکه این فاکسار دا گاہے عادت ذاکقہ بخون ہشیاےمطبوخ آل طبیخ نبست بلطائش کیجیسل بروا خنة بانك ميوه بمضمون سه

برج گرید مختصد گیرید کار دنیا کسے تمام مکرد

قانع سند بوقت آرو رفت سواری خاص اتواب عزت سرسند و دو سرمحسبنی جوانان باد برقاعةُ سسكَ الستاده طينور لذاختند دئيس ما بعد دو ياس *روز برادالا ما*دُ

في بهضت فرمود والركل وجود فود الفرود كاه معط منود ابهت ديم سخص خواجم محمدنام اہل دکن ملفب باڑوی خواہر زارہُ خواجہ امین الدّبن جیشتی کہ ذکر شن مالا گذشت و

ملاذم قديم مسركار نواب فردوس ممكان بود چول از انقلاب زمانه نبابى لاحق حال او محكشت ترك دمستاركرد وبسرت بسربرد اوقات مى ساخت بليس بذربيه ورودخفوا

بلا دسناد و کمریندبملاذمن مشرف سشد خود بدولت دیافت کرمشا پدازجملهمشلخ روزگار است جول ازو خطاب فرمود بر احالت مطلع گردید حضور در سرامرکه سایل جمن دوم گدرسته مبشتر

می گردید در ادام جواب نام نواب موق می گرفت حتی کر در آخر سوال کر بود و منی از استطاع کدم جا نام نواب موق می گرفت حتی کر در آخر سوال کرامش فواب ما نام بود بین منوال جواب داد که نزد امیرالا مرا از ریاق کوامش بینال مفهیم می مستند کر جنا بخد مردیه فنا فی استیخ باشد بهم چنال این شخص بیناس نجابت و نکک خوادی فنا فی امیرالا مرا است جناب فلاوندی بر کلمات ما دگی او چندال خدال در نکس فنایت کرده برستن کردید که مزید می برای متصور نبود از توشک فنانه در منار سفیدی عنایت کرده برستن کردید که مزدد و بنقرر بانزده روبید ماموار دخل زمرهٔ طازین کمود.

سبير حضرت فادرى از نبسه ذادكان حضرت مشاه صبغة الله ناشب رسول الله قدس سرؤ وسسيد فتح على سناه و شاه قدر عالم و خواجه برا الدين بي و خواجر قطب الدين چيشتی که دريس ماه بملاقات حضور آنده بودند کوېنع خطرو پاملا فرمود و از باورجی خان کوره ہائے صیافت دوز ملاقات بدهذات دوانہ خد صبط نا پریخ ننی دارم و صدرالدین علی خان که در بنتگام ریاست نواب مرحوم صدر اینجها بود بملازمت جناب هذاوندى سرفراز كرديد اورأتهم لعطائے لورہ عزتے بخشيد بنوزويم يعد تماذعهر بسوادى بهل اسبيان بزيادت مقره خواجه احدسنناه سسبني چشتى تشريب فراستده ناز مغرب بربها بخا ادا فرمود و بعد يكباس شب بروسشناني مشعلها الامعاددت رونق و لور دارالاماره افرود کر بست ویکم روز جمه کردر ما ا خیرآل ازروم حدیث شراین اجابت دعامتحق مشده و آس ساعت مشری ت مسى بساعت سعد اكبرصا جزادى نو تؤلد بمقتمون الاسماء تتنزل من السساع باسم امتزالقادر قا دريرمبيكم موسومه كرديد او لقِلْطُ مشايز با بخت نيك وعنت

در سایه بها پایه جناب خلاوندی بعمر طبیعی رساناد، و مقدم سعادت توم آل رونق

كاستامة تتحبى مقدم كمزت ولادصالح ضايو خلايق برود ماكنادس بطفبل شهدنشه لبغلاد

جهن دوم گلدسته مبتم بهار اعظم جامی بنایخ بست و پنجم حضور بعد فراغ نما زعصر بمرتضی باغ که برکنار رود کاویری » بغاصله اندک اذاں واقع است حسب الطلب جناب قدسید که بها ل دوزدران جا تشریف فرا سنده بود برسواری بهل سپال که برنگ سبز رزمردی بود و فرش \* و کا دی آل از پوست مرخ ولایتی که هردو رنگ دلالت برمرسبزی وسرخرو تی جناب خداوندی می تماید با بیخ کس از ملازمان مثل مولوی میرمحد صالح مجاری مفق عسكر ظفر پيكر و حكيم باقر حسين خان بهادر و حافظ يار جنگ و وجيا نشرخال جلوس فرموده علوه فرما سند پنجم آل این فاکسار عجز نشان بود که بعد سالهائ

دراز برطرنقيم عزت بحضى بدر بزرگوار خود فهرمنور ما بمنتها سے عنایات وعطا، عطارد واربه ببلوس نیرعظم جا داد، برگاه سواری فاص تاکنار جوئبار رسبد ازاں ننول فرمودہ برسکہساون میاہ رنگ از میان آب عبور منود، تمراہیان برمواريها يدخولبثتن بجلو دارى ممراه ركاب سعادت انتساب بودندا جناب ضاوندی بوقت ما مذن یک ساعت روز رخل باغ مذکور محل سراشد و اتخاص همرابى بيرون ساجيإ عاضر جول خورسشيد جهانتاب عإدرمياه بمرخ كشيد مشالأليم بناز جماعت برداختند و بعد بہنج گھڑی شب سواری جناب قدسسیہ و غرم السوے

وارالاماره روانه كرديد يحضنو بطور تناف مع خاص عام وجلو داران و ابل ابتمام تا جوئمار بیاده یا بروستنی متعلما در رسید، و بآل مبدان کم صحاب اود رونق سنبر بخشيد معجبي كه چكونه اي قدركزت مردم در فرصت قليل دست بهم وادا بركاه

بر لب رود مستحد علوه افروزی سند طرفه تا شاسه و نادر نظاره مبلوه می داد کم روستنائی مشعل در ہر و سرکت سب و کیفبت نیزه با سے سرخ رنگ با حلقہا ے لقرتی و ناویخ ملمی که بران خیام باناتی جسپیده بود و صدام پائے خلابی و آوازِ قرم

يتمن وفي كلدسته عبتم ابان بشرح تنی آبد کر درست دیجور بآب مذکور نمونر شب چهاریم نمایال بود چونکر ماه فلک که خدمت قاصد به میدارد در فرصت یک ماه با و صف کمال و زوال بر عرصہ بھال نورفشال می باشد بغفلہ لمقلے رئیس کا کہ دوسٹن دولت ماہ منود امانت و نیرعظم ریاست است و هر کمال او رو بترقی و بخلایی بروری و حق ایما و ہمت بلند و تمیز حق و باطل و خلق کامل شہرہ اکفاق گردیدہ چگونہ بحرو بر و خنک و تر را آباد و روشن نناید از ملاحظه سولی در شب تار ، و منیا افروزی بر نبروکنار ٔ شعر برحب ته جناب امیرخسرو دبلی دوح الند دوحرال کی بر زبال م

ماه من بر لمب جو جلوه فروش است استب

آب اذ عکس دخش با دلر پوش است امشب

الحاصل باست ازشب گذشته كآل شمع خاندان الخدى بدارالاماره منوّد فرود بتاریخ بست وسنستم بوفنت باتی مامذن دو گهرای روز بر نالکی سبز قدیم کر اکنول خ الأمخل نرد زرانه وريزه است دري ايام ازي لون مناسبت تام دارد كم آ فتاب عالمتاب بمرج تل در آمده و ایام شرف او است و رنگ زرد ازال بخلق میسیسی دارد بناب رئيس ماهم كر نيرعالم افروز و دخل بيت الشرف است و دريس اوان طرب اقرس از بمشعلیا بندباشی زبال زدخلی گردیده بجلوس میمنست ما نوس موامدً برنگ مسطور نهایت زیبا و مستحسن واقع سننده مع برادر والا اخر بربهاری خواجه بپاس روانه سندن سواری حضور قدسیه و محل عالیه رونی افزود و قریب یک پاکسس سنب بدارالاماره معاودت فرمود، بتایخ بسن و بهنتم فائخه فایحه ﴿

رببی مبارک از طرف حصور بشکلف عظم بعمل آمد٬ و بهار دستر توان وسیع گسترده بریج مشده عللے الت بمراہیان وسکنهٔ اینجا ازاں مایدهٔ فیفن یابستدند و بعید

بيمن دوم گلدمسنته مبشم ذاع نماز فهر بزیارت آنار شریقی که از تجاور آه ه و در کچهری با غان مرکار

ستهرت گفته بسبب صرصر حادث سخت بے آب و تاب ستده بود و اعتبارش

برَباد دفته مگر دار بند انگور می داشت وخستهٔ محض گشته ، بمت حفید از

بہر کار ہے کہ ہمت بسنہ گردد

اگر خارے بود گلدستہ گردد

مصرون این معنی گردید که بباغ مزبور که از خسس و خاشاک همرنگ راغ شده

بود در فرصت اندک بترتیب وتهذیب پر داخته بطنیا فت جز**ل مرق**یم<sup>الع</sup>سدر

با چند ہجسناں مومی البہ پردازد<sup>،</sup> چشس بددُور بمقتصناسے خواہش نا بست وہنم

ی القدر بترتبب خیابان بندی و جداول جاری و تیاری فوار با و درستی و صفائی

رستها برداخت كه از ريكران جندي السُّسْ دري عرصه قلب د منوار بانتد تيمنا

با نباع باغ بنا کردهٔ زبیب بخش تاج و سریم ٔ پادشاه صاحب سربیر حضت

محى الدين محمر اوزيك ذيب عالمكير زنده بير علبه رحمته التدالقديم كمربباغ فزح

بحنس مشهر شده اود بفرحت باغ فرمود از انجاكه دري جا آغاز موسم انگور

است داربند مذکور فی الحال ما مند مروبے بر بود بحذبی تدبیر بفراہی خواہما

کثیر ٔ هندر بارسنگی مهن کوسشید که تا قرون متطاوله در زمان واحد بمجنال بار

14

 به موجود است محسن اعتقاد سعادت سرم ی حاصل فرود بشب بست و مشتم از تقربب فاتحد معلى از جانب محل نو محلس عام ترتيب پذيرفية مبخله باغات مكار

بهار اعظم جابى

تاریخ مذکور بمفنمون سه

تطعه بایخ است موسوم بباغ معتبرخال و بباغ نقارخانه بسبب اتصال اذال

**{**}}

بحن فيم ككندمستدمينتم

نخوا پد ۳ درد ۱ بچوں موز گذشت و شب ماه دسید مجلس میز بخوش سلینگی ترکیب یا فت و اطعهٔ برقسماز ملاحت و حلادت و فواکه بهیا داشت، خوسشها سانگود بروسنی قنادیل پنال نظرمی اید که عقد تریا از تاکش آویخنه اند ویری دنگ نهرا در کامهای بلورین بدال متابهت داشت که در برالهٔ الماس آب یا قوت ریخته اند آویزش خلهلد سیاب با وصف شب تار حبلوهٔ جنتاب می نمود افروزی بیالهام بسر و عباسی لطف بر لطف می افزود استرل مشارالیه بمجرد فراغ میز در حالت مهوستی محبت و نشأ الفت که با جناب خداوندی میدارد بهم مشربان خوایش كم بانزد كسس بم نواله و بم بياله بودند تعليم صداح كنات شور و شغب مثل ترنگ کاسٹر چینی می نمود - و ہر فرف ازاہما با وجود بے ہوستی ہمجو ہوستیاراں لب لا بدعا و ننام حضور می کشود البدن البیل ممکنا س مع سساز نوازان ولایتی را بی فرودگاه سندند و ولی لغت ما مجلس طرب تا طلوع صبح باقی داشت بتاييخ دويم ستبرسفيان لمعظم رسم سألكره محل عاليه كمه بصنابت اللي نام ناميش بفبيا افروزی تا مدن دراز منل ماه منور باشد تعمل آمد و بایس تقریب مسر کشنگش تورهٔ طعام و بشت مردار دیگر را خوابهام میوه مرحمت گشت و بوقت یکیاس شب دعو ضيافت رسم ممرقرح به لبعض اعزّه واہل خاندان بظرکر آمر البعد نصف اللبب لمحفل 🔆 طرب آماده سنده وعطرو گلاب وگل و پان براے تفریح مزاج و گلاب و سبان ازیے دفع خار بیداری بہریکے از حصار مجلس عطا گر دید انود بدولت بوقت دو پاس وبینج گهرطی شب درامه محل فرمور و صاحبزاده بلند پایگاه نواب عظیم جاه بهادر بسته بهرستب بربهنگام برفاست برقم درباب نشست تا الفرم محبل تأكسيد مؤد

از بخاب مروح بمطربان قيم و جديد و باكوبان وغرهم الفالمن عسن بن سفد

جنن روم گلدستهبشم

و تا عزوب ابخم ابخن عشوت درت بود و قادر مطلق شیوع این سرور موفر برجناب خدا و ندی مبارک و منها فراید و بحسب تمنائے قدیم و آدزوے صیم من بهوا خواه در عرصه قریب از بطن منطل الیما بخم تابان دولت و اقبال کریم ببلوے نیرعظم فلک جاه و حب الل باشد عطا فراید و بطنا بعد بطن و نسلا بعد نسسل

جلوه افوزریاست ناید انه قریب جمیب و بالاجا بنزجدیر معالمے که برلب نا رسیده

الالصفاستجبناها ستنيره

بر بنابخ چهام بعد مناز فطر بسواری بهل بسپال بملاقات مولوی غلام حمین کر حرفهٔ ادادت از مولوی احدالله فلیفه حفرت شاه ابوسعید علیدالریمه میدارد دری ما بعتیق الدر شاه مشهور است کت رین واسنده چیزے از مسنارالیه بسلوک و توافع برداخت معزی الیه حرد عدالج و منزوی است و قناعت و توکل پیشه باشد اذا بخا فراعنت یافته بمسجد لذاب بیگم کلان بملاقات شیخ بهیکا مجذوب عوف برک ساخد از ایخا فراعنت یافته بمسجد لذاب بیگم کلان بملاقات شیخ بهیکا مجذوب عوف برک ساخده در مدرسه ال مقیم است علوه فرا گردید و صدبت گذر چیزے بحزمت و رسانیده بحیدر باغ دون افروز گشت و بشب معاودت فرود دا قم دری آبادی از سر مجذوب ملاقات کردیک موی الیه و ثانی بسجد بساطیال مقیم است موسن و از سر بخذوب ما فات کردیک موی الیه و ثانی بسجد بساطیال مقیم است موسن و نالث شرنام که جوان و خاک اراست و از صحبت خات گریزال بموالی گذب

تالت بین مهرنام که جوان و خاساراست و از سیمت س ریران موی سبد ولی معید دایر وسائر می باشد کن مثل اول دیگران را نیافت که خوب انتراف باطن دارد، و خرق عادات از و بنهور می آبد که باریا آنخان منوده می سلوک او برجذب

عالب است و بعض ا وقات بنماز بهم می پردازد و فدائه نام جناب و پیلتنا سلط الالیا عالب است و بعض ا وقات بنماز بهم می پردازد و فدائه نام جناب و پیلتنا سلط الالیا معد المتعدد الفیاد می مرد در من من استان می بادد در استان می بدود ا

على التحية والنتنا است كراز الجناب فيفرياب شده أكرج مريدسلسلة جبتنيه است

بحن ووم ككدمسة بيقتم

مشادالبهمرد بفتادمالدبود ودسن ويائء اوصدمرُ فَالِج ميدادد ودينَ وبروت صاف می سازد حضورتا اقامت دری معموره برروز مکباد برای نماز جاعت بوجی تشرع و دینداری بسی محدی بیاده یا تشریف می آورد و بمرمت حروی آی برداخت واكثرادقات لبدنمازعه وكابت لبدنماز نبيح سم بزيادت مزاد رجمن بار بناب ولي معلى ومقرره اجدادخود تششرليت فرما مي شدا وكاه كاه برائه المحظة باغات سسوكار وسيرو تاستائه بردو رود و آبادى دو آبه وصحا ولشکر و بازار کم بیرون قله جانب مشمل دروازه فرود آمده بود جلوه آلامیگردید و بعد ورور درین آبادی لننگر برایه برورش فقرا مقر فرمور و حکم بمود که نا فایز شدن بمدرس مادی باشد، بروز نهضت ارانجا کرینجم ماه مذکور بود بزیاری آثار مبارک که از قدیم الایام منفس کیری است سرایهٔ معادت حال منود و بزیا داست مدوح بهم مستفند كردبه وبمولوى مرقوم وبجزل وبردوكرنل لوره رحفسنن فراخ دمنعب مرواحد دوانه فرمود وبخطيب سيدموحدف يك فردشال منبد وبهم المازين سسركاد كرعلاقه ازباغات وديبات دادند زرميك مابرا نها بطراتي انزم و به تحصیلداد شهر یک فردشال مرخ مرحمت ماخت و بر فرد بدعاے از دیا د عرو دولت خدا وندِ ما يرداخت سه

يارب دعام خسسة دلال مستجاب كن

Madurai (R. S.)

جهن سوم گذرسته اول

بهارعظسع جابى جن وم دربان العام فرمانی از صوبه مذکور نسمت صوب واللورمحريور و آل منفق مر بانزده گلرستاست گلرستاست

بفضله تغالئ بنابكخ ينجم شنهرشعيان المعظم دوزينج شنبهسسنهالبير . بوقت باقی ما ندن دو گھ<sup>و</sup>ی روز بخلعت فاخرہ و جواہر زربفت شدہ با برادر والا اختر بر عماری سبز جلوس فرمود و بهما سشان و بخل روز ورود بطوف شمال دخ ہنود جزل مرقوم العدر با سوالان معنبرتا لب رود کربیروں چننائ دروازه واقع است بجلوداری حا ضرما ند و فوج کمپینی مثل روز تشریب آوری حصور نوعیکه سرگرم نوکر می اود بهمال منوال از درمسطور تا نهر مذکور بهرای دا چول غروب خورست ید مشده ماه منور ما با داسه نماز مغرب از سواری فرود آمده بمشا دالیم و ابل فرج رخصن داد و با داسه نماز برد <sub>ا</sub>خت تا نصف اللبیل در انتظار مقدم سوارى جناب قدسيد ومحل عالبه بركنار جوس مشغول سير بود لعد وصول سوارى بمنزل ساميوام كهاز قلعه مسافت ندميل وسفت حصه وارد قرميب سله پاس شب برکوبسسکهساون رونق افزا گردید قصبات خورد و کلان کرگذر سواری ازاں سشر رقم آسٹنا می شود - مُخوِّط چِنْتَا مَرِی بجانب شال است وآباد كنبهم بيبى كربكو ندم ينيط مشبهوراست ازكرت فانها و دكاكين آباد ولبمت مز بور واقع به تروانا کویل بهمال سو است و بچهکیسه مهم مشهور در صل نامش مجبوکیشور

است چرجبو بزبان اددی بمعنی جامون وبت لنگ کر ہنود بیرتش آس می بردازند بزیر درخت مذکور است لهذا باین بسم شهرت یا فت و قفته دراز دارد رسند پرنگ که برکنار رود کولژم واقع مننده و غربی است ۱ ایر، دونهر مختفررا بجبهٔ ترجینایی باید گفت و میان دو آب تقبیر پذیرفت احوالق در شرح سهادی صوبهٔ مرقوم گذشت مجدوا اصیاح تفهیل ندارد، نام رود مذکور کوزام است و بزبان ادوی معنی آل قتل گاه ,بود و ایں معنی قصه طلب که شخصے در قرون گذششته اذ کفار حکومت اسرزمین میداشت و به طیاری بنکده پردخت جول معادان مطالبه الجربت تمودند بحكمت على بوعده رسانيدن زر نا اينجا أوده سوار کشتی کنا نید، و در وسط نهر بغرق رسامنیدا ازان زمان باین ایم سشهیر میا بمرور ایام اذکترت سنهال در دفتر کوارم مرقوم شده و بزبان عوم از کوندم ستنهرت گفته - باکری ویهسشرقی است واز قدیمالایام در الغام ملامان بردو رود جادی است - منتصوییچه نیز بهمول طرف ارست مسبحد ومسرا بردوبهاکردهٔ محد اعتبار خال بهادر ببرجنگ مرحوم از قوم انغان که نام قبلی او سعدی خان بود مع قبرسش درائجا است معرمی الیه بریاست لاابین مرحومین بغوهداری ترنافیلی و ندمات عمده اعتباری میداشت و طریقهٔ مناطت و فراهی زر کماییننی بنگاه او بود و بهمت بلند و خدمتگزاری فقراء مشهور مکن از بد زبانی تا حال مطعون خسلابی است<sup>،</sup> ازیں جاس*ت کہ بزدگا*ن برفق و ملاطفت با ہرکس پیش آبین*د' و در سوع*ِ ا خلاق و مرگونی بسیرزنش می بردارند جنا نکه اسس الله میگوید سه

جمن موم مكدستهاول

بڑی بانوں کی خو ہرگز نہیں ہی کوجوانسال ہے یو گالی سے زبال کو کام فرما وسے سوچوال سے

ظاہر اسٹ کہ بسوے خلق بدنا ہی است ایں فاکسار کہ با ہر خولیش و بریگا نہ کا دہند عجز و افلاق عیشود و درحق احدے چہ درحضور وچہ درعنبہت لب بہ بدی پی کھٹا

جروبهای پروریوی میده به می می به می درخی داخم مشخل می نوند چگونه ابنائے روزگار بسب و تبرا افضل عبادت دانسته درخی داخم مشخل می نوند و حال زندگی خود د انست بافترا و غیبت می بردازند و چنانکه بانی ایس فنتنه و

بیشرو این زمره سناگردید بود از سناگردان جناب والد ما جدمغفور ملاوا مند قبره بالنور کر بها اوقات برنیابت آبخناب بهضمون سه

تربیت نا اہل را جوں گردگاں برگنبداست

نا معقول بگوش راقم رسید از بیج و ناب مجوسیند با تش کردید ترکسهام از و مخده از معقول بردید ترکسهام از مخده از معقوله با داد که من مگفته م علاده از معقوله با داد که من مگفته م علاده این کله بروایت او بر زبان برکس جاری بود استخاصه که

علاوه آنگه برروز این کله برواین او بر زبان برکس جاری بود، استخاصه که از وضع این ناچیز آگاه و از رنگ و بوسه ایمان بهرور بودند بدفع آن می پرداند

و کسانیکه منصب خسان و خزلان ابری میداشتند آنما نقل محبس بنوده مفتحکه می کردند ازیں معنی برلب مهرفانوشی گزشتم زیراکه حضرت حق جل وعلام ماز زبان بندگان عاصی کبات نیافت تا باین عاجز چه رسد و بریس بیت قنا مت بخوم

دای میان کا میان کو عزیز ذوانتقام است د قبرش کار اعدایم تمام است

بهن موم گلیسته ول

در آخر عبد نود جناب خدا وند معلی که بوالاجاه باغ اقامت داشت روزے براے مجرا درائجا دفتم و نامبرده بم ازحضور رفعست بإفته بمقرخود می دفت و ازیں خاكسار چارجتی سند دست بسرنشدم و بناب مطلے معائنه می فرمود بمجرد مجرا فرود كراكيا فيابين شاو شاكرد نارشيد سررست سلام نيست عرض كردم از الم نفاق داه وفاق نا زيبا است، باستاع اين مصط متسلم سنده ادشاد فرود كه اع براور از شا آل بر بحن عنا دسخت دارد و اكثر شكوه مي ما يدمعروس م که از وجه آل اگابی منی دارم انجناب لب جنبال گردید کرمیگوید شا بیش مرومال میگویند کداز فلایے مثابرم وازال بہتر معلیم می شوم یا نہ لمیڈا بُردل است كنتم كم اديس امر فدوى لا جمعول فرمود ستايد برائ عزت باشد حوابش جني كرسى كشبن كردم كم اكر كسے تباہی دارین خود منظور دارد ازاں نا اہل مقابلہ دہركہ با فلال و فلال وقاحت از شیطان زیاده تشهیردارد و آن سخنان سبک قابل تحرير نيست للنزاكناية برقم اوردم بول اي كلات از راقم بكشاره بيشاني سرزد جناب برورش فرما ساکت مشده گمان بردم که شایدمنطند باقی است بوش نمودم كداكرج اين فاكبائه عالم را عادت تسم نيست و نا مقدور باصتياط ال خوابد بروافت براے دفع وہم حضور قسم میکند کم اگر گا ہے در خیال ہم ایر تشبیہ جا کرده باسند حق تعالی اورا نیز در زمرهٔ یهود و لفاری محتور کند جناب دست آب که سه باد گزشش رحمت آباداله

اد بنگام نرد مالی نظر پروپرش و شفقت قسیم مبذول داشت که لهشرحش بوالففولان روزگار حمل برفضول خواجند کرد از شنیدن این معن لرزید و فرود ای برادر مان مرکز قسم کمن که مطلق گفته ا و در فاطر من نیست و این سخن بيحن سوم گلدمستنهاول

...

لائق غلامان تو نباشد و آن جوال مرگ تېمت کرده است انهی . از کار آن تبرکار برنشاء جوانی خلاف قسم نمود و بکمال خوابی از تیبغ

عبسی اجل از دارالعیش دنیا ناکم داه عدم پیمود سه مارا چه لازم است کم ذکر بری کنیم

مادا جہ لازم است کہ دکر بیری ہے گیرد خلا ز دستھن کا انتقام کا و شخصے دیگر کایۂ فنا د کرنبف البنیا دی کہ از بیان نامش لطافت برباد میرود

ر سے یہ ہیں۔ بحس طبالع بمضمون سے

ببار عظم جابى

نرمانه ديد جاسے بلبل بزاع

غبارش از ہوا بہ پرواز در آمر یعنی تا چند روز باعتبار ظاہری بر اذبت عالم قائم سندہ نخوت فرعونی درسسر می داشت و بارباب عزت کہ سررسنتہ خود داری وغیرت بفحالے

اذا تصبك خصاصتر فتجمل

تا آخر حیات از دست منی درمند بهت بر عداوت گماشت از انجاکه مصنمون حنرب المغلاه الدر المولی متحالدین المغلاه المولی متحقق است ایذا رسانی او بخلامان وسیلتنا جناب محالدین المعاد می متحقق است ایندا رسانی او بخلامان وسیلتنا جناب محالدین المعاد می محالته مناکه ا

عبدالقادر جیلانی رصی الله لقالے عنه و اس صناع ولا حرصنا من برکانس ناگوار مصنور اقد سس کردید و بلحهٔ شمخیر زمرا او د جناب سیف الله المسلول بمنتها سے ذات از بارگاه خلاوند مروح اخراج سنده در فرصت قلیل برارالانتقام رسید ایک

ے خانہ زنجیریس ہرستب یہی فریاد ہے جو بناہے ظلم کی سخر وہی برباد ہے

أن لايق گردن زدنی درحق اين بيچاره كم بجز توسل جناب سلطان الاولىبا

15

بهن سوم گذیستهاول

على جده وعليه الحية والمتنا بظاهر وسيله تدارد فننه عظيم بربا كردكه از روي ريات قابل سیاست است و قصه طلب اروزے خلاوند قدیم بتقریب عید ذی مجہ سنہ یهزار و دوصید و بست و شه بجری بجلیس سهساون یو تیار راقم از نیادی محل بمحلات جلوه افروز سند درال زمان بایر عجز نشان از خدمت دارونگی نیاز رفراز فرموده بود عرض کردم که زیاده از صدکس براے نذر حاضر اند آیا تا محاودت حصور حا خربات ند الم المعد ورود سواری فایر شوند استاعش با ندک تا سارشا د كردكه شا برنبابت ما نشسته نذر بگیرند جواب دا دم چرمقدور که فدوی سم متل سایر ملازمین منگ خوار و ملازم مسند است میگوند برین امرا قدم ناید فرود که در جاگیر حیدر آباد و باغات محد بور و سانگاره و نرچنایلی به تقریب عید و جنشن علاقه داران انجا به نیابت من نذر میگیرند پس شا را کدم جیز مانع <sub>ای</sub> معنی است بمبالغه ظلم بنود که بروند و بفراغت بگیرند مجول ایس ارشاد شنید جارنا جار بمودل الأمر خوخالادب بفاصله يك بالشن ازكنارة جسار بالشت رومسند بدو زانوے ادب تشسته نذرے برداشت و برتمال گشت مفسد مذكور خواست كردبي امرييش دستى خابد راقم اورا ازبس كارباز دشن فتنه گر مزلود ازیں حکت ہیجو سیج بر انتش عنقته می پیچید؛ و با کمال حارت ختم بول كباب برسشنهٔ عرق ارجهٔ نشوبر او می چكيد بريقين داستم كرفته برياً خوابد كرد وبر اعتماد كريم مطلق بآل بلاسسياه چيزے نشمرو، لبحد برخاست محلس سواری خاص رسید بکصدو بهشنناد و دو روبیه جمع سنده بود بحضور گذرانبدم بسرور خاطر پنجاه روپیه براقم و بک اشرفی که برادر صغیر که اذ عمد مستنشین ایس قدرعبدی او مقرد است عنایت کرده ادمشا د فرود

بهادعظسم جابى

که امروز مشقت عظیم بردهشتید بخان دوند و بتناول پردازند بمجرد رفتن فاکسار از کوکت اول و عنایات خداوندی آل فاک بسرآتش بجگر درخضور ترکیات می میروس را ترکت اول و عنایات خداوندی آل فاک بسرآتش بجگر درخضور ترکیات میروس را تر بر مسند فاص نذر گفت جونکه درال زمال التفات سرکار برال نابکار بود سخنش فی الجمله مقبول سند و تا چند بخاط ماند آگرج بحسن افلاق بیش را دستم اعاده نفر دود بهت دوسا معروف الود کی باشد و برکار جزئی بیشنز التفاسند

نی ماند بهذا سکوت فرود و الا سزاے آل گفتار بہیں بود کہ فی الحال اورا برندان باید فرستاد کر ملازمے را برمسندما دیدہ گوارہ بمودے و چرا اذال باز ندہشتے مجددا صدبا کس و اہل اہمام حا طربودند بر نشابل اذا بها دریا فت نشتد الحنیو فیما وفع سواے دومفری ناعا قبت اندلیش باز لب لباب آ بها شخصے بیدا شدہ است و از بوے سلام بہرم نلاد اگر چر سه

ہے نام کو وہ مردک بدکارمسلماں

به سنبت بعن اوصاف ذمیم کر از بهنگام نشوه نا در نها دس بے حیا متمکن است به بدنامی این عاجز پرداخت در لفن الامرمش به دولت کر براے ذوال افبالطالع کم ازال عناد داشت بینی خود تراشیره صبیح بر درش نمایال شده بود و لفل منهو است رسوائی خود ساخت سه

خدا در جهسا*ن گردنشس بسشکن*د که پیخش ز دنیا و دبی برکسند

این عاصی کم ازیں ہرستہ بہتان تا امروز عنداللہ بری است، بعون قادر مطلق در فرداے قیامت بھف محشر دہن کشاں خواہد رسبد، و در محکمہ اس دوز کم قانی احکم الحاکمین تعلیم اعدا خصوصًا احکم الحاکمین تعلیم اعدا خصوصًا

جهن سوم گذرشته دو ابن برسّه اشقتیا مستغانی خوابد گردید٬ این جغا کشیده می خواست که وت ایج سرگذشت خود بایدمسلوکی نا ایالان دوزگار کر بدمبیب در دست بدنای واذبهت نا معتدر می باستند تحریر کند لکن از بهنگام واقعه جانگاه جناب اوسنادی وقبلهگایی روح النَّد روحه الري كرمضمون سه

## بنرار خوليش يكي بيول بدر تخوابد بود

برال جناب بوا قعی همادق می آید بر قلعه راحت آباد خاط پورش الواع ریخ ولفکر سنده و خزار جمعیت و آرم بغارت دفیت قدرت ندارم که بغوج دلجعی و فرانت بدفع آل کوشم و باین کارکه از ایم جهات است نقش صحیفتهٔ دسرخایم، بارے در صمن تسطیرایس کتاب کرنحکم ولی نفین خود کر یارب با طول حیات و <sub>اعتلا</sub>ے درخا بيول ظل بها سابه فكن باد بقل آمده بحيزعبارت در آوردم برگاه اين بملهٔ معرفه بيايان رسيد بترقيم احوال بفيه منزل منوج كرديد . منا ميوارم كرمني وبسيوام مشده موضع الغام سشاه رحمت التدرحمة الشعلير است كراز اولاد حضرت شاه بهلول شطارى برادر خرد وخليعير ازجهار خلفائير حضرت مشاه محمر عنوث كواليارى قنس سره السامی بود مسبجد منگین و قبور اولا د میروح بصحن آن واقع گردیده و مکان خوش ففیا است ، لید مرضع مذکور تا لمایے است موسوم بَنُوْرُکُمُمْ کم از پرتشگور تعلق دار د میگویند که دوغ آنخ بهتر است چر مور در زبان اروی نجنی ألى أكمه ، بعد ورود ورانجا يه تحصيلاريك فرد شال مرخ عنايت سند.

تخلیرسسته دوم بففنله لقالم سنستم بسواری سکمساون اوقت بلندستدن ده گهری میخی روز متوجه گرم دوی مستده در شدت موارت بکمال مشقت اوقت عصب میزید

ببارعظم جابى د اخل او الله المورد ميل است كرديد اگر جر جناب خداوندى بفخواسے سه سفربود بجهال ماية سسرا فرادى

دلين روستن من آفتاب عالمكير

بهر نذع كه مناسب داسه غزا بود جلوه افروز شند، اما غزیا وریس منزل بسبب نا بهواری راه و قلن آب و کرشت سنگ و کربوه وین عوار من معنی صریت شریب السف فنطعة من العذاب متحقق كردير الغرض بمرابيان موكب ظفر قرين دربی سفرخیر ماک حظ ففول نلته دریا فتند و تمنایه گرما و مرمات در دلها فو نگزاشتندسه

بہ ہیچ چیز کت کی منود صابیب بهار دبیم و نکل دیدم و خزال دبیرم

د بیا ہے کہ عبور سواری خاص از انجا بظور امد نوکربز میگردد پیمر قوا اور دیر مختفر است ما بین شال ومشرق جندفانه و یک نالاب دارد . اگرم جنوبی است مثل س - تن کلم ما بین شال و مفرب است و مثل دید گذشته او الورشالی است بك تالاب و بركه ال كوبها تراوش بافنه جارى است ميدارد وأبش بنایت گرم و بخاصبت برمشیهور کر نخت آن معدن آبک است بمجوز استعال موزش بول بمرتبهٔ کمال عی متود درایجا گنبدے است که سبیدهٔ نوجوان ناکتخندا

د فن یا فنه مسماة بحافظه بی بی که صالحه و حافظ و قرآن شرایب بور و بیج بیت الله شرف عقبی حاصل منود العدوفاتش از سنب سوم تا چهلم چراغ آب برمرقدامو

می سوخت تقدس وعفن اس خاتون بمرتبه شنبدم که این صفحه به محریرش کفایت

يمن مئ گذستردوم

نخاله كرد قوله لتالئ يختص برحمته حن يشاء نسبت بهيات امروز مزل فى الجله آبادى ميدار د لكن از آخاز مًا فرودگاه بسبب عواص مرقوم كمال شكايت دست داد، درین مسافت بهید سنه جهار حیشد مختصر آب نابا ن شده و آس می بشدت نابش آخاب رو بحنشكي آورده البن جندال تبرين زارد با وصف أل بعلت نایابی آب ہجوم بنی افرع انسان چوں گمس برخمد وسننکر بود اگرچہ اکڑے از بمرابیان درین منزل دیخ سفر برد اختند خصوصًا را قم سطور بسبب دوری از متنور که حسالیکم بران وایمی و ترنیب اسداب توشک فانه کم براگسنده افتاده بود درنبتر بمكر اقامت نموده واحدے از فلامیان سسركار برائے بردشتن سامان مُذكور از باعث سرعت دوائل خلوندى متعبن نشده أكرجه آبنا موجود بودند كميكن مرومت امنائية روذگارمقنقنى ايل متنى كحجا اسنت كر دم كالسر دخل دا قم باشد باعانست پردازند، اگرفت، وا فترا برپا کلنن د احسان بآنها ست الذاع رئيخ ولغب برداشت وار شبهشتم تأ دوباس آن روز چند مزدور باجده ازط ف مؤد داست از مشفت عظیم نجات یافت و بناز جعیمتنول شد بعدا دلیناز بهجوم به نوایان و در پوزه گران که از بوس فقر بهرهٔ ندارد در صی مسجد محمی چدزیر و بیربالائے درسه آنقرر بریں فاکسار بظور آمرہ کم مقة ارال بعرض بيان بني آبد مستزاد برال باقسام بد زباني آبنا كرفتارشرم برین معنی که از را بهرا بتوق نواب بسترآدای اقامت سندیم و به خدمتگزاری ما روانه گردید ، و جنگام سواری مبلغ سه صد روبیر نظر با مانت واری و اعتبار تغطين توعود كهبهر فور بنناكش جاعة فقاركرده معاوتت خابئ جرا بالكاضطوتيا

می روی ، و پدر تو که بخدمت فقرا و نفع رسانی عالم اظر من المنس بود برنگ ابر

بحن سوم گلدسته دوم

جرا نام او پنهال می سازی مجول ایل مفعون شنیدم غریق بحرچرت کشتم و ازیں بہنان حربیح کہ عبادت از تحویل در است یا بگل شدہ باصناف تبریہ بيش آريم، و بعجز و ملايمت بفهماليش آنها بردختم، با ايس كف لسان آنها نشد

الحاصل سخفي طرفه لغور قابل شنبدن است كراين خاكسار باوجود عثم كار ومنت كرسليفه آل نبست و ازال اعراض كلي دارد ناحق برف ملامت سشروا عبرحال س كسان كه آرزومه خدمت دنيوى دستنه متحل آفات عيشوند او تعالي بحن توفيق

خدمت بندگان بایس عاصی نصیب فراید٬ و از مظالم دنیا وعقوبات عقبی در کنف

حایت خود دارد آبین- از جناب کریم کارسیاز براقم سرایا نیاز بزرگیه هبیب او صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم ومجوب على جده وعليه التحبية والثنا بهي التجاست

كه مع الجبر بعد فارع از جندا مور صرورى كه أيم آل ا دامه قرض جناب والد ما جدمغفور الماءاللة قره بالنور است كه باعول البعن احبل عناكم كم بشكل خرقه بوستال كو

تفوق بر قطاع الطربق ربودند بعل أيره بود ومسبكدوتنى ازسشش كدخنائي برادران و اطفال انشاءالله لغاله بحج بیت الله **و زیارت روصنه مقدس رسول**تر صلی انترعلیه واکم وصحبه وسلم بردازم و نا وسع امکان بجاروب کشی غبار آس

سستال فيف نشال سرمه ويده و دواه ورد ول نايم واخوض احرى الحلىلله ان الله بصير ما لعباد.

لامتيا و

ستایا بدرست آمده م از میمه ما یوسس انیاشنه درکیسهٔ دل ما پرسیم ال ا زنقد طرب بدل مایه حسارتهم مایوس نکردال من حیران ندم را

بعنموم كذمتهي

القعد بمحنت تام دومنزل رايك منزل دانسته شب وروز مستعد كرم روى بودم وبسبب دوانگی خیر و اسباب بخت و پز برطبن عادت پیش از نخت حضور كه بوقوع آمد در عرصه دو وسيم روز دو بار الغاق تناول سفد الحدلند ہفتم شنبر مذکور بمنزل دسسیدم' و بوقت عصر کہ از محل سرا برآمد گردیہ بکی الجامر لقائه ميمنت انتما عبخاب خداوندي جلامه حبشم حاصل بنودم و في المنور جاده بیماے منزل آینده سندم دریں جا بشالور ارمنی کار پر داز گورمنث ایجنٹ دوشالہ گگناری عنایت سشد۔

گلدسته سوم

بفضله تعالى ببفتم بعد نماز مشام بمنزل ترى منظم كرمسافت دوازه میل دادد بجلوسس نالکی زود مع برادر والا اخر برمیشنی منتعلها بجلومقریس قریب میکیاس سنب روین بحنشید و برای راحت خلایی کم بمت خداوندی مفرد برا ننت درانجا مقام گردید، دبیان کم بقدم لشکر ظفر پیکردر اید بشرح می آید، يرين شالى است دو تالاب و دوجيت مه و چندمكان دارد كارى بريان سمت واقع دوصد خانه و دو تالاپ دارد بیکے ازال کٹان ارسٹ موہوم بہواب تالاب أَبْكُورْ بِم بَال سوواق چند كلبه ويك تالاب دارد، أكرُ م نيز بآل مانب است ویک تالاب دارد ـ تری منگلم آنزا قرامنگم نیز گویند دید غربی است چند خانه و یک تالاب دارد دربی مقام بر تحقیلداریک فردستال مرخ عنابت كارسته جبارم

بفغنله تعالك بنايخ بنم بوقت باقى ماندن جهار كهرطى شب بسوارى بادبإ بعرم منزل نِتَوْدَکه با نزده مبل است متوجر جلوه آنی شند و لباس ابل ولایت در بدن میشند یعی قباے عوده در بر و رومال شال سفید کر بوش سبزداشت برمسر وموزه در پا جناب یع خداوندی دریس مفرجوں اوقت صبح لبواری اسب بردازد اکر بلیاس اہل والایت زیب آور میشود کر بیماً که بزیر قدم آوسن برق سنتاب در آمر به بیان می آبید- والکنده پور برگنه شالی است کرچند فانه و دویتم دار دو شطر بخی خب درا بخا تبار میشود - دربی مقام مفره بزرك است كه اوب بدمووف معروف شده يخصبيادار ابنجا تا منزل بمرا وبود ولعدورود عنایت فردِ شال گلناری سرفرازی یافت. قرمگم که بَرْنْجَنگُرهٔ شَهْراست بهراز پائین قلعه مبكزرد وببنگام جاكرواران آبادى در الحال رو بويرانى بناده درقبم جاكبراحدطا مرفان بهادر بود و بعدانتقال شارالبه تا بهار بطن بحسن نیت آبها جاری ما ندولس از رهلت محرمعبيفان كرمخا طبيمح حسين خان بها درطا هزاو دبصبطى كمبنى درآ مده اكنول بشام لبسراو كرحم غأر نا دارد وبراح حفور تخطا بصفدر جنگ فتخ ومحزز كرديد بيزيد وريد دمخاس ورعومن الكر تقرر بإفنة جناب خداوندى ازراه عزت بحشى وكمال التجابيش كه دريب سفر بمرابي رکاب دارد بیاس قدامت و دولت خوایی اسلاف و لحاظ سبحبهٔ رصنیهٔ آبها بوفت بلند سندن جہار گھڑی روز با چند طازم ورانجا فرود آمدہ خاصہ سبح تناول فراڈ مث دالیه بعن تبرک که از بنگام اجداد او موجود بود بدیر حضور نمود و نذر دست از طرف خود ومستورات خانه گذرانید و خلعت و دو شاله بجناب رئیس ما و

Ranjangudidurgam CY

Valikondapuram 1

بحن سيوم كندسته ينجيم لزاب عظیم جا د بها در رسامنید، و بوقت یافی ماندن دو گری روز خو د بردلت برکوب بهاں سواری بسر منزل فائز گردید دیرا ہ دیسے واقع شد موسوم بگیرنور کستصل شاهراه برکنارها ند و جدول صحرانی ازان می گذر و تلور شالی است که رود مختصران ان جاری است . در دیرات مركور فانها تليل است بدا بقيدعدو نيرواخت ، در بين موتع درمت باغات نتمرنگر ددیهات مسجر محری از منیر جنگ عزل گشته برترن الملك مغوض كرويد وازيشك وحفور بعنايت غلعت بشاني منهره وارور م جنسان شرف وانتخاری یا نت، تحصیلدار اینجاجیرهٔ مهنایی بود دار و بودمی نتبر کر که ااین مقام بمراه نشکر ما ند تهان بهتابی بوید دار مرحمت شد

بفضله تعالي بتاريخ وبهم لبدنا زفجر بسوارى مرقوم بعزم منزل الإلإآ كردى أوركه تبلريور مشهور دنيام اين اختلاف است و مها لنت مرونیم سیل دارو بوتت بلند شدن منج گفری روز دافل شد، درمات

كم يجدونو لان اسب صبارفتار در آير كمةب ى شود يل تور مشرق دويه است چنر كليه وك الاب وحيشمه أب دارد. ونكور ديد مختراست ما بین مشرق و شال یک بیشمه آب دارد موسوم بررک تحقیم کنایم دید مختصر

است بجانب مركور درانجا جيشمة أبيت موسوم مكنه ببلول فان بكروى أوز ينزسمت مزيور والتع يك تا لاب وسيشدوار و ونبرصحالي وارى است ميكويند

كه استعال آب آنجاموجب ضرراست به بهي اندليشه جناب فداوندي يلكه في الجله

جِمن سيوم أكلدسته ينجيم براراعظمايي 110. صاحب مقدوران منزل گذشته بحسب ضرورت سبو ومنتک وابریق براز آب بمراه آور دند غرض صحراتيست با وحشت كربية انست نمي وارو ازس مقام تا چیك یك باز کومت كلكو ور داهل ا عاده نموو - در به من جاخررسید كيسيدى الماس فاجرسائ قديم سركار لذاب جنت أرام كاه مخاطب بجاويد خان كراز عارصه يبين وبعده بازار تى ديتهر نگر مريض كشت بود دى روز بيخ زنرگى او منقطع گر ديد دبيايتن حوار فداوند ان قديم خو دبر بسترفاك فوابير بيون اين رد داد تجفور ميلار وحفور قدسب رسير بياس قدامت ونهك علاني او طالِ خاطِر شد - نامبرده در سمينسان خود عرت يافته ودرعهدرباست حضرت لذاب رحمت مآب مخاطب بتاج الدوكه اعتبار عِمْكَ كَتْ بِهِ مِهِ اكْثر خِدُ مات جزوى مثل داروعكى با ورجى فانه فاص وميوه خان ومنبول خان و دواخان و شلور خانه وطلسل خاص وببل خانه اسسبان وجيد قطعها غ بمجد البرباغ وعظيمهاغ والنجيراغ وغيرتم محيط مشده بود سجسب حوصله خویش سربراه می نمود و ملجا ظرمنصب اصلی خود ما برکس باخلان پیش می آید و با هر ذی عزت کار ندادب می شد داگرایس شعر میرزا محدا فضل سرخش که امبربارگاه عالمگیری وصاحب طبع ومر وظرلیف بو و در حق چنیں کس استعال کنند زیبا است ہے ناتص افزوں بودیقدر از کامل بين است زمر د تيمت خوا مه سرا نه هرمیش بریدهٔ که بزعم باطل خود امرده شخص پندارو و در زمر هم كاللك سنسارد وباابل عزت مقالبه تايد زنهار استحفاق اي معنى ندارد

يمن بيوم گذمة مشتم ، بناب سنبنشاد گوبر فروشان بنی حضرت کیم نظامی گنجوی قدس سرهٔ الزگ می مزاید ہے بذانجيرشدنام هرميوه مه شل زبداست بربیدهٔ بفضله تفالي بباروهم شريف بيدا دائے نازصي برسوارى بذكور بمنزل آ چانوز كه بآسور ربال زداست و فاصله بازده وتيم ميل دار د بوتت بنج گری روز زیب بخش گر دیر - و بهاتے که بترک تا زمارزان مِيش درآ مربيان مي آيد، پيياك ديبي است كه گذر گاه آن سشهالي است دآبا دی ایسوے مشرق مرکلبه وغانه وسد دکان دیک الاب دارد سایه درنقال دری سرجهار منزل بریگ عنقااست یا تتحقیص دری ده برد و جانب درخت مغیلا نست کربرفرش فاک فار إیش درجن پیاود پایان حکم نیشتری دار د شعر نا صرعلی سرندی که متخب شرائے عصر بودارا وال اس سرزمين مطابقت نام پرر و م قدم آ بسته ذلے گرم طلب ورر ،عشق فارِنْناک دری بادیه نشتر اِشر لمیاک دیر مختصر شالی است تالایے دارد ورو دے جار کیے۔ يرجى ينز شل إوست رودے ازال مى گذر دك موسوم است. ی کروازرا و

چمن يوم كارسته عقم بهاراعظمهايي ور دا میل به محمد و پشر دسسیده از دیار ملحی می شود - آنچالوژ بم سجا نب ندكورواتع صدمكان ويك الاب وحيثمة آب دارد نسبت اغتصار بجند ويه مذكور لبسب قلت مكانات وآباد ليست مذياعتبا رطول وعرض الكرم

طوی دعرلیق است. - اما زراعت تلیل می شود و صحرائے ہے ترکیب كككر درب جا بها زمت مشرف شر.

ov &

بفضله تعالے بشب دواز دسم قریب نصف اللیل بسواری عاری ركوب وزموده با عارى ويكروس بودج وطوئ معولى بوقت دوياس وینج گھڑی شب بنزل و کُندور پیچھ که نَه میل است نزول اجلال فرمود

ودريشب مهتاب به مديران وسيع يولان فيلان كوه شكوه وصدا م جرس آنها كيفيت ى نمو وكه دري سفر خيرا تركك اي لطف سايال نشده تامقام

كُولُكًا وكار مى كرواز ماب مهتاب فرش مهتا يى به نظرى آمركه از حس نيت ونونین خیرلی نعت ما بیاا ندارش گسترده ازر از معابینٔ این طال شعر فرووسس آرامگاه محد نناه مرابته بزبان رسید سے

جمال را وربرامننب نقرئی طاس است بزراری زمین تا اسال یک قطعهٔ الهاس است بنداری

دیها نے که آل شب برفتاریلال گردون شان در آمر برنجیرندی خامه می آید - تمیوانوژ شالی است بنجاه خانه و دو دو کان و مالاب و حیثمه

يمن ييم كدسة سنتم

آب دِمن طف دارد. تراكم اشجار صحوانی ورا نجا بیشه تزیران و كمینگه و وزدان د در ی متود رالی قبل از بست سال برد د صفت دران بیراسه ایداکناد بود بول ضبط ونسق انگریز لعمل آمد ابن صح لیے یُرا شوب صورت امن ما دنت معهداتا حال مساورين بوفت شب خصوصًا شب تارسفراتنا ني توند د نقافلہ جا دو پہائی می نمایند اکنوں بعون السرتفائے بطفیل ورو درس ما بینیں منازل خطرناک حکم آیا دی بیداکرد و بیج کس از وزود شیر اک منی دار در تربیشر هم با ل سو واقع یک تالاب وحیثمه وجیل کلبه وارد. دُكُنْدُونْهِ يَنْجُمْهِ نِيزِ دَراْل هِا نب است ونسبت بهرو وديه اخيراً إد دو نالاب وكيتمهائ أب وسرائ متدروارو

بفضله تعليك بشدب سيزويم يعد فزاغ نِما زُعثًا بمنزل رَرُون بُيلُورْ رُ که مسافت سیزده میل دار د بو فنت دویهرد بینج گفری شب بسواری عاری بأستنگى دخرام حلوه فرما شد و درال جاما شب جهار دسم مقام فرمود . درین منزل مخاطرة تثير مستولى است لهذا مرفرد سے از نشکريان ازيں راه مولناک

به بنیت مجموعی درگذشت چنانکه حسب الحکم حصور بوقت سد یاس ردز بری معنی منادی ہم شدہ لودر و بہانے کر رونق افروزی ازاں بظهوراً مد يه تسطير مي أيدر يا تدور ويد مخصر است كرينكام گذرجانب مورب مانرة الاب

دارد. تراکم اشجار نبندت است و میں مفام محل خطر کو فور بہنگام سواری

۱۳۲۲ چنسيوم گلدسستششم بهاراعظماني بہشرق می ما ندو مثل دیہ مرکوراست ورودے ازاں می گذرووار کیجی گیاور مشهدر مردور نبرسمت مربور است تالاب كلاب وجبل ظانه و دو دو كان وسرچشه دیک منطف دارد. ولیوزغربیست وباخاعسد قریم ترتيب يذير فته كيصدو ببيت فانذ دبك دوكان وتالاب و دوحشمه آب ميدارو ، وجو سازا ، جا جا رايت موسوم بكرة أنم بنتكاميك را قم سطور ببب بنر مسطور رسيد عجب سيروتما شائ باكيفيت ديدكه عكس بدر درآب بر تگے علو ہ می کرد کر از چہار طرف زرگر تفاب زنجیر بندی طلا پر داختہ و نا فرش ریگ بکناره اش بلاتصنع که بفرش مهتا بی نقر تی اَ راسته عبورسکهها وبسس وبنائى واسيان وكثرت خلائق وصرائ ياولج في وموس اينها طرفه منظامه وعجب لطافته ميراشت كدبشرح راست منى أبد وتعلق از ويدن وارد بخصوصًا وصعت آمرسوارى خاص با حلمت كثيرو فرام انبيال فلك نظيرفارج ازازازه متحرير خو و برولت باچندابل عارى و مود فيني كعقب سوارى مبارك بودند يباله المئے جائے مى كشيدند وبرائے و فح برووت كه آن شب غلبدداشت بنقل انگرمى بردا فتند بهوس تا شا ہے اختیار وامن ول می کشبیر ورخصت بر خاستن نمی واد۔ ازانجا کہ مشکرِ خواب برمن نا توال حله آور ده بوزاب مقابله ازال نیا ورده عنان عزیت بنزل گاه نا نتم زیراکه زیاده از یک پاسی شب عادت بیداری ندارم اد تعالے بیاس شک دنده واران محرمسرادقات قدس دل بدار نفیب كناووار خواب غفلت وآفات دنیا ولم بیعلی بها محفظ و ا ما ن خود وارو آبين بإار حم الراحين - تروق نيلور دبيست قى است بعهد رياست

بمهارا سنعظم حابي 110 يتمن ميوم أكدمسة بشتم واب جنت آرامگاه برائ مصارف حرمين شريفيس زادها الدشرفاو تعظا برطراتي جاگیرمقرر لود بچونکه و اب مرهم برمسنداو نشست محاصل جاگیریدکو ر بصرف فاص درآور وشايد آنراخ في زايد تصور مؤو وروانگي جاز كه بحين بناب مطے بسوے سجاز بھل می آ مرمو تو ف فرمود ، ہزاراں رحمت برروان جناب بؤاب دحمت مآید ما یا دجود عدم حکومت ملک بخد میت آل مالی مقام تا دست امکان می پر داخت و چیزے براے مخارج مال ببال ادما ى ماخت بهمت دالا بهمت رئيس زمان مامستدرا يرمعني شده است كرسفينه باتا فله عجاج ونرويان كعبرروانه كندوام فدور بحان متست بحد متلذاری تطحا وطیب بیر دار د جزا بخش حقیقی در دلید و سے این امور ك سنبندًا وبنداور بك زيب عالمكرور زبان خود نردا في برائع وخول وركعة الدفرستاوه، د البداران واب محرعلی دالاجاه در زمان خود نز دباف تیا رکر ده با مرایا د تحف کیشرو روامه تر مین ما خن . و اب اعظم جاه نيز بجال عقيدت نروه ن بمرونت ميدصيغة النوشاپ والاور وارالا ارم فام خودتیاد کنا نیدند سه مردوران ناارته می دیکال طهارت می بودند ومرکز و نواب اعظها میرا ديدن آل نزوبان ى دند دلهارت موصوكر ده با دب تام ادرا طاحظه ي مُودند. درتياري أي نر دبان قریب ده مزادر دبیه حرف شد و براد مزدبان برا یائے بسیار و نقد عبس برائے شریب دا دماً و منه دائم و علماء و نفراة و مفتیاً ن و دونین و مکرین حریمین شریفیین دا دها التر حراً وتعظياً فرستادند وبراي برايا مع برايا برائه محدعلى بوشا ومصر زياده ازمفتا ومزار ددبية حرحت تعدولته اين برائت بيمرات عامد ميلية بسبيار قريب بست بزار دوبير فرسستا دند دنیز برائے مسجد در دمنت بنوی صلی المرسلیده کم در نقان تناویل دشمد عار سال کر زیر الزم بر تیاری سلم دارسال بدایا در میلغ خیرات زاید از یک لک رویسی صرف شدر از اب اعظها، اي تروان را بعدا زوج عار ناگور تيار كرده تاريخ ۱۹ وي الجر منتا الره برجها زيمي از منا، مراس مواد کنانیدند- بها دیزکور تباریخ در و مساس کلده می دارندراس لنگربرداست دوازیمی تشد. میران مدراس لنگربرداست دوازیمی شد- بهراه نرد این شریف حاجی ها فیظر حن صاحب و حاجی سببر عبد الفادر خان معاصب و المَاالدَيْنَ فَان مَا حب مَع قرزند سَبَى لِيهِ حاجى عرين روان شدند جهان الركاء بربي رسيد واب ا جنسيوم گلدسته ننهم

حسنات طول عمر باتر قی در جات عطاکند و بترجم و خلائق پروری نام منور ادچو ن نزاعظم روشن دارد تفصیل آبا دی منزل اینکه زیاده از دو صد مکان و بست دوکان و دو در دو تا لاب و دو قطعه باغ و یک بکبهٔ فقر و عاشود خان د بخان بات کثیر دارد و بعدنزول درین جا مجد حبیب الله فررند محد عنایت الله مرحم منولی مسحبه محری که مرد مقدس بود، و درین زبان منایت الله مرحم منولی مسحبه محری که مرد مقدس بود، و درین زبان اشال آن بزگوار بچوکیمیاست بعطائے ضرمت مود و تی و فرد شال سفیر رخصت فرمود و به یا لیگا ران منزل بعنایت و ستار چودهری مدم رائی مرفرد و سرباند منود.

Contract of the second of the

بفضاء تعالى بخاره مم ليد فراع نها زعصر بحبوس سكه ساون طلائي المختام مقررى بمنزل كليب كه ينج و نيم مبيل قريب سند كلوى شب نزول نيا بوقت منو بدا مان رو و بنيارس جاوه نها ركت رو ، بعدا وائه صلواة بروسنی مشعلها نهضت و مو و آتش بازان تعلقه برعایت شب برات هماه سواری فال القید ما شید ما شده الله المنازل تعلقه برعایت شب برات هماه سواری فال القید ما شید منازل النازل تعلقه برعایت شب برات هماه سواری فال القید ما شید منازل المنازل تعلقه برعایت شب برات بهماه مواری فال نزدان و رمی تعدال المار منازل المنازل المنازل و منازل المنازل المنزل المنازل المنازل المنازل المنازل المنازل المنازل المنازل المنزل المنازل المناز

سنه اليسلم شريف براج شد وفقيرها حب أن راخ يدكر دند وبردند

يتن موم كدر ترديم

ایش اِدی می موختند، بولئے درجیتم نلک میل طائی میکشید و سرکشی درختان انارمگل ریزی تا پیلویرخ میرسیدر ما بتاب کیفیت گل فرشیر

مینود، درونی سواری درال دم برشبه گشت نوشهال گوی سیفت می داد اذ آ فاز سوادی تامنزل بینی قریه براه گذر نیا مره مگر بیب دراست دیه

اليم يور و شُرْوَالوَرْ و مَا رَبِيكُورُ ما مذه، وتالاب ديه اول بجانب مغرب داقع تْدە دورشارع عام سطيرود حايل گرديره سي كلنار دويم كوريار كدرود عقيم

است دینی بهیشد خشاک میه ندلیکن در ایام برشکال تا پیند مرت سیلان مینها پر ازا نجادورا واست یکی ازطرف شال بسوئے مردایس می رود و در بگراز

سمتِ مغرب ملکه ما بل بجانب ارکاط، سیوم بینار از نندی درگ که متعلقه بالأكهاط است مي أبر كليثم ديبي است ما بين مغرب وشمال كدجهل غالنا ويك دوكان ويك تالاب وستدييتمة آب دارد وليدنزول فاتحة

معولی شب برات دختم مصحف شریف وحص حصین و دلایل الخرات بعلاً مر و خوامد کان ان چرکس از جلسائے حضور مید و ندر، معید فراغ آن محلس طفاً مرتب گشت وتقسیم تیرین بحفار محفل تعبل اً مروا فرونتگی آتش إزی کم

دري شب رسم عالمكيرشده على الحفوس مرولت سرام امرااز جلم ابم مهات است أن بم يو قوع أرر

بغضله تنائی بستب شانزوس بوقت یک پاس دیک گوی ش

بهاراعظمهاي

سواری مذکور سروشنا کی بلال ومشعلها و ماستاب بعزم منزل بشملایدی که یاز ده میل است بوقت دویاس و رخی گردی شب تبلی افروزگر و بد، ويها تى بر بكذر دراً مد بقيد قلم مى آيد أميل يف ديه مخصر شرقى است نالاب خور دوحيتمهُ آب دارد التَّتِي يَكْ عزى است مثل آن الكَّ لَيْ يَكْ نيز بال سواست، دوسینمهٔ آب میدار د، کمیننموژ شرقی است حینمهٔ سنگ بسته و تالاب و پنجاه فاند دار و راز بگور و بد مخصراست بهال جانب یک نالاب وحيثمة آب دار د، كُنُورْ ينجير مم بآن طرف است يكصدوسبيزوه فانه و وحشمهٔ سنگ بست دنالاب ومناطف وارد، آیتور نیز سمت مرکوراست صدكلبه ويك سراجيتمه سنك بست عالى شان ومنرطف واروء كيفاكييني "الكاب كلان وجيشهائ متعدد وسه كوه دارد، دري جانب ببروو طرف رنجير بندى كو بهااست اگرجه فرو و گاه بهين جا تقرريا فته بو دچه نكهايهٔ

ورختان و وسعت میدان قلیل است برائے راحت لشکر بان موضع التنديورك بفاصلة قرب ازان است تشكيظ وانزوز وآمد ورب ويدزياده از صرکلبه وخانه وچبل و و کان و بیک سید سنگین که صحنش نهایت و سبع و بناكروهٔ خیرالدین خان غوری است. و بهردان ا حاطه گذید مشار اله و چند فبورسلهين وانع كرويده وبفاصلة قرب ازال كورستان است خصوممًا

چېوتره مرزا دليل خان دران است كه خان مذكوبهمرايي راجه تي سنگ در مقابلة بواب سعادت الشرفان بها ورمروم مقتول كرويد، از حضور درين جا بتحصيدلداد ازعنايت تهان مهتائي طلا تى عُرِّت تخبشى شد،

چمنسیوم اگدسته یا زویم دوز

بفعنله تعالى بشب بمفديم قريب يك ياس سوادى مرقدم باجلومهوى بردشنى مشعلها بنصف الليل واغل منزل كفيرت كفيه عرف ينيجي إزوين

است گردید برنگذرت دیر مختفرکه موسوم مکیوکی ، و آنوژ و کولی بود درآمد ا وال طرق این منزل چه بیان کنم که زنجیره بنری جبال د باکتر جا تراکم اشجار

بودكه از طاحفا أن طبیعت وستشناك میگردید جیای صحرائی سراسرایک

بسبب ديراني بيشه شيران وكمينكاه دزدان شده است، دري ولا بضبط دنن انگریز بشکاریان تاکید معلی آمده که برکس بانگ را بقتل رساید وه بون انعام

ادست وبركه بشیر بچگال بر استر خون غلطا مذینج ایون سلوک درجلدوی

كام او، لهذا بردا درمستقد اینمعنی است كه یول سك بشكار اوپرداز دوطیمهٔ مقصود حاصل ساز داگرچ ازین کار نیایان قلت شیران شده باین محافظرکه

م بربشیه گال مرکه فالی است ؛ شاید که بلنگ خفته باشد

ورقديم الايام مقام مرقوم نهايت آبا دى واشت ومنجله بسنده سيركار سركارى بود قرادواده كؤاب دوالفقار بهادر مفرت جنك ودرقيف كومت

راج تى سنگھ نود كرعد كى و دلاورى او صرب المثل آفاق شد ، و بجرأت

وهمت بدمقا بلالواب سعادت الشرخان بها ودمردوم صوبه وارك كرنابك أن قدر بردا خمة كه عنقريب فتح ما مراز انجاكه دين متين ليون قادر برحق و

Kappai CT Attiyur CT Kilmalai CY

يهن سوم كرستنانيم

بهاراعظم جاءى ناصبطلق قوى است وسعاوت وظفر نصيب اسلام بجله مبارزان لواب مدوح بفرب صمصام خون أشام بدار البوار شتا فت و بحول وقوت ميين متعال رئيس موصوف بتسخيرش تصرت كال يا فنت، وربي مقام يك فلعُه زين ووز كرسم اطاط دار و بنام تضرت كراه "شهرت يذير فنت ميد لواب معلى برعايت خطاب خودنام روساخت والحاق ازان سبست كوهكر دول سكو واست كه برسري قلد محكم مرتب شده ، و بنام عليجده است تهارگرفتر كي كتن گؤه ، دويم رآج گرده اسیوم شاباش میکری، جهارم کرب گرده اینجم باندرگره هکرال امتیاز بربها در گرم سنای ساخته اندر شعنتم چین گرد مدر سفتم چنبا رکوه اندرون قلعه مساهد خصوصًا مسيدي بناكروه لواب مروح درنها يت صفوت است ك كو با قطعُ خشنوليس بنظمى آيد، وعارات عاليشان است كم دو بخرا بي و ا نهدام آوروه كمك نام ونشان تعفى باتى نما نده ويزبان صال ابي رباعى ادا مؤده ے مخبل کہ خونش را ہاکو می گفت

بإظل سخن كيشم وابرومي كفت برکنگرهٔ سراش دی فاخت بنشسته می گفت که کوکو کو کو

بالفعل عارت مفت طبقه كه سيركا وراجه مقنول بود بشكست در يخت باقى است وموسوم سيئت كمصررة تاكبا احوالش بريكارم كة قلد وبرانه محف شده، دبسبب انبوسی است بارصح انی راه آدو شد مسد و دکر دیده، وصورت ويران أك أبا وى ج بيان كنم كربجائة بزار إمكان دوخانداب اسلام وقريب بحن يوم كارسته إزوته

بنجاه فانهٔ مهنود باشد، آب و بهوایش از سالهائه دراز سخیراست، داستعال آب مورث مرض طحال و شکم کانی و مهزال بدن و تپ شرید و نا توانی است منگرآب تا لاب و لذاب گذاری الجمله بهتر، اکثر مزارات مردان خداست، که بیشتری ازان بنزاکم درختان و خارستان نهال شده و چندی چون نشش بر آب می گردید و منگر فیصی ازان با که مشتهر و موجو داست بفهرست تحریی آید

## حضرت ما فظاهبين ادرى

تدس سرهٔ الزی مجرا مجد حضرت والدهٔ ما جرهٔ راقم سطور بدظها العالی ورعصر خود و دری بود مها حب محال که ظاهر ش بنهایت تشرع وصلاح آراسته دباطنش بتقدس و وینداری بیراسته، در قرات قرآن مجید عنونهٔ اعجبارِ وافدی مجاره ی داشت، مرکله ه واودی مجاره ی داشت، مرکله ه واودی مجاره ی داشت، مرکله ه نواب آصف جاه منفرت مآب وزیر وکهن وار و این سرزین شد بجوش اعتفاد مجلا قاتش پر داخت و مهت نواست، قصد کوتاه آنجاب در عنفوان ستباب مزفهٔ خلافت از محفرت شاه مصطفی قادری خوامرزادهٔ عنفوان ستباب مزفهٔ خلافت از محفرت شاه مصطفی قادری خوامرزادهٔ محفرت به پوست پر دریان محد درس قدس سدته به پوست پر و مفدیم ما هم مرحم محتم می میرون حصار مجلوت فاک خوامید سند به ای می در و مفدیم ما هم مرحم محتم بینا نیخ ناریخ دفاتش مشعرای معنی است سه بینا می ناریخ دفاتش مشعرای معنی است سه

اذكرم مصطفط بجنت برو

گر دوییش گنبد شریف او میدا کی است فراخ و با رو نن و چید درخت نیز می دارد و مصنونِ این بهت جذاب با بائے عاشعا علیه الرحمة والرصوان سراک

مادق می آید سے

بهاداعظمابى

چنال نا در افتا و در روضهٔ کی ادی وی طبعتر سرد

که در لا جوروی طبق سیضه

اندرون قلد قبروالدهٔ آنجاب وگنبدوالا وكه سيدعالى فاندان ومروصالح بود موسوم به يد محد ومقرهٔ اليست كه بنام نا صرولى شنهرت يذيرفته جدولي مقح بمقاتله كفارير واخت و بجها واكبر بمصداق آية فخير والله يويد بنصره

به الله كفاريد واخت و بجها واكبر بمصداق آید مخیمهٔ والله يويد بنصره من من يشايم " تا نيد وين متين ساخت، بيرون قلعه گذيد سبدى عبر حسين الم مر دهبشي يو د و متصف به بزرگي ظاهر و باطن ، هرگاه نضل اللي شارل حال

شودا دنی را بخصب اعلی میرساند، که خود ورمی منزیل خرمید به- د الث فضل الله الله مین بیشاء "خوش گفت کسی که گفت سی

ابجدعتن بیاموز دمگوازاب و جر کامدرین را ه مراتب سجسب بافته اند

کاندری راه مراتب مجسب یافته اند بفاصل یک دومیل از حص جانب بایش مرقد فتحن علی صاحب کشخصی بود کدادر جال الله صاحب کشف و کرایات و خرق عا دات ، قبل از دخو ل با با دی متصل آن تربتی است که بنام رتب بی شهره دارد، ناها ل کرامت وفیض ادایی قدر جاری است که برکس مجسن اعتقا دار مزار دمت باراد استی او کند برحم موصل الی المطلوب فوراً فائیز مقصود ممیگردد انهی احوالم خود به دلت صبی بسواری اسب بگلگشت شهر عنان عزبیت یافت وقریب شام راج چنجی قدیم که آن را میگیری نیزگویند از اولاد نروب سنگه عم راج بذکورستی کمتورنای سنگه که از قوم را چیوت جوانی است نوخیزوخ شرخ برائے ملاز مت عاضر شده با دائے نذ ربید داخت ، و بعطائے خلعت مهمالی کارچوبی بوٹہ دار و دوشاله گلناری ار حضور قامت خود آراست، ہا ں روز از ار ناجل و سنت وانا و رای مجند اری بالیگاری دیے و کم که ور منزل گذشتہ مبلازمت شرف اند وزشده لجود از پیش گا و مراحم فداوندی بنایت خلعت کارچ بی بوٹ دار و فردشال گلناری سرفرازی یا دفت۔

محكدث تنه دوارديم

بفضد تما بی بین بشدیم بوقت کمیاس و دوگری به اری مسطور برا طوس فرموده بمنزل بینی بی که پا نزده میل است قریب سه پاس شب محل اقامت آراست بجروخو و از منزل گذشتنه چاولری میلجری است دیبات که گرزرگاه در آمرم قوم می شود و نتج پیشه شرقی است جشمکال ورد و مختصر و مکان فقر و منزف و سی فاید و یک دوکان دارد - کنگنم دیر مختصر و به است تالاب و کوه قریب داه می دار د کورآ آمندوی بیزشل ادست چشمه و منزف بران مستر اد شده - بیسی پیشی نیایی شمال دمخرب است دو مسجد و عیرگاه و سیم صدو بسیت فاید و جهل دد که و چهار جیشی بیشی میران میدان میدان میداد دو بران میداد در زمان مرا بی به را میدانشر فان بها در جاگیرمقرر شد، و بود استال بهمن سيوم كلدسته سينزويم

بهاراعظم جابى مشاراليه صبطگرديد، جاعه دار علاقة مسربهيد ارآ غاز سرحد تا اينجابمراه ركاب بود، لبذا ببنابت تهان مهتا بي طلائي بوش وار ووستنار چيدندري مشرخ مربراتی سرفزار ومفتز فرمو د \_

يفنله تعالى بشب لززوم بوقت بشت ساعت وه دقيقه لسوامى مزلور ركوب منوده بمنزل آرنی كه جهارده ميل است وببنگام دواز وه ساعت فيني بالارون افزود - برائ رأحت خلائق كه صرف بهمت خاص بران است یک روزه مقام فرموه حین طوه ا فروزی دو دب بنظرمنور وركدشت يكيه، إندراون ويعزى است كجبل فان وحيشم أب وارو دویم ویناکمنگلم شرقی است فیابین مروو قریر رودے میگذرو نشی فانه و دو دو کان و چهارتا لاب وسته حیتمهٔ آب و یک مکان فقیر دارد . آگی تا مست مختصراً با وشائی که از قدیم الا یام جاگیر رنار داراست با لفعل راج ترمل راد کار فرمانی آنجامیدارد و در نگر که موضع است برکنا در و و آنجها

سکونت اختیارکرده - تعضیل آبا دی اینکه دوسی و درگاه مفت سشهید و بنج مكية فقراء وبينج مزار خانه وصد دوكان وده حبثمة آب ودومالاب وقلعه وارد و مكيصدوسي ويه ازا ل متعلق است ومحاصلش سالامه شخيبنًا لك روبید باشد و چیزے بیشکش و محصول سایر بکمپنی می ر سد، را جه مذکور

قریب شام حافیر بارگاه خلاوندی شده بادلیته یاز وه اشرفی نزرمرداخت

يتمن سيم الكندسته ميزي

دلعطلة عطرد كلاب وبإندان برست خاص دراماتل واقران عرتت واعتبار نهایان حاصل ساخت ،اگرچه تهوّر و دلیری داجگان مشهور

عالم لكن مركاه بخفور بارياب مجرى شد با وجود صباحت ماحت زنكش يروان مود وي تخلف بشكل روباه نا توان بيش شيرز مان بود از طاحظهي

صورت شعر جناب سعدی شیرازی منا سب حال انتا د ب

گرمه تنبراست درگرنتن موسش ليك موش است درمصاف يلنگ

غرض ارزعب رئيس ماطاقت جواب بروطاق شدا ونقد بمست ہے یات اوکیل راج مذکور کہ درصحبت اہل اسلام تربیت یا فتہ است مِعنْو ن صرط لِمثل بران تني بر ندو مريدان مي به انتدا بهرمفدمه كارشاد حفور می شد درع من جواب تا برد آ فائے خود میکرد والا ایں مصرع مصدق مقال اوبور ہے

يول گنگ نواب ديده زنقر بيعا بزاست

روزوديم مم قريب استوا حاضر دولت مراشده ظعت جالدارمهما بي ا مخاب د دو شاله گناری مجفور و خلعت دیگر بصاحبزاده ٔ بلندیانگاه كذرا نبد المصوريف كبور بغايت قلعت جرات متنابي طلائي با کخواب سرخ جاندار و دو شاله گذاری با یک راس اسپ نبله مع زین و سامان زرووری ویا ندان وعطرو گلاب در هجنسان ع وانتخارے حاصل تمودا واز حفور قدرسيد بعطائ فلعت جالدار نفرني كنكاجمني د كمحواب عوده و بإ زران مع لوازم عربت برعزت افر و د منيا فت بهنددامه جن سبوم كرسته سبزرتم

بهاراعظم جازى بالكف كه باصطلاح منود سسيد إنامند مرحمت گرويد و ورجلدو س ای مراحم کداز عهدر باست نواب جنت آرامگاه تارهان نواب رحمت مَّب رحها الله تعالي تدرا فر الش مرتبه و تفاخر با سلاف اونشده بو د ب کریه بهر دو حضور انذر کد را نیده خواست که به مقابل برعنایت ندر على كذراند، خود برولت بمقتضائ ترجم معاف فرموو، زيراكهمت والانهمت امیرخلاتی په در ما مصروف این معنی است که هر کیے ازاقای وا دا بی خواه موانق با شدخواه مخالف از فیص خو د بهره باب شود وانظر مرکارخاط احدے بارنگرود، غرض مشارالید بعیریک ساعت حسب الحکم را ہی شد ، از روز خروج نوے کہ فراہمی اسباب تشکر با ہٹمام کلکٹران ورہر منزل بعل مى آمد، ہم جياں راج مرقوم بدرستى وخو بي نا دوروز سبرحد نوش سررایه داخت، باروزمسر کلک کلطرده یم چوراز ملازمتِ حضورمبره اندوز شدر موافق معول عطروباين وغيره مرحمت كمرويدر وازبا ورجي خانة توده بفت فان بفرودگا ه اور سيد، ناكاه بوقت نما زعم كرد با دسينا ل زور وشور ازجانب شال برخاست كداز كترت غبار بمؤنه تشب ويحوريل مقدمه نفخ صور بنظرة مدر ورآب حال بعض فيمها ينائك شتر سبرصد بأبناك مری در رقعی و طرب می آید رقصال شد و ایجو تعفی مشاریخ روزگار و جدو حال پیدانود، چندخیر و قنات سرسیده نها و و خیمهسید قریب حرکت ركوع درآمد فضل حق بحالى عزبت زدگان مشمول گشت كهوا باعتدال در آمد والا فبإم خيم و قعو و مسافرين ورين ببدا وجبال وبهم وخيال بود - حافظ

مطلق وكريم برحق ج ورحضروجيه ورسفركرم عام و ترحم ام شا سِ اوال ا بدوسيلكان داداده ممعدان آية كريمه وهومعكم اينماكنتم ارآنات و بلا إلى ناكبانى ونتن شيطانى وركنف حايت والمان خود رساناد محكرواً له الاطهار يوروز گذشت و شب رسيد دارونگي مليوس فاي از بربان اذارخان عزل شد ومكيم اقرصيين خان نصب گشت وفد بھلورخا نہ بروجیہا نٹرخا ب تقرر با فنٹ ۔ آ تشا زے مرسلہ *را ج*مزیور بصحِن خيمهٔ خاص ازا فرونقتگی جلوهٔ طاوسی می موود و قرب روپاس شب بلئة تفريح مزاج ودفع ملال ملاحظة رقص فرمووه مى كويندكه درا ل محصل عشرت منزل صدائة ترانهائة يمن بصيد دلهاكاني بود- وعزلياست سهنی از خاطِ عشاً ق تغیداً سشناسولیان وار زیگ کدورت می ز دوود ص عجب صداے خوش را حت ول غریر کان است ، ملک قوت روح و روان بنی لؤیا دنیان، بشرطبکه از حتم دمیمه خالی باشد دسخیالمات فاسده عارى ، محد دېږي قدس سره که سينه اش ارکيج عرفال مملولو د درکماب من نکن کہ ہے مرشد نہم مضامینش وشوار ہود در داستان تعربیٹ شاع می فرایدے حس بی کے تین مذراک لاگے

اس جی کو بھلا ہے آگ لا گے

در بیشترکتب وصف صوت خوب مالامال است، خانکه امام محموز الی رضی الدرعذ کرمقد استراب شرایت و بینوائے ابل طربیت، وسرا مر ابل مذہب ما بود درطدر بع نمانی احیاء العلوم واد شخصیق آن دادہ و تبدیق شروطش پر داخت، از انجا کر بعض ابنائے روز گارمتصف بنجا شئے باطن الل

على است ما ما ب و بهمة اب و سد و بست ما مدسية رود و مراب بنز بال طرف واقع الاب كلان و دو ميشمة آب وسى و بنج خامة وسد دوكان و دلاست كسته ميدارو و ورعصراواب سعا وت الدرخال مرحوم برلية افراجات احتام و عزه سجا كيروار كلوه مقرر لود و در باست اواب جنت افراجات احتام و عزه سجا كيروار كلوه مقرر لود و در باست اواب جنت

۱۳۹ با با تن سوم گذرستهاردیم آدامگاه بنام ستید فتح علی خان که امیرکیروازا قارب روسا ، ملکب بنگا له

پودجاگیرمقررگشت رخوسور نیز بها ل سواست دسجانب مزکور واقع نیا

بين مردوجاينج ودكان بشارع عام موجوداست. تِمْزِي شالى است زياده

انه عنت مدم کان و مشت دوکان و چند قبطحهٔ باغ ویک تا لاپ کلان و

يها رسينمهٔ آب وقلع منهدم منده و دوسيد ويند كيه فقرمبدارد اگره منزل دریں موضع تقرر یا فنة لودا ما برائے وسعت میدان در دید مرام باوی

كه فاصل يك كفرى ازال لبيداست مزب خيام كرديد وآل نيز مختصر شالى است كى بانب راست اكن ولبوئے چيب تالاب واقع شده ، دريں مقام بهرستيسر دامة مذكور مبلا زمت حضور معزز شدند وازيش كاه عنايات

خلاوندی سد دست خلعت استانی بوشه دار و فردشال گلناری وستنان كمخاب ازا تجلد دد مهرمات مشرخ ويك بوشه دار زرد و بوكيل او فردشال

تشرخ بوثه دار حزو مرحمت شدء دا زجاب قدسيه بمشارالبهم سته دست خلعت مهتا بي طلا بي جالدار ديك تهمان كمخواب زر د بور وار و وو تهان کمخاب عوده مورد داروبنام مرده خلعت مامتا بي بورد دار ويك فرد مثال گناری عثایت گرد پدر

تتحكدست بإنزديم

بفضله تعالی به بلیست و و دیم روز سکیت نبه مهنگام طلوع نیر گیتی افروز مهردل فروز ما بخلعت رز کار و جوامراً بدار بر نگے که خورست بیر تبار شعاعی زیبا در می سوو نسبرایا ہے خود زینت نازہ بخشیرہ برنالکی زردرنگ کہ طلائی کا براہا يحن يوم مكدسته بإنزيم

بهاراعظماني از مل حظ أن شرمند كيها دارد مع براد روالا اخترتا فضائے جانفزلئے رُمْنًا كر متصل توب فانذاست فائترشده ازسواري مرقوم فزوداً مدىسبرسبري تخت و اوچ طالح برفیل گردوں شکوه کراز عاری مبزوالا جا ہی عزیت واحترام می ماہر علوس میمنت ما بوس فرموده بشوکت تهام وشان مالا کلام متوج سیک خرامی گردیدا دورج ف سواران ترب بهمراى جزل سويل كرسرت كرا بنجااست مع كرنل کول برک وکرنل فول و و بیج سر داران فوج ومسطرکوک کلکر اول ومسارکاک برسم استقبال الآنجا عاصر شدندا ورتالبش آفتاب مشبر إكه علم شده بودراقي أن ببرق سرسانی می نمود او بهجوم خلائق برائے طاحنط تسواری خاص بریگ شتا قا العبداد واغرض بشكوه وتجل لاقت بندشدن سشش كمرى روز بعدادات فالتحم مضرت يبيبو قلندر قدس مترؤ روشني بخش وارا لاماره قديم كم عبارت الأ وارالبور محديور عرف آركاف صانباا سرتعالى عن الشروروالك فاست است گردید جزل و غیرهم را بنایت عطره یان وغیره رخصت کرده درا در عل فرمود ، وبجزل مرقوم تورة بازوه خوان و كلكر اول تورة بهفت خوان مرحت نمو د مقا ما تیکه آن روز برنمندر درا مربه تسطیری آید کُنگُ بِینی خردکه راسته شهای است وزيا و داز بنجاه خانه بهردو جانب و بننج دوكان و دو جعقرو و وحيتمه و جيند قطعه إغ دارد- وَرَمْنَاكِ بَهِنْكَامِ وروداذابِ وْدالفَقَارْفان جِولانْكَا وِاسْبال بدوچندمكان ومسجر كمتوشاه بربيشته سنگ دارد داو بخانه كانكيه فقيرى است متصل آب وبنام شاه صادق طبقاتی ا شتهار دارد، فی الحقیقت آل ربين ملوك عداعلا ما التمسطوريودكه بفقرم فأمحب بتدليدعطا فرمود ك درسنه يكرزاد ودومدوسي ويك درآر كارط وفات يافت.

يحن سيوم كلدسته بإنز دمج وآنخاب ہم درہاں مقام مع بینداہل خانران خور بحلہ خوشاں آسور۔ برخی ازا وال مدمطے بحیزعیارت درمی اید، تابرجریدهٔ روزگار وصف کماش إتى ماندر وسرشخص بمعائية ما حوالش يد عائة خيرو فالخدييا داردرنام نامى واسم گرامی اً مخصرت محدحسین عرف سشییخ احد بود قرش و داکه وحا فظه و استعداد فارسى آن مرتبه واشت كدورا ل زبان مقابل آل كسے يتدرت بوده باشد ودرفنون عربيه بإبرتحصيل المطول رسانيده صاحب شغل ورماضت وتفوى وعيادت لود وادم مدإن نا مور حبّاب سلطان سبرع يرالرحلن قادرى عليه رحمة النوالبارى كفلف رشير وسسجا وه نشين حضرت ميران سيرجحر مدرس قدس سرهٔ فرزندار مبند قطب بلااشتباه حضرت شاه صبغة الشُّرابُ رسول الشربود روح الندر وحمهم واعاوالينا فتوحهم منيت حق طويت خودرا معروف ابواب خيرات وكشاكش قفل حنات مى داشت ودرمنصب دنیا ہما عتبارے ما فتہ کراز حضورت اور یک زیب برخرمت سوائح نگاری وليداذال برفدمت خفيه لوليى احس الوطليكا ما موركرويده ولبده یا د شاه معلی بمقتصایے ہزار شارت و بی و تفقدات قلبی تطریجو برشناسی بخدمت ميرساماني أنجاوعطائ خلعت وعاكير معفرا بادكد برسقرا باد زبال زد عوام است ومحاصلش سالان لبست وجها دم اررومه بود مرفر ازفزمو وا چونکونگاه عنایت و قدر دانی روزافزول میداشت بخطاب خانی کرامرام ای زمال گوئے عوصرف می مرد ودرال سلطنت عظمی او بت بهفده شخص

Gulberge (R. S.)

بعن سيوم كلدسته ما نزدتم ذى اعتیار در آرزوئے سالهائے دراز رسسیدہ بیستی وسفایش امرے تكليف دادا سجناب بمقتفائ أزاد مشرى يبلوبى كردويا تناس برواخت ك فدوى خود را سخطاب خاكيائے احد مخاطب كرده ويهي نقش نگيس منوده بركز تبريل أل بعمل شخوا بد آورو، جول جناب ظل سبحا في مرةً بعدا و مدري امربهالنذ بالغذيبين أمرو باسدفال بهاور وزيراعظمكه بإحدموصوف محتت وسلسله شاكردى واشت تاكيد فرمو وكه برسخو مرضى مشا دالب برقبول خطاب بيارد، يون بيام وزير مروح موصول شدبري منوال جواب واوكه فاكسار اد کارو فدرست بیزاراست و خطاب را آفت می داند از سی روز ترک روزگار می سازد د گوستهٔ عزلت اختیار می نماید که سے

رمیج آفت شرسد گوشیهٔ تنهانی را

بجردا ظهار مذکورعازم فرودگاه گردیرو قدم بکنج عا فیت کشید، ازانجاکه پاوشاه

دبن بناه قدر دان ابل محمال بو د بعدهٔ امرائے بارگاه عالی شان بخشی دفائح سُکارا بارعلى بركب فان، بيش عبر مطل وزستا ده به نهايت دلجو كى واستالت معنور طلب فرمود وارشا وكردكه لي سينج ورآني مرضى تسن تا يع آن ستم، اما

ترک خدمت مذکن که مثل تو تقوی شعار وامانت وار کیار پر داران منی یا بم معًا بعطائ مبوس خاص ومعا في وجه سخريركه سالامذ سي مزار روبيه بووروأم

احن اً با دیخود، آ نخاب تا دوسال بسربایی آ ، بدیانت وکفایت پرداخت وبجوشش مجتن اللى ازامور ونيوى خودرابرخ استذخاط ساخبت دری اشاء مکتوب مولوی محترسین شهید قدس سره که با مام صاحب مدرست

الع دوسند منااع ورحمداً با دبيرر منهيد شدا

104

يتن سيوم بكلدسته بإيزديم شهرهآ فاق و فرد و قت گشته دمشرح نفل وکحال او دری مختصرگنجامیش پذیر نیست؛ فالدزاد وخسراورهٔ حدِمعلی و از دوئے تسبب بنی عم بودینام آنجناب موصول گردید دنبنن کمات نفیحت اسمیرای فقره بم تسطیریا ند کردنیا تراع نیت که عاقل از برآن دست از حیات امدی لیتوید - بهرحال از خرمت مالی خود را برآر تد که بچز خسران دارین حصو ملے نیست بچرد وصول نامهٔ مرقدم و المحظر أل بمضمون ع

سندناز كوبه ايك تا زيابه بوا دلوله مجت ومردنت من غالب گردید، فی الحال ترک خدمت وزمو د د کا غذا سته فا بحفور یا د شای ارسال عود، از وجه تحریر که یا نز ده هزار دویه جن إددست بردات منج تنهائي نشست د بحصول كنج قناعت كم القناعة كنزيح يغنبه آبره ورخوا بمش ديزى برخو ولسبت بهريزاد جاب جاب ظل سبحانی فلدم کانی بوساطت وزیر ممدوح بهام طلب رسیدو بخشى موصوف كرات بجدمعك رسيره بداس العنت قديم فهاتش نمود يغوائ ترانه بيدلانه حضرت ميرز اعبدالقا وربيدل عظيم إبادي طبارحة كدار رفقائة اعظم شاوبها در شاه را ده بود و ترك صحبت تمود كاركر نشد ونيااكر دمند نخيزم دعائية ويش من بيتدام مذائ مناعت بيا وين

بعد چندے وارد آرکاف شدو تا مدت برائرہ عیات بودو تا دم زنر کی أتنخاب لذاب سعادت المترخان بها در مرحهم بموانست دحن اعتقاد اكتزادما بملاقات مى رسىيدا وبرسوخ ول مبلغ دوصدر وبيد ما بدار بلئ حزيج إوجيحام

ببمن بيوم كلاسته بإنزدتم ION بهاداعظمجابى وسته صدر دبید بنام بردو بسرواللگرش میرسا نید ، آخر کار بمصنون صدق شی بركدآ پهیماں اہل فنا خا بر بو و أبحكه بإينده وبافي است فداخوابداو و بهنهماه رمضان المبارك سنديجزار وكيصدوسي وجماره ز و دارسیدوسجن آرمید بدج ندروز از وفات آ شخاب سواری سبدی بو سرفان که ازخواص مارگاه با دشابی بود سمراه نواب مروح وسبخد مات عمده قرار واشت از مقبرة حضرت معلے صبے عبور مفود واز مزار رحمت بارصوت خوب تلاوت قرآن بگوش او رسيدة نايك ساعت بسماعت أل أوقف كردواعتفادش بحدا مستولى شد كهبيان بنيآبدان اسنجاكه بخاج سرائ درعقل وسيهم نقصان كال وارونشاه بودباب کارکه از حید اسراراست نوبت اظها رش قرب جارزون گروبدازال دم این معنی مجوقو فی در آمر جسسسد اعتقادان امتحان آن آغاز منهادند القصة ناكجا بتحريرا وصاف حميده وفضايل سنجيدة أشخاب يروازم كه نظر براحوال خویش منظل و کال اسلاف بیان نمودن موحب ندامت و ما صدق مضامین ایں ابیات شدن است سے تزاكه ودانسب بسنت كيح علم طلسب فانكثرة ملح يزيي حسنمليح مباش غزه بهجدو سجیرعه ایر در ا فوب ذی نسب کالحجار کم کمسیلج باتفي كيرم يدراتو لوو ف اصل

الحاصل

اذنفل بدر تراچه ساسل ناخوش بودآن عودس دربر کونا زکن دنجسسین ما در

بتنسيوم كلدسته إنزدتم

گرد نام پدر چه می گردی پدرخویش باستش گرمردی

پروی ای سردی اورمطلق برق مراعظم خود بایں سنگریزهٔ آیراری لول بے بہا نصیب کندودملیم اعظم تو فیق قرم عل خیرعطا زاید سے

بندہ کو تو ماحب مرے قوت ہے خداکی اس کا نذکر م ہوفے توکیابند ہ خاکی

ورتسطیرای احال مغاات سواری که باتی ماند بحیط تحریری آید و دولت پوره چند مکان و چند مقابر و چهر مدید مع چشمهٔ آب دار د د چه فرمحل که درانجا

پود مان باید ما بافت و باغ سترراس بنا شد و سناس یعنی مقام زوت بود از پایرانهدام یافت و باغ سترراس بنا شد و سناس یعنی مقام زوت

دداب و بازار شاه گنج دو میور دردازه که درساست از ابواب سنهم پناه و بازار سورج مل بخشی و بازار فیپوتلندر و بازار میراسدا درگرخان و بازار محووشاه و بازار مرکا ر ورکاب بازار در آید-اکنول برخی ا ز احال این سرزمین لگارش می یا بد- بالفعل در معورهٔ قصبهٔ ارکاط بسیست

بون بن سررین مه را ی برد با سن در بوره سبد ار ساس بوت جون جون از جانب رود حیله مکانات نقراد کلبها جذب از جانب رود حیله مکانات خزد و کلان سوائے مکانات نقراد کلبها از روئے قرار داد دفتر دوم زار دمفصد دلا دوجها داست و دوکان سد صد دستنا دو تاخ مهندا آلسوئے نهرکدرانی پیچه دوالا جاه نگراست درمنازل وستنا دو تاخ مهندا آلسوئے نهرکدرانی پیچه دوالا جاه نگراست درمنازل

ومستنادوت مهدا اسوے برلدرای پیھ دوالاجاه سراست درمارا المناده مرقوم خوابرسند تفصیل مساجروا تنار دگنید ومقا برمسجد جامع که

بهن سيوم وكلدسته بإنزوهم

بصين آن ومن وجاه دكنبد اذاب سعادت الشرخان بها در مرحم وقبور اكثر مومنین است خصوصًا سبیر محداین که ببیشترا شخاص که بنشگام کوم او از قلبش صدائة ذكرا مترستنيده اندء وقاصى سنينخ محدملساني ومحدعبدالتد

مفتى عرف ميا بضاحب ازحمله ابل التركود ندع و درمقد مات شرعى بإسس غاطرا مدسيمى كرونده بم درال اطاطه مدفون الذء ونظام الدين احدخان

بها در داماد نواب جنت ارا ملكاه با وجود تيابت صوبه دارى فقرمشرب بود صاحب

علم وتقوی در ما ب عاد نن شده ، مسجد ایزرون قلعه مسجد شاه صادق حسبنی چشتی که مرد مزرگ بو و حج گنبداو و قبور دیگر و مقبره عیدالرشبیدخان بهاد ک

مرحه مرارالهام اب سلے که به نیک طینی و مواخوای خداوند و نفع رسانیم

عالم شهور لود در جوك لواب داؤ دخان است كه فردد كاه چندول لشكر بو د داب جا به پیجها دای اشتهار دار د این هرسته مسیدها نب شرقی دارالا اه

له درسند يجزار دود صدويك بجرى در محديورع ف اركاط وفات يا فت و درا طاطه مسير ما مع مد مؤن سند- مولوی با قرآ گاه المتونی سلالم المع مطعم تا این مخر بری گونه نوشت سے

تلت الأكسيذاش درعسلم الهجومجر محيط ميسنر وجومش علش مأخلوص مم أعوسش علماد لود باعسسل مقسيرون مشمع جانِ منورش فاموسش دا در یناکه سندر مرمبرمرگ ر<u>ضی ایش عین گفت مروش</u> غوامستم سال رحلتش ادعقل

سے درسند پیچزار وووصد و ده بہجری د فات با دنت، مولو تی با قر آگاه بدینگونه تا رہنج

أنحكه بفضل دكرمت بإيه بمنتها رساند خان ملندمرتبت بيرادج ابهت س كرده زخلق جان زادردل دجانِ خلق جا ر ننة بروں ازیں سراا رول دریژنو دیگار سال بجوم این الم حبت دلم چوار تعلم ا در در در در در قرقه آه نظام دین بنیاند رس به است ۱۲۰۶ تا ۱۲۰۶ ه بضي عدد سردر دكر وال است اين تالريخ بري أير

بهمن سيوم سكفدسته يأنزوهم واتع كشته بمسجد وآتنار شريف علاقه مركاريح كنبديا يإصاحب مرحوم ز ند نه محدوم سادی قا دری علبهالرحمه است که محدوم موصوف به تعییرش مرزند نه محدوم سادی قا دری علبهالرحمه است که محدوم موصوف به تعییرش ير داخته، مسحد د كنبرت العظمت النَّد قا درى مع حِتْمة أب مسحيرتين نتر مسجد مورت شاه مسجد ميراسدالنُّدخان مع حيثمة آب دمراومقيرة او مسجد مفرت ليبيو تلندر قدس متره مصحيشمة آب وكنيد ومسافرخان ونقار خانه که نوبت وگهڑیال براں نواختہ میشود دبیا ثمین آں مقرہ سسنگین ناشام واب نا صر جنگ بها در مشهد است اگرچه بدشها دت نعش آن شهید يخبسة بنياد اورنگ آبا و در روضته موخرت بربان الدين غريب قدس سترهٔ نقل منو وندلیکی اواب جنت آرامگاه کیلددے تمک خواری و دولت خواہی بجلئے سیرد نواب شہادت انتساب بنائے گنبدکر دہنوز بایتام نرسید کے بنائے عمرمانی سنتی شد

مهاعد مرقوم غربی دار الا ماره است یمسید مولوی حیال علی، مسیدمیداحد عوف ياير مع كنبراد المسحداذاب شمس الدوله عوف يندا صاحب مروم كه بسجديك كمان مشهوراست المستجد سفالي مع بيوتره ورار حضرت عنان غال مردر، مسيد مسكين شاه د گنبداين بير مع مسافر خانه، مسجد مع مقرة مغلاني مستحد غلام رسول خان مستحد شاه غلام حسين درگامي مسجد عا فظ عبدالعزيز، مسجد عافظ كرس الشرع گنبدو نقار خانه جمه شالی ا داست تفصيل مساحدومقا بربيرون شهريناه كنبرشريف تاج يوره مع مسحدومقره غاندان صبغة اللّيرومقرهٔ امدا دِ اين عاصى و قبور ديگر و خاتفا ه است وحيتم كه آلبش نهابت فوشكوار و مصفااست، دجراع خانه باكيفيت وار دكه درخط

چىن سىدم كېكلىسىتە يانزوھم كرناك بم بيدة أن نباشد، بعرمت شده قبل ازچېل وچندسال كه مرمت کشته لو د خاب دالدِ ما جدمغفو رومصرت عموی شرف الملک مبرور يزرالترمر قدهما وحبل الفردوس متواهما تبحضور لؤاب مزدوس مكان ور باي ترميم آن ساعى شدندازاً منجاكه بذاب مط اليه مشترى جنس حسنات بوونى الفذر بدرستى آل برواحنت وجناب شاه صبعة المترقدس مسره بترول دعاداد كرحق تعافي المطيراع لوردسن دارو، مجيب الدعوات ناوك وعا بهدف اجابت رسانيدين با وجود والص كثير جار بايش رياست بدولت سرائے اورسید، او تعالیٰ تا قیامت چراغ دودمانش برنگ مبر ا نور و ما ه منور روش فرما پر ، منی وانم که این سعا دت اعظم که عبارت از مرمت آنجا است الحال نضيب كدام سعاد تمنير است المقرة بها ورصيني تکیته کهتیل بنداد سرکدده بیرون تهرنگ در دارهٔ گنبدموصوت مع مقره م<sup>ناب</sup> حبذب شهربناه ذكيه سمت مغرب اوست مسجدا حدطا مرخال مع كنبد او كمندرين الدين على خان شهراوستا و كم بردومنصيرار يا وشابى واز قوم بنوالوا بيط بودند قبرستگين سبير محربپرزا ده كهسجروگنبراو ايهرام یا فته گنیرحن اوره به نهایت خش قطعگی است مع مسیدوخانقاه وقبور ويشمهُ أب، كنبد حضرت انترجامي مع مسجدنا طيار دسراد خانقاه اعيركاه بمه بجانب فرودگاه براول تشكراست با كالى مشتبرشره وعزى شهريناه است، تکییه ثابت علی شاه متصل مین لوره برکنار رودعجب مرکان ولکشا<del>ا</del>

كه درس آبا دى بيج مكان بكيفيت آن منى رسد كه چو تره قرش بيجو برج منتن إست ومسا فزغانه وسرائ متقدد وساية درختان خصوصًا سابة

چمن میرم ، کلر ایزدیم

چهار درخت مولسری کرتیحت آن تخت سنگین گذاشتد اند. لطافته دارد ونمونه كشير دري جايا دى كاند- مقرة سبيد كريم محدقا درى مع مسجد سغالى دمتشجد سعاد تمندخال مع گورستان، مشجد سفالی لقان خان سجد الإلحن ذاكر بيرون و يلور در داره واخ است - مسيد دادُوبيك مسيد مع گنبدحضرت شاه نا صرو و گیر قبور مع مقرهٔ خیرالدین خان مرحدم دخانقاً د د لوان خانه و نقار خانه با چند درختان است وریرگاه مستجد یونجی مسجر ومقرهٔ شاه محد على متولى، بيوترهٔ قبريا دانترشاه مع قرستان درصحبن رنكين مسحداست كداز صدمه طوفان وتموج بهرازيابه ابهدام بإفته وبمه عانب شال رود واقع شده . معهذا بمساحد مقابر دري خطّه فوامداد وكه بقرصت فلیل مطلع نشدم، داکٹرے ازاں برابرخاک گشتہ کہ الرّے نہ دیرم شے آہ کس کس کیں بیٹھ کے ہم یا دکریں عمم مجنوں کریں یا ماتم فر ہا و کریں بیان آ تارمیا دک که درین آبادی شیرت دار تد-

یکے منجلہ علاقہ مرکا داست کہ در کہنگام ریاست جنّت آرام گا ہ بہ تخویل و تو لیت جنّت آرام گا ہ بہ تخویل و تو لیت غلام محی الدین طالب العلم او و واکنوں فرزندان او مامور حذمت گذاری اندسسے روپیہ ماہوار برائے فاتحہ و مدومتاش خارمان مقرر است و ممکا نش محق از مسجد مخدوم ممدوح ۔

دویم بنرزاز علاقهٔ مرکار است که متصل دارالاماره واقع و برائے مصارف صدر و بیدیه ما بدوار معین و ده کس سخدمت گذاری مشخول -سیوم ہم متعلق آسنجا است و بتحویل ورثهٔ ظهیرالدین فان متولی بهاراعظم خابی

در چندا پیچه آ تار علاقه کنمت استرشاه قا دری اکنار علاقه سید مخدوم بغداد در چنداها حب بازار ، آ تار علاقهٔ امام شاه قا دری در شاه گنج ، آ تارعلاقهٔ غلاه محمد الدین از اسی را آنل مطاقهٔ ها حی دلوا ن ، آ تنار علاقهٔ عبدالرحمان

غلام محی الدین ا نناسی ۱ تا رعلاقهٔ حاجی دلیان ۱ تارعلاقهٔ عبدالرحمان متصل و بدر در دازه - آثار شریف مع قدم مبارک علاقهٔ شاه خلیل الند قاوری

مرحم دراکاری است، بازار دبیر جات درون شهریناه ، بازار فیمیوها حب، بازار میراسداند خان، بازار محدوشاه، رکاب بازار ، بازار تعلعه بازار تقبه، بازار ، بازار ، بازار ، بازار ، بازار منهاج ، بازار با ما دار ، بازار ، بازار منهاج ، بازار با ما حب بختی ، چندا صاحب

دیوآن بازار، بآزارسنیخ منهاچ، بازآرا ام صاحب بخشی، چندا صاحب بازار، ناتسربازار، از آغاز د باور در وازه تا دمی در وازه بالفعل این قدر بازاراست ، چندا پیچه سشمال ردیه قلعه ووارا لا ماره پیچه میرغلام حسین

بازاراست ، چندابیتی سنمال رویه ملعه ودارا ۱ ماره پیچه میرسام سین خان جنوب رویه آن متصل نتهرنگ در دازه واقع است، کا آستری پیچه، مزشم نا یک پوره ، بند لیے پالم ، مِیڈی کیا کم، شاناز کیا کم ، گوگزیا کم ، تین تیگ،

تهامه شرقی است، با را رشاه گنج بوقت تعمیر شهریناه در اهاط و بادر در وازه آمده الاجاکنج بازار سورج مل بخشی ، نوازی با راری با را رمخبرخال ، بازار سبید

مصطفی بازآرطاهرفان، بازآرحاجی دیدان، صاحب داده بازار بکوه بازار که از بازا دغلام حبین مشهوراست ، بازآرسبیدمحد بپرزاده ، خواجه بازار، دنهآل ستی بازاره بازآردین الدین علی خان ، با زارمبرخال ، کوئی سنی بازاره بازارا با شاه قادری همه ببرول از و بیور در دازه است ، آبا دی کنارهٔ خندی که بزبان

منود از اکل مُورُّشْهره دار د، تصاّب دوی، حسّ بوره ، اکاری، دولّت بوره ، جهر اورهٔ خرد ، جو هر لویرهٔ کلال ، ما نصاحه پیچه ، چهر کی مصری خال منجن پوره ، حراست پوره همه حا نب مغرب است، مشعلی بوره ، آبادی چوبهم محل

40

يحن بيوم كارسته إنزوتم

آبادى ترية خانه غالب لوره سمتِ مغرب او است الآج لوره آباع خال بوره جانب جنوبش واقع گشته ابواب شهریناه که بعالم پناه اشتمار وارد مفصلة فیل و طیور در وازه ، خان بها در در دانه ، کمیسرسنگی و دلی یعنی در وازه مختصر د کی در دازه، را یکی در دازه ، کا تستری در دازه ، ما نشکاط در دازه ، تاج بره دِ فَى مَنْ مَهِ رُكُّ وروازه فهرست باغات سركار ازشهرتا والاجاه نكر لؤ مكم كه بورود رئيس ما باعظم باغ شرت يذيرفته ، على باغ ،حسن باغ حين باغ مورا غ الزَباغ دالا حاثاغ، لذاب بأغ دا مزا باغ لذاب عدة الامرانيز كويند، بيكم باغ بآغ سيد محدفان باغ سيد فتع على فان ، فرخ باغ كيك لكه سوائ إن يند قطعة باغ شهر بان بم الذراح ال شهركه بقيد تعلم أوردم، بالفعل اين قدر آبادى است، وبهتگام ورودنواب دوالفقارخان بها درم وم وصوب داری نواب داوُ وفاك، وبعده بهنگام فرمانروانی قوم بنوالوا يط عبارت از لواب سعادت الله خان بها در واذاب علی دوست خان بها ور و اذاب صغدرعلی خان بها در وازاب سنمس الدوله بها در مرحومين غفرالشركهم وتجاوزا للرعنهم باين معوره بخيرشاه جهال آباد می گفتند بدازان بهوبداری نواب شهید، دادای ریاست نواب جنت آرام گاه علیمها ارجمه مم رونق می داشت ا زحین نزول حیررنا یک که مرتبه از مراتب تا راج ظم رسانی وزگذاشت نمنوه دیرانی پذیرفت و خرابی بو ماً بنو أً رومِترتي است او تُعالى بري امت مرومه ترجم عظيم فرايد ورفاه حال وال بنصرت کمال نصب کندے

الدوالعجل الصناه كه ہے دقت مرد علداعداكتين دين كے كرستا صل بمنسيوم أتكلدستدا نزديم

اكنول شنمة وصف اوليا وصلحا وفقرائ ابب لمدرحة التعطيهم الجعين زیب صفحه ی کنم تا ذکرخیرآ ب با بلدمراد آباد دل با شد و حائزهٔ مداخی عطا شود كرفعل مسنون است ، زيراكه جناب موردوعا لم صلى الشرعليه وآل وصحبه والم يحب بن زبررصى الله نفا لى عنه در طلد وقة قصيده با نت سعاد وججرب سعيد يوصيرى درعالم دويا برقصيدة بروه يعنايت صلها برواخت د بخلی کریم ورحم عمیم از آفات وارین آزا و ساخت، برعایت ایس امرتحن روساء ديندار نيز لم تعييت آن لازم مي وارند، چنا نكدن اب جنت آرامگاه بمير المعيل خان البحدى بعدكة رانيدن الورنامداز ظعت ووساله وسنجيرن خان مرقوم در پهٔ میزان ازرد پیماکه مبلغ مفت هزار د دبیر مشره بهمرخ از فرو<sup>د</sup> وجناب خداوندطفلى راقم يشخص ازيان مان سركار درصله عظيم نامركم منظم مخصريودا فزدن تراز حوصلة اوعنايت كرد وسرقرازيها بمؤويلين بمرحميت دومزار روید نقدو دو شاله وتنکیل در ما به اش که عل تنصیف جاری ست بود سرطبند ومفتخ ساحت، بركاه ابل دنيا بياس سنت نوى چني مراعات اذ ثنا طرا زان خود معیل می آرند برا بین با عانت امرائے بارگاہ کبریا کہ عبارت از حضرات ا ولبااست حسب دلخوا ه حلِ مشكلات ابن خانه زاد جناب عخدت الورئ على جره وعليهالتحية والثنام خابرگرويد، و دربروو جبال نفع شادباش لے دل كه آخرعقده ات وامى شود تطرهٔ مامی رسدجا نیکه در یا می شو د

پمن بيوم، گلدست پانزدېم

## حضرت سيلى محرقادري

نبيره فرزندويجا دهنشين قطب بإاشتباه مصرت شاه صبغة التر نائب دسول النزقدس سرايم سرآندار باب سلوك ومقتدائ ابل عمر خدود ومشابداز شكل مقدس جناب وسسيلتنا حضرت سلطان الاوليياء على مده وعليه التحية والتناد، اوصاف ويزركيها تش قارج از اندازهُ شرح وباي ، وقع كربرائ ملاقات فيميو قلندرك مجذوب بحت والخطفائ حضر ا بين الدين اعلى قدس سربها بود تشهريين نسيرامى شديش از درود ا تخناب ازا تشراف باطن مخرام ی گفت که انسان می آید براسے ستر بارجی بما رند نی الحال ایسشسش ی عؤد وبا دب با دماه خات و کیم می فرمود، ببید تشريب فراتي أسنجناب مستاية واربانكشات أك مي برداخت والمحوشمثير ربينه خودرا از لباس آزاد می ساخت بزارا ب انتخاص از خاب مطلّم سلسلة الأدت مى واستند واكثرا سلاف لاقم رحمهم المرتعالي بواسط اوار نغت باطن مظوا درردا شتد، كما بے است از مصنفات آنجناب در علم تصوف موسوم بتجليات رحاني مثرح نفس رحاني كرتصنيف والد بزرگوارش حضرت لئلطان سبدعيدالرحن مّدس سرهٔ است كه داد حقيق داده وبتدقين كحال برداخة اكركس بخدمت مرمندكابل باستفادة آل يرداز بوانتى ازعلم مقائق ببرة بردارد وآنخاب متصت وسيدسال عمرعزيز خود صرف مطرفت المى بمؤده تباييخ مفتم ماه مبارك ربيح الاول سديجزار د کمیصرومی و سنت بخلوتکد ، قدس رُ نح مؤد و ور د سط گنبر تاج پوره آمود

م ١٩ بيمن يوم المحادسة بإنزدهم

بهاداعظمابى عقب مزار بیض با ربیسر دالاگرآنجناب است موسوم سبید محدثانی مشهور برستگیرصاحب که به ببیت و دویم شوال المکرم رخت مستی بر داشت، و سجذب محبّت مجصور مولى شتا دنت ، فضايل وكحا لاتش آويز أ كوش روزگار است شمهازاں برقم می آید کہ کیے ازمر مدان او جعفر علی فان نام جاگیردار کرکٹ ياله بفيض تربيت قريب برتية ولايت رسيده وا زبس شهرت متماج بيان نيست مركاه ادني مريدي باي رتبه فائز شده باشد منصب مرشد صي قدراعلى خوام بود وتس علی مذا در آغوش جناب مطه قرخلف رست براواست مسط بشاه صبغة الترثاني عرف حضرت شاه كه لب لباب احداد المجاوي ورحمة التدتائي عليهم جعين بوو درعين سلوك خرق عا دات اوجول آفتاب نصف التهار مبورا گردیده، ازاکٹر تُقات مدر با فنت رسید که بریشت حضرت منتّے اجماع موبنوع بدوكه تهامى الفاظ سورة افلاص معاينه مى شدواً نرانهايت اخفا مخرموو، تارسخ بست وجهارم ذی تعده سنه بیمزار و کیصد و نودیمار وصل حق یا فت واین

مصرعه مشعر سألي وفات اواست ه

فروشدر به آنساب دمال

خردندا دحيندا سخاب تهنام حدامي حؤ داست و دربے نفسى وصاف بالنى وتقدس ویے ریانی زیب قار کے کرنا طک اکنوں سرمسندخلانت قطب الاشتبا شکن دارد، بإ دیمطلق ظلالِ با کمال او برمفارق اراچندان با قی داشته **وط**لتش ہموارهٔ سِلسلهٔ مدایت دفیق جاری دارد آمین۔

له درسنه يجهزار وكيصد وشعست ومذوفات يا نتم، عده يعين ميدمحالحييني العاوري درسنه يكراد كيد ومفتادوم فت مجرى متولد شد وتبايخ سلخ جادى الاولى سنر كم زار ودوصد وجيل وفات يا فت ١٠

بی عم خاب معلّے درمزرگی ونیفی باطن شہرہ کا فاق بود، و ہمراہی عدبزرگوار خود حصرت میران سبید محد مرس قدس انترامرا رهم بحرین شریفین زادهم النرشرفاو تعظیماً نمود، بعدوفات حضرت مدرس مدوح در مدمية ممنوره اعنظما لشرتعالي عزته وارداي لواح گرديمه توطن مزمود ونس ان چندسال بربست و پنجم شوال برار عقبی شتاخت و در وسط گنبرسن یوره آدام يا دنت بأغوش خلف دشنيداً نخاب موسوم بسيد محدمع كيلن وبقفيا سيد محى الدين قا دري عرف برشاه صاحب فرزنداوج ما در مدفون امذر الحاصل برفردے إزاد لاد جناب قطب بلاا شتهاه تالع شريعيت وصاحب ظربیت است این ناچزراچ یا داکه نرح بزرگیهائے شاں تح رکند لبذا بر فرد با ده کش خخامهٔ جام قدس سِسرّهٔ ختم می نماید . این جنس ہمدطلائے ناب است این فامنتهم آفتاب است

حضرت فيبوقك نررق سره الأكبر

مقتد ائے مجا ذیب زبان بود کہ بیشتر خرق عادات از وصا در شدہ اکر اوقا مبر ختان زقوم اقامت میداشت و دوری از معوره اولے ی پنداشت ، اگر جا نوردا از کسے طرب می رسدیر فوراً اثریش برسیم قلندر میروج نایا ب می گرد بد، ولغرة مى زدكه مرازَه، لهذا إلى گذر بموا مهاه بهائم دا زدوكوب موقوت عو د ندر

جمن بيوم أكلدسته بإنزيم

أكرح فلندر موصوف بمقتضائه حبذب هميشه عرماي مامذا مابيش بنج شخص . پسترعورت می پر داخت کے جناب معلے کہ احوالِ مرکت مآلِ او قلمی شد و دکھیے مدما دری را قم که شرح بزرگی لم بش در کلدست نفر تگاره و تم آشنا گردید نام سركس باتى بالفعل مجفظ عاصى نيست - مجذوب معلَّ بهفدهم ذى قعده ملك باقى رسيد وورعين آبادى ابن وبدر وروازه و وأرالا ماره براحلكه

### حفرتاتهاى

قدس الشّرسرةُ السامى، نام اصلى اوسسيد مسرادتتْرساكنِ لفِيلُود تقدس بنياد وارطريين سنب اوسجاب وسيلتنا حضرت غوث الورى على عبره وعليالتحية والتنا ننتهی می شود و پیرش موسوم برسسیدعلی و ما درش موسومه بفتح شاه جا می مومون درا واحز عهد لذاب سعاوت المرخال بها ورفائر شده ورجبال لاله بينيم سكونت درزيد وباعث شهرتش محداحن الشرخان مرحهم كمراز قوم بنوالوابيط منصبداریا وشامی بود گروید، تا دم زندگی مراسیم خدمتگذاریش بانتهارسانید حفرت مدوح صاحب كشف وكرامت ومجذوب سالك بود ايعي بهيشه مذب او برسلوک غلبه می بخود ، و بعض او قات برنگ فقرارشاه سهاگ چور بهامی ایستنید وگفتگوئے زنان برز بانش می رسسید، فان مرحوم ورادل ملاقات أسخاب رابشكل شيرمتشكل درير، واز بوش رفة ليدازا فا قدمعت الكردير عرف محذوب موصوف نيزمعني اسم او دارد كه انتر ملسان سنسكرت معي راز

ا درسندیک بزار دیک مدرسی دیک بجری وفات یا نت ر

وخۇش اخلاق اس<u>ت</u> ب

چمن سيوم الكدسته إنزدهم أمده دالل أن زيان از داعتقادے بداكروند و باي نام شهره واوند، بجهارم شعبال لعظم سسنه يمكزاد وكمصدو بنفتاد ويك مجاذبه حقيقي بمقام انلى ۱۰ ۱۰ رود المجیمه گاه بیش کشکر که با کاری معروف است بخطهٔ خِاک سود؛ شاه عوت جامی قادری عفرانسرا ، فرزندخان مرحوم که از ال بزگوار فیفیا بدد بمواجبه او وزوجه اش برقفا مدون الدوخان مرقوم مع برا در كلان يبيس یا دخال بیرون گنیدبرمین و بیدارآل دنن یا فدّ ا نزر ٔ با لفعلِ جانستین درگاه فرزندمیانهٔ مثاه مرحوم موسوم سمولوی حسین یا رخان بودکه شخص لایی

خضرت شاه نامرعليهالرحمه

احالش میان سلوک و میزب بود د در وتت خومنتم، به بست وينج شوال ار حوارت دنيا أرداد كرديد، وكمنا رستهالي جوميّار بآب وتاب يادنا صرمطلق أرميد، يمقره متصلس كسانيكه زيرزين ينهان شده انرقلي ميكرددا خيرالدين خان بها در كلال المحل اوكريم النسا بيم عرف حضرت بيم صب خوام رخور دنواب حبنت أرامكاه دبيران ادعلام بير مخاطب بصمصام الدوله خيرالدين فان بها در صمعام سنگ دا او كان نزاب مط، اميرالدو له عبرالقاورخان بها درام رواكك كممرد نبك طينت ومهدروز وظبفه خوالى وخار استخال داشت ونهايت كريم الاخلاق بود وخصوصًا باراتم بايسس مسايراز كحال خلق ومروت بيش مى الدر ودراميح حالت حتى كه وقت واندن اوراد وایام بیاری نیز در تعظیم و تواضع سر به تصور تنی منو د و ما صرو غائب

أين اجيز كيسوبود، فدايش بيامرزد ومقام جنت عطافرا يد النجلاف بعض التارب آن مرحم كرنسبت آنها بااو جول مصنون ابن مصرع است مه اقارب آن مرحم كرنسبت آنها بااو جول مصنون ابن مصرع است مه بسياربود فرق بيائة وسرطاؤسس

بسيار برور بيك و سرو دود بيندار برغلط در دماغ شال بيجيده كه لبوء اخلاق طريقه در خدو دميداند واس خاكسار با تماع مدرث شريف "التواصع مع المتواصعين

واب فاكسار با تباع مديث شريف "التواضع مع المتواصعين والتكبر مع المتكبرين "كاربندشده بآنها وست بسرى شود، لهذاال

جاعه و چند هرزه درایان دسگر در حق این عاجز تهمت غزدر می کند در حقیقت حال از ان بری سستم و بآن گروه صلالت پیژوه سخدا سپروم، جناب سعدی منازی چرب داری این زارنده این معیشدان المض و میزید و مسسمه سال

شیراری حسب حال این نیار خصال بیش از با تضدد مشتا و مسرسال فرموده سه

کسے کدلطف کند برتو خاک پایش باسٹس وگرخلاف کند در دوحتیمش افکن خاک

اعتاد الدوله عيد الوالى خان بها در داما دميانه لواب مدوح كه طالبهم وصالح وحرد ميخ وقدر دان الم كمال وسنى خالص در برا دران خود بور و با

حصرت والدما جدراقم محينت فلبي ورسوخ دبي مبيرا شت بلكدا ستفادهٔ كتالي مم منوده .

المده المخدمان جال خال نیز دیدے درسلسد مناگردی حضرت معفور المده اشخص خوش اخلاق ورنگین مزاج بود ، خوامراً نها مساة بحلی محل المده المحدم مع بسر کال موسوم برضاً حسین غفرالمتر کھم

.

## حصرت عثمان غال مقرر عليه رحمة التألاكبر

کل سرسبد گلزار جها ن و فرد میخای دوران بو د که حیثم روز گار چنین فرد صاحب کمال کم خوا مدویه حضرت محدوج نسبت برا در زادگی نواب متهور خان بها در خویشگی که عده بخشی نوج وا میرکمیر سرکار نواب نا صرحنگ بهسادر ستهید بو د میداشت ، عرض در صورت ایل دنیا و لی جلیل انشان بود که جیل گنج بویرانه پنهان گردیده و خورا در خیدا پیطه متصل حدول نهر یکلبه تاریک برتگ چراغ ا فسرده واسته، د ننج ظاهریدین منوال کدریش می تراست پد درو درازمی گذاشت و برمیم کس دا برورخود با رینی داد ، و بسان گوهرشا بوار در صدف مکنون ہود، بنائے شہرتش اینکدا فزوں ازشعیت مال است کہ مزاج جناب قبله کا ہی دوح الله دوحه الذکی بعارصهٔ اسهال وموی سخت علیل شده بود ودرستبان روز نونیت بدوصد دست رسیده ، وا میدز ندگی منقطع گشته میدما دری او که مرد مقدس بو دب بب داغ به ما دری و بے برری جناب مدوح بمضون م

اے ول بیکار آخر عمکسارمن تو ئی ہم چاغ خانہ ہم شیع مزارین تو ئی

فرزنداحب وجان عزیز خود میدانست کم با تشبیه تصهٔ مجنت و تعشق حضرت میعقوب با حضرت یوسف صدیق علی بنینا وعلیهم الصّلواة والسّکام مطابقت تمام واسّت، از معاین بیاری براوی و تعویز وعزایم سوریده وار بهرکوچه وبازار تنظیومی فرمود ، شخصے اجنبی وروا مگذ ر ماتی شده بتقدس جد معلّف و ما حظر صور تنظیومی فرمود ، شخصے اجنبی وروا مگذ ر ماتی شده بتقدس جد معلّف و ما حظر صور تنظیو می فرمود ، شخصے اجنبی وروا مگذ و ماتی شده بتقدس جد معلّف و ما حظر صور تنسخ

بهاراعظهاى

جمن يبوم أكلدسته بإنزوهم

پرینانی کرمنل بید مجنوں لزاں وہیجوعت بقہ بیجیاں بودمستفسرطال شدر آنجا ، بتوقع این معنی کہ ہے

مرف از غیب ہروں آید و کا رہے بکند

باظهار سرگذشت برواخت ، شخص معلوم گفت کربزر کے باین سکل وشایل و صباحت و ملاحت درین شهر کمیاب باشد بر فلال مقام مقیم است و به

تمثال خودارخلاین بهجنال مستور وارد که شب قدراز چشم عالم بنجیتم خود شابد نخوده ام که دیدهٔ از نابینائی آشوب دیده بقطهٔ آب و عاشے اوج بگو برشب آن درخشنده گردید اگر بیجز والحاح بالتاس در و دل بروازی برآئین آل صاحب

ورختنده گردید آگر بهجر والحاح بالهاس در و دن بردار ن برایسه ان ساب مرت نوجه با طن خوابرساخت، باستاع این نوید جا نفز ا با وجود غنیجه خاطری نسیم آسا بدروازهٔ او که نمونهٔ مدیقهٔ مدعالود رسیده به گلبانگ وستک

بیم من بدروره ارمه و به حارید منابه این با این است بیر ما به در در برنگ نا لهٔ مید و افزت ، پرسید که کبیتی و از کهائی ؟ جدموصوت بجمال در در برنگ نا لهٔ عندلیب جواید که دلش را رقت بخشید ا دا منود ، معًا تا در وازه رسید و واکرده

ا مذرون طلبید، واز سرگزشت استفسا روزمود ، ما جام طفل بے ما در و پیرر وصدمه بیاری که بحالت نفس شماری رسانیده بودمفصل گذارش نمو د بعداندک تابل از استماع بے اختیار نغرۂ رزدہ گفت که شاو باش فرزند تو همقر

صحت مى يا بد ، وتا مرت سلامت مى ما ند ، وبفضل و کمال وراحت رسانی فلائق مشتهر روز کار و محسود عالم مى شود ، بعدايي مقوله بعطا ب سه نقش رخصت واده فرمود كركي الحال و يك بشام و يك بصبح فردا بآب شست

رخصت داده فرحود که یکے الحال ویلے بشام ویکے بھیج فردا باب سنسته بخوشانی واز کیفیت سنب وروزا طلاع نائی که طبیعت میکوندمی باست، الحال بموجب حکم آل مرد خدا بعل آور و در تامی روز پانزده بار و بینب دو

يتمنانيم الكدستها زدهم دفعه اسهال شدواز صبح موقذت گردید، حدممدوح بحصوراد بکمال بشاشت حادِنرِ مشرَه ازاحال مزاع آگی واد، خرمود کففل شافی مطلق شابل حال گشست واحتياج علاج نيست ورعوصه ووروز حضرت قبليكاي روح المترروم الزكى پخدمت سرايا بركت او بقدم خود آمده بيا بوسنس سرفرازى يافت ازدیدن حضرت مطے نهایت مسردر نند ویدعائے خیر میدداخت انظر تنفقت أنجناب خورست يدركاب برجناب مغفرت انتساب والدما ودراقم بيجوماه لأ ترقی اکشنابود وادان روز بظهورای معالمه بجوم خلق بران بزرگوار بوتوع آ را چوں اڑوحام عالم ملاحظ فرمود ابجد ممدوح برہندی میگفت کے لیے یڑے میاں "یعنے <sup>اے</sup> مرد بزرگ ایں آنت یعنے اجاع بے شااست والا ازیں کتاکش آزاد لودیم، جواب داد ہے

کہ بیجے کس نز ندبر درخت ہے بر سنگ

أمخاب بغربا ورمقام يؤد وتنتيك ول مى خواست بارميدا دوا غنيا دا دخل تمى شدىچونكه نواب جنت أرامكاه ولضيرالدوله بها در مرحوم بيشترا و قات باداده طاقات أنخناب رفتند ومحروم أمدندر القصه وروضع سياسيان مرد فدائ إوركم ميداق مدت منيف كمد من من قباء وكمكافر نى عباء" بساجد يونثان خعومًا اكثرا شخاص زما ننا بگرداد كخ ابندرمير جناب مدوح صاحب باطن والمِلِ مجابِره ورياضت وصاحب اعال واشغال بود واگرکسی دا از بیعت مشرف میکرد درسیلسلهٔ علیهٔ قادریه داخلمی نود أكرج لبعض المل مشيخت روز كأركه از فنيض باطن بميح شاخ نشك برسكى مى دار ند در نفنل وکال دسیسلهٔ نقراً نخاب انگادی سازند، دلمفظ دنیا داد<sup>ی</sup>

جمن يوم محكدسته بإنزوتم

بهاراعظمايى اتہام میکنندانہی خلاصة قولهم، اے یاران منصف بحق متصف سیے انصاف كمربع وازتعصب دعناد بازآئيدا كرحضرت سلطان ابرابيم لمخي ومضرت خواجه عبيدا تنداحار ومضرت علا والدوله سمناني وسلطان المشائخ مصرت نظام الدين بدأوني وحضرت امير فسرو وبلوى قدس النكر اسرارهم وا فاص الله علينا بركاتهم كد تعبض ازاب سلاطين المرارومبينيراك امرائے كامكار بودند؛ واميران عصر بيش شردت وا قدار آنها نا چيز محض اند چه قدر دولت باطن داشتند، وكوس ولايت لزافتندكه او صاف سال نقش صفحه روز كاراست ودركت احوالي ا دبيا مندرج واحتياج ايضاح ندار د ، پنی دانم که ایل انگار مبه مز دحینی ا فراد پدستخط منصب ولایت می بردازند بابمقتضائ بندغفلت وجبل بحدف خطاب دنيا دارى خطاسخ یران می کشند، دری جابریا وه گونی وسیست اعتقادی آنها شعرفیاب

سعدی شیرازی قدس سرهٔ الزکی صاوق آمدے حاہے کہ بدل حسدمشسرر زو حن يوسف بخس نيرز و

ا و تعالیٰ حلوهٔ مردان خداتا ابد مرقرار دارا در وچنین منکران را از زمره مادور كناد، حلة معترصنه كه در ميان آمده بود بإنهام رسيد و باحوال ما بقى تسطير

ى كىنى أنخاب درسىخى كوئى نسبت شاگردى از ميرزا مظروان مانان عليه الرحمة والغفران بمراه العام المنه خان يقين مى واست، ديوان مختصربندى وارد اسجال منانت ومفاين سراسر لطانت چنا يحداي بيت مخلص وراستغنامي

مشرب سردرسے واقف کو ٹی کیونکر ہو سکے عوض خود كرتا نہيں ستاہے بيكانے كى وض

بحن بيوم الكدسة يانزديم

به ببیت ونهم ما و رحب المرحب سند میمزار دیکصد د نود هیری ما پیره مغمت رندگی ازیں عالم پیچید و ما قامتیگا و خود آرمیر ر

### شاه عظمت الله قادري

ا زمشایخ مشهور و بزرگان این مشهراست ـ سسبباحدوف بابرليدترك علاة روزكار الشاه مرقوم غلافت یا دنت، مروصا کے بودر

### شاه محرعلی علیهالرحمه

اذقوم بذالوا يط بود ازسلسله مرديان شاه كليم الملروطوى قدس سرهٔ در محلهٔ احدکلیم خان مرحوم مرفون است و درعصر لذاب علی دوست خال بود اگرچه درعالم دنیا خدمت بخشی گری داشت و مبدترک آل دارونم عدالمت مشدلكن ديندارى وتقدس ادبمرتبه كمال شهرت يذيرفية كرمنامة مقطوع اللسان برتحريرش عابزكه برردز نباذ بننج كأن بمسجدبت إلحرام بجاعت ا دا مى فرمود بينا تكه صدياكس از جاج بيت المدر زاده اللمر شرفًا و تكرياً بشبهاوت أي معنى بيش معاصري خود اليرواختذا واكترب از

مقيمان اس عاكه اكنول بقيدزندگي مستنداز داخم ظاهرسا خند، چول درامور غيران بت بتوانز رسيد شك را د فطيه باشد مرشدش درخط موسوم اداوسنة تراز کنگرهٔ عرش می زمنند صفیر نداننت كدرس دامكاه جافاده

بعدهٔ تضیحت برترک خدمت بخشی گری بود کر بچمال تقوی بسوئے ال نسیت

يهن سيوم ككدسته إمزوم

یا جی گری فرمود ، غرض چیز میکه از یا واللی بازوار دسان نیااست ، واگر میکاروار

دنیوی رجوع الی الله دارد عین دینداری است دلیس و دلته دس قایله مه ىنى گويم كەاز عالم ميّدا باش

بهرحالت كرباشى بأخدا باش ہیں دنیائے محمو داست کہ قا درمطلق کبرشمہ لطف اعظم نصیب فرا بد

و منگام دست رس توفیق مذمت یا در کلال که زا دعظیم عقبی است عطاکند بری مصنمون دو بریت از تننوی شریف و کلستان می تکارم که و فترے است واحتياج بطول ندار وسه

چىيىت دىيااز خدا غا ڧلىڭدن نے تلاشِ نقرہ دفرر ندو ز ن

مركمت مال وهاه است وزرع دتجارت چو دل با فداے است خلوت سینی

بسبب ركوب مهروح مغفور بمضمون ــه سگ اصحاب کہف روزہے جیڈ ہے نیکاں گرفت مروم شد

دراسي سوارى أنقدر تاثير بوقوع أمركه بوفت مهم برغنيم والذكاه غنيت تنى خورد و فاقه برخود گواراى داشت شاه مدوح بليوم ماه صفروفات يا نة. چمن يوم الكدسته إنزديم

### بإدالشرشاه

مجذوب صفت کلمات بریشان میکرد و مرکه با ستداد سخد متش می رسید بیش از اظهار در مشوریده بیانی بر مرسخن کلمهٔ یا دانشر منظم کرده از ای الفیر

بین از بها در وربیره بین به هر من سه پیرسس م در در در بیران سید اوا طلاع می داد ، اگرمقصود شدنی است مطابق آن می فرمود ، داگر بوقوع

آمدنی نیست اموافق آن ظاہری منوور قبل ان چندروز دطلت متوار میگفت کا سیے براے موادی خرید میکفت کا سیے براے موادی خرید میکنم اور بہاں اپام بورا نعان ہے ایہان آ

مقبولِ بارگا ورحان بتوقع مال بمنصب شهادت رسانیدا و عنقریب آن

ظالم از حکم راج بیربر نائب صوبهٔ آرکات یا مال فصاص دگرفتار عذاب گردید، جناب سعدی شیرازی قدس سرهٔ الزکی می فرماید سے

بنداً مثنت شکر که جفا بر ماکرد برگردن او بما ند دانه ما گذشت

مقولهٔ شاه مرحوم درع صهٔ اندک رنگ تا نیر مدِیر دنت که عبارت از اسپ قاتل است بینی بروز جزامقتول راکب دوش قاتل می شود -

#### امن پیر

كه با بين پېرصاحب چېومشهور بود، در بازار محود شاه مكوميهٔ مشمال متعل عويلى سبيد فرمدالدين فال كو توال مردم مردن است ميگويند كمرتب چن سيوم، كلدسة بإنزديم

بهاراعظماي غوثیت داشت د بهرپنجشنبه اعضایش از یم مجرا می گردید بزمان وفاتش چىل وسنشش سال شده باشد-

مر من من ا

ك ربينة منگ بميران مد نون است ، نام آن كربوه چهنال بناوا بودكم كنيركان كرميخة بوقت شب درال مقام بربيشيد فسق مى برواختندا يول مسج

بنا یا دنت بنوربندا اشتهار پذیردنت و بیضے اسلام بُندا نیزگویند، احوال مناه مدوح كدمرومقدس بود جنال بسمع رسيدكه جول بزاب ناصر حبنك شهيد

وارد این مرزین گردید بشب تاریک با تبدیل لباس تن تنها بخدمت آل مرد فدا رسید، می بیندکه بال آسا مشول مراقبه نشسته وارجبیش جون بدرکال

لمعات مودنت بويداً گشته بر آواز قدم لذاب متنبه شده بيسب كهيتى واز كجا آمرى، جواب وادكه منم غريب مستى بسيرا حدى بازگفت كه نمى دانم با پیرکه بسراغ خود آگاه نیانی، گذارش کرد که با نواه خلق شخصے کر مجد ف

نا صرحنگ بدنام گشت مهی عاصی است ، فرمو ولوکه ای صاحب رتبه بلند ووزير دكن مستى بيرا از ب مالت آيرى ، بجوالش ير داخت كه ازماه و شوكت دنيا تنفر كلى دارم، وخوا بإن منصب شها وتم، باز بري عنوان لب

جنبان شدکه ایم با با تو دنیا دارستی میکون دعوی توصادی اید، جواب اس سوال چنین ا واکر دکه آنخضرت از صفای باطن و بمراقبه ما بد در یا فت،

براً بَینه صدق وکذب منکشف خوا برگروید - بمجردات ماع بعل آوروه دید ك الم التصنع صورت حال باين كرو ومستعدشها دت است، كفت ال با

144

بهاراعظمايى بحن سيوم گندسته يا نزريم شاد باش وازميد النج وعم أزاد كراز حضورا تدس جام شرب شها دت

بخوم حمت گشته ، باید که نابت قدم باشی د سیر حزدی ابدی فائز شوی به أن والامرود فرصتِ تليل بفتورتهك موامان سياا دستم بهت خان كم افغان

بے ایمان دیرورش یا نیۃ ایس خامذان عالی شان بود مجمال پریشانی وا فات طرفان وصدمهٔ بارش که ازعر"ه ٔ وی حجه تا متّا مزد هم ماه محرم علی الاتصال يو<sup>و</sup>

ومهلت یک لمح نداد وخسارهٔ مال ومتاع و بلاک دواب بمضمون سه

اول قدم عشق ہے گھرمار لٹانا محراب من مشمشير كے كردن كو يھكانا

كرخول سے وضور ناشهادت كادو كانا ہوسر خرو و ماریں معتون کے حانا

بهغدىم شهرمحرم الحوام سمه لله بنادد ق از دستِ ظالم ہے ہمست

بمواج شهاوت رسید و بچاعه شهدامه کر بلاکه نسبت فرزندی ازان خاس أل عبات بسد كلكون كفن خولى قباء تسيل خبر جور د حيفا سر با زمعرك كري بلا

الموكل بالوكاء سيتد الشهداء على جده وعليه التحية والثأ داشت فالمزكر دمد، عنائكم اربح كفته آزاد ملكراي متعراي معنى است ب

لواً ب عدل گستر عالی جناب رفت فرصت مذوا وتبع حوادث شتاب رضت

درمفدىم زماه محرم سشنسيد سند خرماً وگفت لؤم گرے آتیا برفت

عُغرالله و معل الفردوسَ مسكنه ، ليض الشَّخاص مي كويندكم بنكام وردد

چن سیوم بمکرسته باینزدمم بهاراعظمايى لذاب شهادت انتساب بزر کے دیگر در آنجا آقامت داشت و گفتگوداما

# سط سکے میاں صاف وتر تاترت بی بی

رحمها التدتعالى بفاصله تليل از دارالا ماره سمت شمال در راه نايرمازا کو چے در فون اند، اسم سامی اً نہا ببزرگی شہرتے وارد، اگر کسے براے حصول مد عا درا ب ما نیت کند بفضله تعالی جارکامیاب می متود ، شر نا ترکت بر با ن

دكهنى بمعنى فى العذراست، در خدق جانب نتهر نكرور وازه قبرے ينايافة كه بچين تعييرشهريناه وكنديدن آن بصدمه كي صفااز زبين حون جارى شد

چوں حفرہ منودند مستورہ عفت نشاں بنظراً مدکہ بالباس سفیر بخواب راحت است، معًا بنهال ساخة تربية ترتيب واوند، مثال چنين نسا رارابعه

رنان بايد گفت كه بصف رجال الشرحشرد نشرخ اسنديا فت ،مجدا بسااوليا وصلحا دوروبیشان آزاد وری خاک تیره رفته اند که اثرید ازانها یا تی نه نده، اوتعالى بطفيل آل غ يقان لجر ممت وخاكساران صحرائ مجتت، دنج

ظاہرہ باطن واقع و ورسازد، ویجھول گوہرمقعودیسا حل سجات رساند ہے مبيب ابتك بي سركروال بصحرات بوس يارب يه ديوانے كوكر يا بنداينے عشق سترمكا

ا زسخريتفضيل آبادى مشهرمع سرگذشت كذشتكان برواختم دان روداد حضورا جالاً بطريق روزنا ميج بقصدقلمى آرم، به بست وسيوم بوقت

سلم باس روزبز بارت مصرت طبیدا ولیا حضرت انترجا می و بزرگان

حن بوره وشاه عظمت النُدّ قا دری قدس النّراسرارهم و آثار شریف علاقة سركار كم بتحديل ورثة فليرالدين خان است مستفيد شدار درگاه اول

دستاد مع تیردکان واز درگاه دویم فقط دستنار بریر مرکارگردید، بس از فراغ آل بمقتضائے نیت خیرطویت که مصروف امور حنات است

بهاراعفمحارى

شكلِ عبادت ارمه نظير نيادت است اما به مکتهٔ رعبادت زیادت است

برائے بیار پرسسی شرف الامرابها ور ونجم الملک بها در تشریف فرما شده ب*هزرخ* طریقه سنتِ بنوی بجا آورد، به بست دیمارم سمت را نی پیچه که آن سوم مخراج رودوا نع است، لیسواری سسکہساون طلانی براُے سیروتما شاہے آ با دی منزمونیا

و ملاحظ عنوج علوه افروز شده ليشب معاودت فرمود ، في الحال ورجام

مرقوم ينج بزارخانه ويالنصد دوكان وحيدمسجد ودو اللاب ومفت يشمه آب ونسبت قطعهٔ باغ وبارکش متقدد وگیاریسین عمره است وسطی

خان بیشه، ولاله بیشه وغیره ازال علاقه دار درا قم دراً با دی شهرسیر مع گنیر حضرت شاه نا صرو غیره که متعلق را نی پینچه است بخامه در آورده مفیم کرنز

اگرچاذاں فام است ا استحریرما جدو مقابر دراں مقام ادلے دانست ، بالسبت وينج در محل لارسم شادى جد نظهوراً مرداز حضور بجيند

المامتياد بشب دعوت ضياوت هم رسيد بينا مكه يفرط عنايت مراقم نيز كمرريا و فرائي شده بودكن بعارض شدن ورم از ساق "ايشت يا ودرداك

اضطرارى داشت واز فصد تنعيه آن مؤوه بود لهذا از محفل صدر مقصراند

يمن سيوم . گلدسته بإنزويم

بهاداعظمايى وميرس بيران على نوازخان حال قلدار آركاك كذبار ياب عوى شده بودند بخشه زبا درجی خامهٔ تودل مرحت گردید بربست ومشتشم حن رضا خان بها دم عنبر خانی جاگیردارا دل کندا مع بسرخود کر حبیر رحسین خان نام دارو بوقت چار کھوی شب حاصر بارگاه خداد ندی شده بادائے ندر پرداخت، دید عنایت عطر و کلاب ديا غران سراية فخزو مبايات عاصل ساخت، درس اتناء مشرف ميرسالم في افراد حساب يخت گذرانيد، دران ميان ازاد يخت فاتحر فايحَم جناب ظيفهُ أوّل كرسرآمر الى تحقيق وبيشروارباب تصديق ، وافع كفروقاتل زنديق اعنى حضرت اميرالمومنين الى بكرصدين رضى الترتوالى عنه وارضا ف و لا حرمنامن بركاته وفاتح مقدسه جناب ام المومين حضرت عائشة صديقة رضى النرتعالى عنها ملقبه بحميراكه احب ظو تكده و حضورا قدس شا بنشاه دين بناه ماصلي الشُّدعليه و الدوصحبه وسلم لو دموجود بودا رئيس ما بمقتضائ نسبت خالص وتائيددين متين ما مت دراز مزاكرة اين اسسائه مقدسه ميداشت وازاستماع اين احوال بركت مال حالية بربعض حفاد محلِس لمببب ميرات رفض آنهامستولى گرديد كدكو ما كمياب شامى بل كباب سوخة

> بیت متنوی شریف مطابقت تام پذیرفت سے ِ خوشتراک باشد که ستر و لبرا ب گفته آید در مدست دیگران.

سيخ شدند نعود بالله منهم ومن سيئا ت اعالهم بعورت مال اين

بحزل مرقوم كم بتقريب القات فائز حضور شده او دموا فق معول توره ارتكاول بقاضى امدالدين احدخان وعبآس حسين خان يسرمحدا حسن الترخان كبملان

بها راعظم جارى يتمن سيوم كلدسته إنزدتم مترف گشته بو دند تور بائے و و خون مرحمت گردید ، ترایخ بست و بهشتم بیش ار طلع آ قَاب باچند بایکی نشین و سواران ترب د غیره مجلوس سکهسادن طلائی بیزم والموركداد محدلور مسافت بإنزوه ميل دارو بپوشنش نيم آستين وكوشش پنج شال سفیدمهرمات مستعد حلوه آرائی شد دبیرون دیلور در دازه سواری مزبدر فر د د آمده بهل اسیان رکوب مزمود و تاکیخی گنته که بفاصله دومبل این طرف ازمنزل مقصوداست فالمزشده برعهاری مع مرادر والااخرر د نن افزاگردید و بوقت يكياس ددن بقطعهٔ وليور نبتوكت وشان عرّقة بخشير موانق سمول برقله توبهائے تعظیم مرشد و نشان بر پاکشت کرئل اربس فوٹ اجیٹن باچیکن اِ برائح استقبال رئيس أعظم اوادائے مجا در ميان روبروئے قلعه صف آرا بودند وازاطات وجوانب برائے ملاحظ سواری خاص از دحام خلائی گنته تاخبه مکا و مشار اليهما بمراوركاب بووند بعد نزول اعلال بسايت يا ندان وغيره وخصت وموده لورهٔ مفت خوان دینج خوان مرحمت نمو در در را مگذار چند با زارو پورجات مذکو<sup>ر</sup> کم با حوال صوبه مرتوم متد واقع گردید حاجت اعاده ندارد و مساجه و مقابر متعدد وانتم شده ۱۱زانبچله مقبرهٔ سید شاه اسهلیل قا دری متبا بی و نبی شاه قادری که مردد بزرگ طریقهٔ مشیخت می داشتند، حراست پوره میصدو دواز ده خا وشش دوكان وسمه قطعه باغ دارده تهك ببييه كلان مسجد دگنبدسسيداولميا وادوكه مرومقدس بوو وبزما لنتث هفتاد سال منقضى شده برائے مصارف سمبر وگنبد بیسی مدو خرج معین نیست ، لبابین که درین زبان حرارت اسلام در انها غالب است و دری جاا کمنه اینها است تبعیر برددید داختند داک غربا نصد ق دل از و مبرطال خود تجدمت مسجد د غیره می پر دانه ند، واز حضورا عات می خوابپند

بباراعظم جابى عِير بناكر دة سلطان النسابيكم مرحدمه عوف بلطحى بليم وختر كلان نوات أرامكاه مع حيثمة آب و دو صدو پنياه دستس خانه ديانز ده دوكان و جارقطعه ياغ ورانيا

است، نیماین این ودید آلنده فارے مست کدناید از قدا وم عمق وارد که ببب سيل آب ازكوه لوقوع آمده، وصورت جدول پذير فته، ورايام ترسكال آب در آ ب جاری می ماند، وبرود آرکاه می رسد، تندکیا کم چندخاندنشاج د چند کلیهٔ حن پوش دیگران دیک تا لاب دیک دوکان دیند سزار درخست نیره که اکثر سبکان اکراه و و بلور از نشه بهی ایب آتش دوزخ تیزمی کنند

وبهوائے غفلتِ شیطانی خاک سبری شوند، از اغاز سرحدای ویه قربیدود يريراب فرش سنگ است كه درايام برسات بشدت كل ولاله گذرانسان ونواشی دستوار ملکه خوف غرق بود دازین کارسسا فرین را حت عظیم رسیده رنیل مِنْنْ دیه صغیراست مور مرام کم آن دا مجگی گنطه نیز می گویند دان خیشما ب

است که برکنارهٔ آل بعزات و دوغ مزوشال بکثرت جمع می شوند، چه در رَ إِنَّ اردِيٌّ تَمُورٌ وُمُجَكِّي مِعني دوغ دجغرات آمره جيشمهٔ مزبور حدفاصل است درصوئهم ومنزل - بَرِتَاكُ مع ديه آئنده دِ چندخانه و کلبه ومندط

وچهارد كان وچهار پنج معيشمهٔ آب وقليچ شكستم كه بكال گرانى مشهور است مبدارد، ازسرکارلواب جنّت ارامگاه بطور جاگیر بنام میرا سدانشرخان مقرد وتا حیات میراسهمیل خان فرزنداد جاری بودد آزیک چهل کلیدومنا ف

دینج دوکان دارد - بَرَتمِی مسجد بناکروه بها درمرده مع قبور د در قتان ا نبه و چهر و دوستین که از سیسلسله چیمر و دوستیمهٔ آب و دو و کان و مکان گفتکرو شاه مستان که از سیسلسله لال شا بهباز بود وبوفاتش ا فزوں از چپل سال است میدارد ۔ اَلْبِبْلُ مَنْكُا پُوْرْ

بهاداعظماسى بتنسيوم ككدمته بإنزدم كَيْ لِمِيْنُ مُنْكَالِوْرُ مَشْهُوراست، بزمان نواب مرحرم بقاضى سبيعلى مباكيسر شده بود؛ مِفتاد خانه وجهار دكان ويك تالاب وحشمه آب و جهر دمندن دارد، منجلة شتران با رمرداري كه از كميني بمراه تشكرظفر الله بود درا ب مقام یک شتر بار زندگی خودانداخت ، تخیجنی گنشه متعلق از دیه موایی است و آن دیر بنام حیثمه شهرت دارد واز و ملور در وازه مع منزل مهدیهات عزلی دانع شده مبلیم لوره اندرون در داره ادل برا مان مرتضی گدفه صاست وکاغذگنده انجاصان وموادمی شود دبکاغذبگم بدری نامز داست وللدركم ازرائ وليدرا شتهار دار و ودر قديم الايام جاكير بذاب غلام على خاك ا من الكريراور بواب سعاوت الشرخان بها ورمرحهم بو د- بعد رحلت او ككو فرزنداد لواب باقرعلی فان ولیس از ال بتصرف بسرش لواب غلام مرتضی على فان بها در زوالفقا رجتگ درآ مده من بعد با دچ ا قبال لذاب لينت أرامكاه كه صدية أركاط ح بشتاده جيار جاگيرو قلعجات از پنجرا قدار قوم بنوالوا بيط كه بنوا بيط زبان زدعا لم انز بدرر فنة بقيطة تسلّط او درآمر این قلع بزیکلید اقبال نواب معلی مفتوح گردید، و جاگیر دار مروح بجلقهٔ اسیران در رسید، و بها ب حالت پیجارگی جاں بجاں بخش مختبید، برآييًن اين تصص طولاني است و نغل مقصود، چه ن ما گربضط لااب معلّے ور آمد بنام دلی عبد من و بطریق تمنامقر و زمود و محاصلت سابق مبلغ پنج لک وبست و پنج بزار رو په ملکه با لحاق سَرْ وَاکِنی وغیره نه لک

بود، الحال ما وصف ويراني خطه كرنا فك اين نقام تهايت آبا داست، مى گويندكرنى الحال عادات مع اكنه سفال دغيره دايداز ده بزاد دكاكين

بهاراعظمايي سه صرفوالمند بود، و في حضمة آب خصوصًا جاه كك سندر كر بطور

حيثمه است و سورج گنچه که نسورگنه انتهار دار و موج و ا ست و بيندمقام د گنبد دېشت مسجد د تکيم نفت سراء زيا ده ازسي باستر،

قلغه سنگین آن بینان درستی واستحکام ترکیب پذیرفته که درین فک

تلعه بدرقلعهٔ مدراس بم پهلومیش نخو امربود و حوش اسلوبی آب برا ب ما ند كه عروسي است سجكال محبوبي آراتيش يا فية ، وخند قش گرواگرونها

آب و تاب ترتیب یا نته ،متصل آن سلی کوه گردون شکوه است موسوم بسآجه وكوتيره ومرتضى كره كهركي اذانها مصفى است متعل ومحكم

تا وقیے کہ بند و نبست جبال باشد از نخالف صورت مور<u>حال بنری وہم</u> وخیال است، وجوں وشمن بر یکے ازاں وست یا فت بلاتا مل برست

عدوے برسکال، اکون سطرے چذارا حوال صاحبد لان اپنجا کمازیں فاكدان تبره مبخلونكاه قدس چاغ مستى خود اوزوخته اندزب ايراوراق می نمایم ، و در جائر: هٔ این خدمت عظیم از ار داح باک آنها استدادے

می سازم، تا دنیا سے محود و عاقبت مسود نصیب شور، وضفل قادم د والحلال نا ظرِ عالِ ایں عجز اشتمال باشد ۔

### حضرت لور محرقا دري

عليه دحمة التّرالبارى، كه وزوعصرومغتنم وبرلود، اكثر بتخانها را از پایر برانداخت و بعض را ویران و به بیاغ ساخت، مدفن خود را بم در جاب بنظهور آورد که گرود بیش آل بتکده با است، غرض صاحب قدرتے

يحن سيوم محمدست بإنزدم

بد که بزرگیبایش یا د گارز مانه شده ، زیاده از یا نصد سال است که از شیع دو د بگان<sup>د</sup> خاک بزراگین مؤد د کبنا د رو د کجواب را منت آ سود.

## حضرت شاه الوالحس قاورى قرني خلص نزالته صريحة

سيرعالى سنب وستنيخ كرامى حسب، ذاكفة حيش مائدة حال، وقدوة الل كمال بنهايت تقدس و ديندارى و تشرع وتقوى شعارى شهره دوزگار بود ا اركس بدريا فت تفعيل منركيهايش تنا واست باشد ورمصنفات ملاّمهٔ زمان دما مِع کما لات مبکران، اوستادی حضرت مولوی محد با قرآگاه والإدى انواع الله فى مقام النودى كرديناس وشا گردسراسسر اختصاص اولود معاینه شاید، دار ملاحظ اک بواتعی حصول سعادت سازد شاه معلے بریستم شہرمفان المیارک سندیج زار دیکھدو ہشتاد ودو از كاركاه بهستى روك خود تا فت، ومحسن خاتمه قرب مو لئ يا فت .

### سيرعبراللطيف ذوقي تخلص

المروف بيسسيد محى الدين ذوفى عليدالرحمه خلف رمشيد أنجأب ورفضل و کمال می میلوے ید ربزگوار خود بود و در فنون فارسیدسیا بهنا یع دیدا یع شروان پرداری بس مثا زکه گلِ منتخب گشتان جها ب توال گفت، بسيز دم رجب سنديكمزار و كيصدولو دوچهار مبشي از ده روز نزول حيدرنايك ببارگاه اللي تنتنا فت وبه بهلوسطُ والد ما حدود كهمقروان انقلعه قرمت داروا ساكش يافت.

# شاه على سيني حيشتى رحمه النار تعالي

ا ذشایخ قدیم وبزرگان نامور این بلا دبود قریب صدسال است كه دوييت حيات ميردشاه مروح وچندمروانده فدا دراب مقره مدفون اندمقره نهايت خوش تركيب وصحن آل فضائے جان آسااست كرساية درختان مونسری ورحق تفسیرگان وا دی اضطرار حلوهٔ با وبهاری میکنداد ونظاره اش دیده را نضارت و دل را را حت می سختند، مسجد وگنیدنبرهٔ او مع خانقاه م درال احاطه واقع شده ونقارخانه عالى شاك بروروازه ميدارور

### حصرت على سلطان على الرحمة والعفال

مردمے بو دسیاہ فام مجذوب بحت از سلسلہ چشتیہ میگویند كم مِنْكَام ورود نا يك مُركور تقيراً مرور ننت بلشكربِخا طِره بيروں شعران اخبار بآن ورجه بودكه احدے دران بارینی یا دنت، مجذوب عدوح با وجود تقییر شدید میونسیم سبک سیرا ندرون ک کرمی رسید نایک مز بورب بدیگانی جاسوسی ادا سیاا خراج نمو و درع صه قلیل بازیا فت، علی مرالقیاسی سله بار کاربنداین حرکت شد و با زدیدا زین معنی نایرهٔ عضبش مشتعل شد و مكم به قتل منود نا چار قاتلال با قدام آن بر داختند، با زروز دويم بحثيم خودادرا مزنده معارمند كرو و آنقدر شعلهٔ قهرش زبانه كشيد كه فوراً خرمن جمعيت آنها سوخة فاكسترنا يدبدي وجه كه عدول عكم سودند خو د بنيت متوجه بنيره بیش چتم با ن مظلوم ہے تقصیر بمنصب شہا دت رسانید ولاش او بیرون شکر

بهاراعظهابى

گردانید کر مزاے ماسومان بینی است، ازا نجا کے ترا نہ جا کخش مصرت خواجہ مآفظ شیراِدی قدس سرهٔ الزکی سے

مرگزنمیردان دلش زنده ت د برعش تبت است برجریدهٔ عالم دوام ا

شبت است برجریدهٔ عبا لم دوام ا برا مثال چنین طالبان حق صادق می آید به اروز اندرون نشکر به تمثال زندگار بیشات رفتار مشام به منو و وازی کار نوایان نهایت براسان گشت و رنگش برواز یافت ، بمعذرت بیش اگد دبا نات دورخی مع مبلخ صدر دبیر تواضع کرد ، ازان حاکه مفبولای بارگاه البی بریهٔ ظالمان قبول منی کنند بلشکر بان او تعقیم کرده بر دن شتافت و در عرم اندک بریم شعبان المعظم بر آت رزق و حیات خوایش بکشور فاک یا نش داز کارگاه دنیا که و بال جان و منزل آفات و افر است سر افت ر

#### امن بير

شخف بود در زمرهٔ مز دوران، حالی می نود، دیمیچ کس ادراصاحب
کال نمی دانست، چه صورت این حال بچشم ایل ظاهر بچس میرت کما ل بے
نمی برد، روزے یک عصار جوال گران باز بخفیف کرایہ برسرش گذاشت
واو بلا عذر عقب نامبرده میرخت، ناگاه بخاطرش گزشت که دیگوان باوجود
یار قلیل اجرت کیٹر خاستند دایں بیجاره بارگران یا جورهٔ ار زال بے اجبار
داکرا، قبول کرو، حالمتن دیرنی است، و بوایا ندگی اور سیدنی، بجرد نگاه
چنان دید که خریط بغاصل که دست از سراد یا لا است داوچون بیکاله ابر

چمن سیوم /گلدسته یانز دېم

دوان، بشابه ای احال بے اختیار برقدمش افتاد و داداعتقاد ور داد چونکه اختائے دار نثد بیر مهروح از انفعال فرسود و مزمان قریب و داع دنیا مزد، بیدان تلع مدفون است وعصاران از دسوخ عقیرت بعرس او یر دار ند-

#### شاه لطف الترقادرى

ازا قارب و غلفائے حضرت قربی بود و بعنیض تربیت آنجاب درعلم حقالت واستعدا وفارسى بهرة ميداشت ومروصالح ومنزوى بووبسيوم ذی تغده سسنه بیجزار و دوصد دمبیت و منهیجری بعد منر دوز از ارتحال خا<sup>ب</sup> قبلگایی واستادی روح اینررومه الهزکی رطت مخود، اندرون آبا وی سمت مسجدلو استشمس الدوله تصحن ويوان خامنو و و آسود .

#### صاحب بإوشاه قادرى

ازاقارب حضرت قاور بإدشاه عليه الرحمة ساكن كيسرموط مروصالح وكريم صفت بود، بيش ادسه جارسال تپ خفيف موجب مرض الموت او كشت، روسيوم بيا رى بابل مسجد اعلام كردكه بس فردا روز جيد است بعد نمالا تا فقرخان فدم منج كنند و بوداع برواز ندكه روز رهيل است ، حضار مذكور باستماع این معنی استهزا نمو دند، و کلامش قرین هدی ندانستند حول دور موعود رسيد برائ نا رمجتمع شدند و لعدا دائة آس با زمرعو شدند واجبا رأ بخدمت آن عارف رسیدند درآن وقت از بمگنان ملنجی شد که بدعائے مغفر

يحن سيوم ، گارستدا نزدېم من یر داز ندکه رحضت می متوم ، آنال بری عنوان مجیب شدند که ما مردم امد داد د عائے گرا می مستیم، وبرحضور سامی یا دائے لب کشائی نیراریم ... زمود نمنی وانم که غفران این عاصی والبسته کدام زبان است ، لهزاالتجا دارم

دربس گفتگوبسبعت سلام كرسنت است ير داخت وجوالش ماصل شات يا دراز كرده چا دركتيد ولبعدائے يا مو سرفيقِ اعلى در رسيد، دمتصل دروازه . شهر برشا وَعِ عام سِخاك أرميد ـ

دالدة عيرحقيقي فييوسلطان شهيد طيهارجة الدالوهيد مع جد ابل خاندان مؤو متصل مقبرهٔ شاه على حسيني دفن يا فيته، گښد عاليشان نوش طرح مع مسجدو با غیر ترو تا زه وشاداب میدارد که دار بند تاک با درختان فؤاكه دا قسام كل خصوصًا كلِّ در و مجال فوبي ولطا فت ميدارد ، بيشترے ازسكنه اینجاچنیں اظہار کر دند کہ ہرگا ہ مرقد نبگم مرحومہ لیدیک سال از دفات اوبرائے تميروا كردند، كفنش واسفيرومصفا و لاش ثابت معائمت نمودند، رحمت الهي بهامهٔ جواست که اگر بندهٔ عابزرا برتبهٔ اعلیٰ رساندن خوابر، ادنی منل را

مبرح بتول مى رسامدوما خلعت بختايش آراليش مى دېر احسن ما قال ـ رجمت ق بهاره می جرید رخمت من بها،تمی جو بد

معبذا مقابر متعدد است على الحصوص مقبرة لواب على دوست خان د غیره وا نغ،انتی ا حوا ہم۔ جمن بيوم ، گلدسته پايز ديم

ا جناب خدا و ندی بعد ۱ دائے نما زعصر کسیواری اسپ متو جسد اگر سیدی میری علی سلطان محد و ب کور المترم ق

نظاره شهر گردیده بزیارت امین بیر و علی سلطان مجذوب نورانسر مرقد متفیرگردید، دبرطبق عادت نزدا نشر برائے صرف خاد مان آ سجا دسا نید بیدازاں بملاقات عطاشاه مجذوب که بیرون در طحصی اقامت وارو

بدازال بهاقات عطاشاه مجذوب لهبیرون ور تصمه الامس ورو داز منگام زیب افروزی مسندریاست با مشار البیرتفارف است ملاقات فرموده چیزے عطا نمود و ازا سنجا فراغت یا فقه میکان سنا .

ما کات رسوره پیرسه منط و تاریخ به رسید و با محذوب تازه وار دکه مورم بهرصاحب مجذوب در مهان موقع ملاقی شده حسبتهٔ دمتراز و چیز سے سلوک بهرصاحب مجذوب در مهان موقع ملاقی شده حسبتهٔ دمتراز و چیز سے سلوک

بیرون می بردید مرارش بمقره حضرت شاه الدالین قربی رسیده بادائے ماتح و نیاز برمردو مزاریر داخت و ورحویلهائے بیره حضرت معدوج که بهان نام دارد تاز مانے توقف و مود اگرچه مشار الیه راسی با لا گھاط شده

ا ا خلف ٔ دستیداوک یا سم جدخ دستی است د باین کمسی لیافتے پیدا نموده ضیاونت حضور مع جنا ب قدسیر و محل عالیہ و معاجزاوہ وصاحبزادی وغیرم مدرستی ا واکرو، وبہمہ ارباب عزت کہ ہمراہ رکاب بودند تا دوروزخوانہائے

ضیا فت می درستا و چنا نکه برا قم نیز کمال محبت فرستا د، روز دویم ورود بشاگر بیشد و فوج سرکار و غیره قریب دو صدنفر که هم اِه خناب قد سیه ممکانش آیده بودند طرایق مها نداری ا دا عنو د ، جزاهٔ ادثر غیرالجزاء مشار الی مجفود

تبیع عقیق کربترک حضرت خوا جهبنده او از بود مع دستارسفید بهرید داد مه بنایج عقیق کربترک حضرت خوا جهبنده او نسواری سکهساون طلائی بعالی بالی

به ایرج بسیت و بهم بودت بیپاست در بوری - بهدر با ایران به میر با اصال دانقال با چندر فقا مجسین آبا وعرف کسیلاس گذاهد که درقدیم

الايام ماگيرلواپ عاقبت محود خان پدرلزاب بدرالدين حسين خان بود واز و بورمسا فت سنسس ميل وحصة جهارم آن وارد رونق افر التنده درمال مقام خاصه هیج تناول و مود، ولیدفراغ نا زعه را زانجامستندسواری گردیده تا باقی ما مذن یک گفر می روز بخیمه گاه معاودت بنود، از و بلور بمنزل حین آباد دوراه است، کیے از جانب تالاب جِتیشِری بود که دراننائے راه گنید ناذك رتن است وآك كينزك عبرالترخال جاكيردار قديم ترويلور بود و قصة اش بالذاع بماين مى سازند، خلاصه اش اينكه او صاف رجال الله داشت انهی، و دوسته دید طابل می سنود ، در کیکے ہے از محا ذکی تلعہ سمت جتوب است بالله عصورج كَنْتُ وعيدكاه كرماركش فوج انگريز دران راه واقع و وسعت میدان میدارد، دری را مگذر دوریه متصل منزل مرقدم دا تع شده اول إِزْكُمْ مِكَثُ لَابِينِ سَسْمَال ومشرق است تا لاب و چِنر كليد وارد، تَا نَى أروز كه يك مسجدودوحيشمة آب و يك تالاب وينجاه فانه ورو دوكان وجيشروارداكرج سوارى خاص ازمهي سوكذر غود الم براقم واكتربهرا بهياب ب تربت را و دا مروشد بیشترراه نوردان ازسمت تالاب اتفاق گذرا فتا وا وری راسته کیفیتے بود که ازابتدا تا انتہائے آں چبر ترہ سنگ بست است كرسوارد بياده بربهان عبورى كنند وجانب شرقى أت الموصد ورازسنا لى زار به نهایت نطافت وسرمیزی است که فراش کار خانهٔ قفا وش زمردی گست<sup>وه</sup> ووران زمان اعاطهٔ ابروتموج آب تا لاب جانب راست دجنبش سیزه زار عانب جيب درحق عزيبان وطن وحرارت زدكان رننج ومحن اعجازم ببحالمك

ا من يوم كليستها نزدىم

د کار می بردک حیثم ناظرا نفارتے و خاطر فاتر را راحے می بخشید، ہم درال مالت ترسیح خفیف بد فع شدت گرمی ایں ایام که آفتاب ببرج توردرآم الت ترسیح خفیف بد فع شدت گرمی ایں ایام که آفتاب ببرج توردرآم کا منونهٔ موارت دورزخ داشت مضمون برحاً قرسلامًا یا دو المنید و

بانساط وآرام بمنزل رسانید براسته این شعرآ بروبیاد آمد سے پر سبزہ اور یہ آب رواں اور ابر یہ گھیرا دیوانہ نین کہ میں گھرمیں رموں اب چھوڈ کرصحر

اگرچ جناب فداوندی بایی فاکسار بهنگام تشریف فرائی کم برابی نذرود لیکن بدو وجر دنت آنجا فرا قاد اولاً اینکه مرتد ویده ادری راقم جبل اداری الجند قد مشوا ها با سرزین است وزیارتش بردمهٔ این ناتوان ادام مهات، تا نیا کیم تحریر اوال منازل است بهذا بمضون سه چنوش بود کرم آید بیک کرشمه دو کار

با آما ما با وصف تعب مزاج نسيم آساد وال شد، وقتے كه راقم سطور واخل مزل شده بزيارت مطے البها از صدق اخلاص با وائے فاستحہ كسب سعاوت می ساخت بہاں وم سواری حضور بفاصلہ وہ تيرميرتاب از اسجاروانہ شد، احوال حسين آباد اين كريرگند اليست كه محاصل آك سالانہ ہفتا وہزار رويس بود يك مسجد وصدمكان سفالی مع خس بيرش ودوازده دوكان وبا غات متعدد دارد، انبدآ سنجا بكالی شيرني بير ديگ

وپوست باریک وبوے خوش استہمار دارد خصوصًا انبه شاہ پہندوا سبہ بدرالدین حسین خان بہند دا سنه باغ پنجدر وا نبه گدمی مارو کدار سنگین منرب آں حزبیجارہ تاب نیا دردہ علولہ اجل خوردہ بود مشتہرا ناق گئت

25

چن سیرم گذرشه یاز دیم

و تعریف نله کوہی آک جِد کگارم که آب و بوایش حکم بل بل واشت، ور حکومت

ن اب جنت آ را مگاه سی بزان تسلط ذاب مرحدم که خیرش برحم تشام

به داگرامیران دا برمنصیب اعلیٰ رسا ندن میخاست ٔ یعل ق وز بخپرطال گیٔ

كابل العياركه نصيب آنها ست مكردن و دست ديا أرابينے داده منحلونكاه

حص مذکور کہ مشا یہ یا لاخا نہ ججیم است میرد حارسان آ نجا کہ قطعًا پیشدت ن

خازن لدوند می ساخت، اتفاتاً بعض کم طالعان ازال قصر لمند نزول می

مؤدند، واكترب ازانها بفرصت اندك بمال راحت بتا بيرآب وبواے أنجا

بسير شبستان عدم مي ستنا فتندا قصر كوتاه جناب خداوندي پيش از نوب

آ فتاب برسواری مذکور از و بلور قصد وار الا ماره فرمود ، د تو بهائے تعظیم

مرشّد ا برسرراه برائے ملاقات عطاشاه مجذوب تاز ماتے تو تف منود وقرب لازرر

سه پاس شیب زمیب سراحیهٔ خاص افز ود بغرهٔ رمضان المبارک روزستشینبه مجموعهای

بعد نما زعص که اون طلاقی براغ رائے جی تشریف فرما شدہ سرشام معاودت مملاظاہ

ِ فرمود البرويم سشهر موصوف بعد مليند شدن يک و نيم ياس روزيعزم عا گير

کلو که از صوبهٔ مرقوم مسافنت وه میل دار د نسواری بهل اسیال باییند یا نسی

نشين دهلو سختصر تشريف فرما متده بركنار تالاب كينت كإكث كه گذرگاه برحاشيد

أن واقع وتنكى وارو فرود أمده بركوب كساون طلائى بعد نصف النهار

فاتزگردید، دیها تے کہ براہ دراً مرتلی میشدو - کما ننگا کھے جودی است تالاپ

وینجاه خان و دو دوکان دارد وجاوری تبلی د بیند دوکان و میشته آب متصل

اذاً ن است ، ينيث كيك بم مثل اوست و مّالاب كلال دارد ، و في كيك

ہم چند فانہ و دوستہ دوکان دارد ، گُلُورَ ہ سمتِ اگنی واقع سبی و دومقبرہ سوآ

يهاراعظهاى

چنسيوم كدسته بإنزدهم

بهاراعظماي قبوركه باطلمان وارداست و دو صدوبست خانه وسى دوكان ومالا ودوسينمهٔ آب ميدارد، رأب كيے ازاں بمكال شيريني ولطافت وماثير

مضمشهوراست، مقام مرقوم درزمان پیشین طاگیرزین العابدین خال میری مصم بور کہ نقش نگین ہے

مال رت العالمين تحويل زين العايدين

ميداشت وبقتفائ نيت خرطوب باوصف فلت محاصل آل كدازروك دفتریمل بزار رد به یو و بسایلین از یک تا هزار عطافر مود و کسے را از درخود

محودم نمی بنود ، د جد علوه افروزی حضد ر درا ن جا این که بایشاه بیگم مرحومه بت صفد رحسین فان مرحم بن فان مدوح که از عمده محلات لذاب جنت

اً دام کاه لود و راحت النسا بیم مبروره دخرّ خوابر بیم موصوف مغفوره محل بزاب فردومس مكان دراعا طهمسجداً سنيا د من يا فته اندمقصوور بإرت قبور آنها بود و لس كه خصيصهٔ رئيس ما خشد لى دندگان و داحت رسا نی روح مردگا<sup>ن</sup>

است، او تعالے باچنیں تو فیق خیرنام نامی آنجناب برصفحه جهاں یا قی داراو، وعو بيها مال ومآل نصيب كنا وكدوري وقت نازك ذات فيض أيات ولى نعمت مار حمله مفتهات روز كار است الوقت عصر مبسه وتشريف فرمود

بادائے نازو فاتح مرتبن و نیازید واخته بمقرة مستان و کی ازمشا بیرآ سخاست وشاه عزيزالدين سيني ميشتي كمار اولا دحضرت يتمغ برمهنه مخا سرزاده حضرت

خام بنده لذار قدس سره لو د نهمنت موده لعد فراغ فاستحد وغيره بجيدگاه معاودت فرموو، وصفر رحسين فان حال برادر خورد بگيم صاحبهٔ دويم چيزي

ازنمکین وشیرین بمقضائے ہے

بهاراعظهاى ارستل المثَّل لنصف مِن جراد توسلیانی کن اے عالی نہاد بر المدة مراسرفائده حضورادسال كرود يؤو بدولت بسرور فاطرك قبول مدييمسندن است ذا نُقة فرمود، وتبقريب الغام الدما ل كريسخت ويزال يدوا ختند، چيزے عنايت فرمود، القصر از انظار دتناول خاصه فارغ تُده مع بمرابهان ركاب بنصف اللّيل محل مفراً راستد كنانيد ولبوارى مذكور لىبدسلە ياس شب رونق دارا لا مارە بخېشىد، بىشىب چھارم دعوت مېز یچنرل سویل وغیره سرداران انجاد همرایی شمکی سیجهل و پنج نس فزمو د لطور مکه مرایخ در منا ذل گذشته آدائش محفل بو قوع آمده بود البخیال طهور یا فت مستزاد برا ل اینکه دار بندعظیم الشان باستونها که برگ سینربرال بیمیده ادمین وارالاماره ترتيب يذير فتذكركو بإسروجو يبار درصحن ديوان خانه نمؤ دارشده وصغوف قناديل آويزال كرباستي وصفائي برنگ خط كمكشال بودزينجة گرفته، الغرض حباعهُ مرقوم ليداكل ومترب وتماشائے رقص قريب دويا س شب رخصت با فتندو بفرو وگاه خود لا مرمو شایه شتنا فتندمه بتاریخ جهارم دد: بوقت سیسمبرد در گفری روز ما چندکس بسواری بهل اسیان بنواب ماغ حلوه ا فزامنده تا شًا مراجعت فرمود- بتاریخ پنج نسواری مرقوم بیدنهاز قبیج بزمار دو ادلیائے تاج لورہ قدس الشراسرارهم سنادت اندوز شدہ نجس اعتقاد بادائے میں نیاز بر داخت، جناب مرشد راقم مدظلم العالی که سیاده نشین در کاه مطه جاه يلمسندارا في نايب رسول التنزييية مثاه صبغة الترقدس سروا وا فاض علينا ببركاته واذعنتهات ران است ترك دركاه دستارك برمر مردار البييد

چن سيم اکارسته پايز دهم

يهن سيوم كلدسته بإنزوهم

ببارا عظم جابى ا و تعالي بيركات ارواح آل بزرگان كه حكرگو تسكان جناب سرور دوعسالم صلی الشرعلید. واله وصحبه وسلم الذلولی لغمت ماطول حیات و اعتلائے ورجات

نفيب كند وبطفيل بهال اسبائة مقدسه براتم يرجرم وخطاكه بربيت مفتم ا وكذت تد حسب تمنا في صيمي بحن طالع ارت أبالي حود ماصل مود يعنى

ب لسلم بعیت آن فا ندان بدایت نشان درا مد بعزت وحرمت بد فع ماسدین به منت مخلوق بإیخاج رساند دیمرات دل بمصقلهٔ ذکرا مشرمجلا فراید و

ایں سین فالی اگنبیڈ محبّت وعرفان خودعطا نماید- وبابل وعیال بخوبیہاے حال و مال محواره ورظلال حايت وارداي فاكسار مصدق خاطر بفحوائے أدعوني أستجب كم دست وعابر ميدارو و تفضل قادر مطلق كم امن

يجيب المضطرا ذا دعائ فرموده ورجم تبول مى خامر سے بارب توچناں کن کہ بریث ں نشوم مخاج برا دران دخوکیشاں نشوم یے منتب مخلوق مرا روز ی و ه تااز درِ تو بر درِ این کنتوم

لعدست ببرروز بجلوس سكهساون طلائى بزيارت مزادرهت بارحمنرت عتماك خان سرور عليه رحمة التكرالاكبر، وشاه نا صرد لى قدس سرهُ الزكى مستغير شد، درس اتنا برائے واحت خلایق علی الحضوص به تسکین صاحبین و مسافرین

> كدار شدت حرارت نيم جال شده بو وندم مضمون ه ابر در یا ول زوست گوسرافشاں می دسر

اے صدف دامن کشاکا رت بسامان می رسد

بتمنييم كمدسته بإنزوتم

بهاداعظم جاسى رحمت الهی جوش فرمود وم ریک ارجیوا نات دنبا بات لیدتر نمو د-جناب فداوندی مبسداق م

أرى ارى دهمت فى برگنها دان فوش است

در سال د شمات بطف رحیم برق تروتازه برنگ کل بیشه بهار براغ يك للبدك سمت والاجاه نكر است عبوه افروز كرويده ورمان مقام افطار وزير

و تنادل فرمو د و بشب بر دلت سرانهفت نمود، تناریخ سنستم بوقت مربع در این این میروند

یا تی ما مذن پرنج گھڑی روز بسواری پہل اسسیاں بکو ہجیۂ انبیا اُ دم علی نبینا و ''ڈرہی ا وعليه المقلواة والشكام كراز دارالا اره فاصله ينج ميل دارد تشريف

فرما شده بزیارت تربت بزر کے که موسوم ب پیرمیران حسینی ورآن جا آسوده است پرداخت، و درا نجاا فطار بمؤوه تصد دولت غاندسا خت، بهفتهاه

بوقت يكياس روز باعظم باغ مرسكهساون طلا ذرون تخشى تمود وليبرسم یاس روز مراجعت فرمود ، دری عرصه بزیارت اکارشریف علاقه سرکارشصل دارالاماره وزيارت بعض قبور حضوصًا مرقد حضرت طيبية قلندر قدس سره

مستفیض گشت و بمیلا قات سیدعمان که مرومهر مجدوب ومشرف احوال تلوب است ومشهور بكنوان مستفيد شد، وحسبة يسر چيزے واضع فردود ارْجِيبَ او آنار مزرگ يا فية مى شوو و بدار صنه فالج زيس گيرشده ، و آفتاب

د ندگیش تالب بام رسیده ، باین خیره مران بآن دا ماندهٔ نا توان اذیت ى رَمَا مْنْدِ و وَمُسِتْ بِرِهَا حضراو دِرا ز مى كنند، المحال نا و قتيكه رئيس ما درال معورهٔ اقامت داشت اکرًا دقات بزیارات و طاحظ با غات بنگار آرا

ی متر به

بہاراعظمانی

چمن چهارم در بیان طوه بیرانی از انجا نسوئے دالا ماره مرال عشرت اساس وآل منقسم برنه كلمسته است کارستداول

بهان تار بیخ که روز دوست نبه بود بوقت ما ندن دو گھڑی دوز بوم ن مسقط الراس كه عبارت از مراس است واز پنجاه سال دار الا مارهٔ اخیراسلات رع تقرر ما فته مستعد كرديد و مجلوس عارى فاص مع مراور والا اخر باراده منزل

كا ديرتى بإكك از وارا لا مارة محدلور مسافت مذمبل وال ومتوج جلوه خالى مثلر عبو سركار مع وزج بمرابى بركاب سعادت حاصر دبر دور جندف را نى بيجيم باجزل

وعيره سر دارانِ بيرون دبلى ور دازه كبنار دود برائه مجرا بهرو و حانب صفارًا تماشا ئیان اَ نقدراجهاع مووند که شار آن خارج از اندازهٔ بیاب بود ، حو د مبر دلت

تاآبا دی والا جاه نگر بعد غروب آفناب که ورا ثنائے راه منزل مذکور واقع است

کے داب محد علی والاجا ، تبایری بیست دہفتم وی حید سال سیری از محد لیور عرف آرکا مل بارا دہ دنے حل حد دیار نایک روار شد دازرا ہ وطور وگٹ یا تم تنا رکنے غرف محرم سنسک حد برکش کیری م رسيد وازانجا كولاردنة فيدك وراكنها قيام مؤو واذا نجابتاريخ إنزوهم رجب مناهده بويور آرد وتباريخ بجدهم رجب سيذ اليدبير محديو رعرف أركاف رسير لوقت شب بَارِيحَ مِذَكُورِ از مُحِدِدِ رِدُوانِهُ اللهُ ازراه كَبْنِيد رَم بِتَّارِيخ بِست وميم رحيب بمثلك عجرى

به چینا بثن مداس رسیده آل دا دارا لا مارهٔ حود معاخت ـ Ranipet CL Kaveripak

بهاداعظهايى

يحن چهارم كلدمته دوم فانز شده بیاغ یک لکعه نزول اجلال فرمود و یا فطارو تناول طفام پرداخت در بها ل مدیقه شب با منی نمود ، در را بگذار در که نیم یک آن را و نویشر نیز گویندشالی است مایل شده حدول رودویل و باع نرکارموموم بزاب اغ

وسسم جارباغ اشخاص مقدد ويفرقطه باغ علاة بنخانه دارد، مهر كال وأل

ر در این در در از شاهراه است، نامیرده بکیمیاگری و سخاوت نهایت تهرت میدا بیراگی خارج از شاهراه است ، نامیرده بکیمیاگری و سخاوت نهایت تهرت میدا

. گلرستم دويم

بفضلة تعالى بناسيخ مشتم بوقت برآمرن جهار گھڑی روز نسبواری سکھے اون طنائی بفا ينع ميل المكاويرى فإك دراً و بيرى جيزك لاين درودكاه لشكر بود بوقت كياس

روز نزول فرمود، دیهات وچهتر که عیور موادی از انجاگر دیدرتم اکشنای و

فيايين والاجافكر وهيمتر اينده كواسحة اليستة بجانب شال مشهور بريها ولى يبرض كه برال مسجد و قبر مشار اليه واقع است ، كونير وين ميمتر بعت دوكان ويك

عيثم أب ومندف دارد استعد أنكى بهال طرف است، ينجاه خاند درو باغ ومندف و جشمة آب وجدول داردكه از يا لار مي آيد وبتالاب كاديرى ياك ى رسد، درا نجا گنبد سے است مختصر سنتی ار دید، کندایور که دومستوره

عفيفردان مرفون انذا كيك وتشداس ودييج كيلن فيابين بردد موالنست تام والعنت تهم ليود برگاه مستوره ثامير اذي دامگاه بنيات يا دنت دمستوره اولا تاب مفارقت من وروه ار حضرت مجيب الدعوات طلب مرك عود

في الحال ما وك التجابهدت ا جابت رسنيد وجان بجان بخش كذرا بنيد، درآن واحد ہرود خاتون عفت نشان ہم آغوش خاک تدند و بفرط اسحاد بدر الاسے

ميكرميكراً سووندر حجما المترتباك \_

براراعظم جابی ۲۰۰ جن چهارم کلدستسیوم آبایگر سی فانه دینج دد کان و باغ و کید فقر طبقاتی که مشهور بعاشور فا دواز ده عنم ست دارد و چیمهٔ آب که دران شخته کل خورستید سیسست

دواز ده عنم ست دارد و سیمهٔ آب دروی عنه آب در سید به سد دامی میشود و بهارے داره و سیمهٔ آب در در سیم باک در بهی جا است ، کادیری پاک بزان بیشین جاگیر سعا د تمند فان جدی بود بجانب مذکور دا قع سم سجد د دو سه مقبره و چند تکیهٔ فقر و تلعهٔ شکسته و پانفدفا به دیمل دو کان و یک لالب و ده چشمه آب و بسیت قطعه باغ امنه و غیره و

باغات روز افز دن از صد قطعه میدارد - پُنها یَا فرشی باغ نارجیل وحشیم این دیگر یا عزارجیل وحشیم این دیگر در این بیت مکا این در در این بیت مکا دیکان دارد - سینی تیمتر دران بیت مکا دیک عاشور خانه و چهار دکان و درجشمهٔ آب موجو داست ، اُوجِیْری چهتر دیک عاشور خانه و چهار دوکان و درجشمهٔ آب موجو داست ، اُوجِیْری چهتر

### اللرست المساوم

بفند تالی بدناز صبح بسواری مذکور بی سیم با اسیمی که مسافت سنسش میل دارد قریب برا مدن چهار گھڑی روز نزول ا عبلال فرمود و و بها تے کبقدم سنکر فتح اثر گذشت مفصلهٔ ویل چهتر ا و گور بر سررا ه

وا حدشاہ جمیرلوش ساکن گو ما موازگروہ مقیم شاہی کہ ازخانوا دہ نملیہ تا در ہے است از سرکار دولتہ ار رئیس ما بنام خدشکذار آ سجا چیزے مدد معاسش دِیْد يحن جبارم ككدستدميرم

مقرداست ستشنكز بالأى بهترهشت دوكان دحيثمة آك وييذكلب دارد ر دبر دسته آک چند درخت مها و تمرمبندی ا ست ، نَسُنگرُبارِنی نام ماموکار بودكه بنتكام ورود لذاب سعاوت احترخان ادوطن برس سرزمين از قرض ركار آيده بود واز انقلاب روز كار حوال سابوس مذكور مصنون اس اشعار كه شاع عد ايام سلطنت حضرت اورنگ زيب قصيده مدحيه سخاب وراعلات راقم عليدالرحمه برائ مصول مرعا باظمار مريث ن مالى كذرانيده بجائزهٔ معقول جیب د دا مان خود ملوموده بو و اشعاری مغود

> خالى است جيب وكبيشه الزيشيزووام محاج قوت شب شده ايم امرس دمار داريم جامرچول دل عشاق چاك جاك جول طرهٔ بتال شده وستار تا رما ر مامال زرحت وكينت مذاريم الييح يجيز فرشم زمين وابر لحانست ينب وار بانی قیاس کن ہمدھالم بریں نمط يوشيده نيست در نظرم و بوستيار دستم بگیروجه بر ما را نیگاه کن ! عريال شدم حوبر مبنه سنسمشيرا مدار

ا فتان وخیزال حودرا تا اکر کاف برور دارالا ماره دسیا میدواز برفرد ملتجی می سَّد که تا حصور عرض رسانند ، احدے نظریہ تباہی حال او لمقت نگشت مگر

ا نام ال شاع بران بوده سے مراوازال مولوی محرسین عرف شیخ احدموائے اکارالمونی میموالے م

بيتمن جبارم كلدسة جهارم

مرد المرد معرار فدمت كذاران لذاب مدوح ازمام واحوال ناميروه بحضورا طلاع دادوا زاں جاکہ شرفا علی الحضوص بکسا نیکہ حق تعالیے ازعہدہ ریا سبت سرزازمی کنر ترحم برا حوالی بندگان الهی مصروف می دارند و تدارک محسن

د ذی حق بسخوے می نایند کہ برصحیف وہریا دھارے ما ندفز مود کہ اندروش بطبيدو وود برسهم استقبال برخاست نظر بصورت حالى اوكه ورايام

ما صنی ترحیتے واشت و بوتت مشکل سیلوک بیش آمدہ متاسف شد و ور<u>طارو</u>کے مروت سابق بمراعات وعنايات فردال برداخت ودلج ألى اوبال مرتبرسات

كمزيدي برال متصورة باشدع فن سابوے مرقوم منجلد زرمرحمت برائے دا حست مساذان بنا چھتر بمو و و تا حال باقی است و ملسان عوام بچھتر شکریارہ سنهره وارد، وَأَمَرُلا رَياده از صركليد وسله دوكان ويك تا لا في عيمه آب

داد و - مي<sup>م -</sup>چھتر ليھ چھتر لذ ا حداث ما مك دوكان وحيثمة اكبست ، كاكسيامية مكان نقرام طبقاتى دبا نزده دوكان وحشمة أبكه سنك بسته وخوسس اسلوب است ميدار و ديفا صله تير مية تاب جندخانهُ ابل اسلام ومحلَّه بريمنا

وكلبهائ وسيح منوواست سمكى قرب كيصدوبنجاه باشدومنوف وتالاب است ودوباع موز دنارجل دارد ازس جاسر مد کک طری توربرا مال رسید دان كېنى تاسىيد آباد علاقه كلكرچنگل بېنى است \_

كارث شهارم بفضله تعالی بتاریخ دہم بوقت برآ مدن سسم گھڑی روز سبواری

مان منزل کینچی که پنج میل است علوه پیرانشد و تا یا زوم مقام زمو د نگ (Conjeevaram (R. S.)

۲۰۴ يمن چهارم گذرسته چهارم بهاراعظماي ديهات ويهركه بكر دوغبارت كرظفريبكير دررسيد به مخريرمي آيد، ميل أنتي جند بي است كه بفاصلهٔ ووتيري تاب ازگذرگاه مي اند مكر تا لايش سرداه بين شال داقع وجدولش نيزازان مقابل است. كي آيني بم يفاصله مسطوراست وسينمة آب برشارع عام بطرف مبذب موجود مشؤركاً فيصرب وومنزاف متعلق

ازديه دويم است ووخينمه ودوكليه وجهار دوكان دارد رميترى ديجاست كتالاب و دوحيتمة آب ومندف آب برشابراه است ومكان اتش بطوظانے

كم بعددوما ه ارزو فات لواب جنّت آرامُكاه بظهور آمد سمهر با و مندونام مقیال بیزارسیلاب اجل چوں نقش براب محرکردید ارسے عدمخلوقات انجا) أنها فنااست تا يك تاسف ادنيا يم كم ما قى مطلق خبرى دېد كل من عليها خان ويبعى وجه رمك دوالجلال والككرام. باي مضون شا مراج

اورتگ آبادی که بهندی گویاں شاع وخش منکر دارشاگردان رستدمیر و کی شا ہجاں آبادی کرسرآ مریختہ گوبان سبکہ بابی آب متدہ بروسش خوب جراع سخن روش میکند سے

خاب اسفت مستی کی یہی ہے تبیر سب تو فانی ہے مگر ملوہ حق باقی سے د لى محد يبيطه كيك مسجدو جا و وحشيمة كه بطرز مطبوع تيار شده است وببيت

غاند ابل اسلام وبهال قدر اكمنه نساجان بنو و ديك دوكان مدرار دويس مقام مضرب خيام گرديداز كني اتعال دار دركيني دراصل نامش كنين تكوبود ومنجله بشده سركا داست ومعدقديم كفارج قوم مز بور برائي برسستش انداه دور د دراز می آیند، دور و شوریت کمنی فروکه آس بم از کنی کال قرب ۲۰ چمن حیارم کلدسته چهارم

دار و از شبطان مشهور تراست تا کجا نوئسیم، در کنچی کلال بطفیل ورود حضرت با با مهبراد لیا کدار خلفاسے حضرت این الدین اعلی قدس سرها بو و و وفن آنجنام

به اسخاب قدع آمره ، عجزه سرنگونی آن سنگرلان است و إلا بابل اسلام گام برداشتن مهال بود ، القصد شهر لبیت که با تفعل این قدر آبا دی میدارد که گنبد . ا مده ح ، دمسر ، سناه فائد ایل اسلام واکند بر مهنال و دسیگر گفارسته مزار

ولى مدوح و مذمسجد و پنجاه فائد الله اسلام واكمنه برمهنال و وسير كفارسم بزار وسير مصد و بنج و شعبت كوچه و دو صد دوكان وصد قطعه باغ وكهد

وچهارهیر و منظه و چهل حیثمهٔ آب داست و دو پیاچه و چهل منطف و شصدت بخایهٔ ازردیهٔ وفتر قراریا فته، بیازدهم لبد فراغ نیاز عصر بزیارت مضبح آن

هذا آگاه بهره اندوزگرویده بمسجد ہے که درونت نواب دوالفقارخال امیر بهرای ادموسوم بغضنفر بها در که بنظامت آنجا مامور شده بشکست بنکده مرتب مخوده بود تشریف فراشده با فطاروا دائے خاز معزب پرداخت دبقدوم بینت

لزدم بکاشانهٔ وولت مؤرساخت، چنا که تاییخ گفتهٔ نا صرعلی سرمهٔ می که از دفقا بها در مهدوح و در عصرخو د سرآ مدشعرائے بند وستان بود ، موید مصنحون کست بتکده و طرح مسجداست و درآ سنجابر لوحهٔ سنگ کنده نتده - س باعی

آل خان عضفر حبگر وستعن کاه مسحداً راست نقش بت کرد تباه تاریخ بنائے اوعتلی میسکو ید اینک شده من مطلع بیت ایشر بظفرالدوله که با نفول فدمت دارونگی باغات محد یورو ساتگر ه دارودوشاکم

بستر معدد به به من مد من من الله من من الله الله به من الله الله من الله عنا يات كلنارى و بتحصيلدار دا لا جا ه نسط خلعت مهما في بوشر دار النبيشيكا و عنا يات

المستحدث وتنتجم

يتن چرارم كندسة ينج

حدد کی جاری است که از رود کیخی می آید و چیتر و باغ نارجیل و تارط نداست رفت ایتم پیچه بیم بال طرف است محلهٔ بر بمنان و یکعد و پنجاه فانهٔ نشا جان و پنج دوکا وجدول رو د و درختان متر بهری و چیتر می دار د - گرک پیچه نیز بهاں سمت

واقع شصت فانه و مشت دهان و یک مندفت و حیثمهٔ او طیار د تا د بهرود

بهاراعظم جابى جانب درختان دارد- بِهِ فَيْ وَاكْتُ ابِن جنوب دمشرق وا نع ببيت فا مُدكتبا ورزا ديك يهتر وسد مينمه آب وتا د بنددارد و را خاتم بين سى فاند ديك دوكان و دو حيث مذآب و قطعهٔ باغ مى دارد ، أيَّ وَأَكِ شَرِقَ است بيست فا ندم مزارعان و یک چیز و قطعهٔ باغ دارد - وِنگورِی صحرا فی است کف دست که یک مدول مختصر جاری است چند خانه بطرف جنوب بفاصلهٔ اندک

ارشابراه واقع ویک تکیه فقرومندف دارد-سینورم که بوالاجاهآبا ومستی وآبا وكردهٔ لزاب جنت آرامگاه است عارات انگريزوچند باركش فوج و بنایا فته دد بنالین بارو یک رجه سولچردری گیا رئیسین قائم می ما ندا اکثر

ادقات فراہمی لشکررائے مقابلۂ خالف بہیں مقام می شود درینجا کیے مسجد ومقره وهزار خانه وصدد بناه دوكان دجوتره كوتوالى ومنرم بل وحيارقطم

باع است، بيداً با وى ازعلاقه ال موضع تا دور ميدا ني است مزاخ كم مطلقاً ا زبهایه وآب تعلق نه وارد باعث رنج و کریت غربت زوگان است بیدهٔ وَالْذُرُ وَاسْ است كم فرود كاه لشكر شده .

الكرست شم

بفضله تعالى بتاريخ سيزويم ببرطلوع صبح صاوق بسوارى مذكور بمنزل مُوفعِدُ كم يانزوه ميل مسافت دارد، بوقت چهار گھرى روز رونق

بخشس گردید و تاچهار دیم مقام فرمود و تفصیل و دیهات سواری اینکه نیندریی چهل فان ویک دوکان د تالاب و دوجشمهٔ آب و کوه دارد- نا و لور از شامراه عاً نب جنوب بفاصله مي ما ند لكن حيثمة أن برسرط ه است رسكاً واكيني شالى است

بثن جبارم كلدسته مفتم

کیمدودوفانه ویک تالاب دارد - سَرْبِینَم بِینِی راستُ سَرْبی و آبا دی حبویی دارد یعنی بسیت و پینج فانه ویک دوکان و چهرودو حبینی آب ویک الاب و تطعه باغ است ریونی فانه ویک تالاب دو تطعه باغ است ریونی فانه دسته دوکان و دحیش آب ویک تالاب و قطعهٔ باغ دارد - کرسِنگال بم بسیت و پنج فانه دیک جینمهٔ آب و تالاب دارد - تنگرینی نیز بطرف مذکوراست چهار فانه و تالا به موجور درنام این آخر ببیت و پنج فانه و تالا به مختصر دران باشد موجور درنام این آخر ببیت و پنج فانه و تالا به و دو د بنج قانه و تالا به موجور درنام این آخر ببیت و پنج فانه و تالا به دوکان و دود میشه آب و دو باغ دیک جیمتر و تالا ب و معرو دارد د

الكريث بمقتم

بفضد تعالیٰ بتاریخ یانزدیم بوقت یکیاس روز نسواری مزلور میسوس فرموره با چند با بحی نشین وجوعره بمنزل فرنگی کنده ور باغ علاقه مرکار بوقت بلندشدن یا زده گھڑی روز ملوه آ را شد کرنگ نوبل سروار کمی گئی در میلی نوبل سروار کمی در میلی در میلی از میلی از میلی از میلی از میلی از میلی از میلی می میر بار حمیلی مذکور که دران ایل اسالی وایخ بیز بردد بایم بو دند از صبح تا یک گھڑی بیش از درد در نیس ما کمرب ته دروا مان کوه برسم استقبال سرگرم نوکری بودند - چزکد از وقت معمود آرجھول تجاوز مؤده و کره آ فتاب بنهایت گرمی رسید تا ب شدت حوارت نیا دروه بیا ورده بیا تا به شدند و بیا رکش مراحبت کردند که درین تا ب شدت حوارت نیا درود

Gun Regiment et Col Noble et Modichchur el

Berracks & Brigade Major & Garrisons &

بساراعظيناي

كى نشده بود. برگاه سوارى خاص فائز كر دبير مود فق معول ا تواب مرشده

كولندازان حسب قالزن با داے سلام صف آرا دیرقلیجہ نشان عزت بریا دیهات دغیره که بسواری در آم بربر قم می آید- بیرنسگلتور پنجا دخا بذ ویک دوکا

ومالاب وحشمة أب دارد على نبرتم سى دينج فالذودو وكان ويك حشمه أب

دیاع و تالاب و کوه دار د - کوینیزی چیمرسد دکان ویک حیثمهٔ آب و تالاب واردر بندلن جاوری دوازده چیم و دو د کان د یک حشمه آب دارد کم جاوری

يك حجيتر ومندف و قطعه باغ دحيثمة آب دسته دوكان ميدرو يُلِّيواُرُم حيتر سه چیز دیک مندن و دو دو کان دخشه و باغ دارد و مقبره فیف بار حفزت ستيح حين قادرى عليه رحمة المترالبارى المتروف ببدوت مهيركه بمراه ميرطبه

بقاب كفار بدكيش يين نفارئ برتكيش درغفوان جوانى بعراج تهاوت رسیده بود بهال مقام واقع است که به نهم و دسم جا دی الاولی بتقریب

عرسست سيدمعلى بزاران عالم جيكا فرو ويندار فراهم مى شوند و يكوه ولنحرابيجو

شهرعظيم أنشان مى مايند، رئيس ما توفيق يزمر طريقية اسلاف حود رجمهم لتُدتواكم برسال بزیارتش تشریف فرا شده در باغ فرنگ کنده اقامت میدارد د بوقت عصر بمزاراً ل شهد ما ضركتبد با دائے فاتح و منیا زو تثیرین وغلاف

ذخيرة سعادت عاصل مى فرايد- منرويبيط دري ايام بناكرده ميحرجزل رظا<sup>م</sup> كور زمزوبها در است كيصدو ينجاه ودكان وعدالت واكمنه سفالي وماركش زب Kadapperi CF Tambaram (R. S.) Perunkalattur el

St. Thomas Mount (R. S.) of Pallaveram (R. S.) on Kollam of Musico Per de

بمن چهارم گورت شنتم ميجزادوست بنالين بار بالغغل در گميادليسين آنجااست بطريق عادش برائع جرائ حفور صف آرا شدند وصدائے طبور بلند نمو وند بعیثمتراب د تالاب وباع بم ترتیب یا فیة ، هرد وزا آباد کیش روبیر قی است از تراین خیال مفهوم می متود که درع صهٔ منیدرسال بچهٔ مدراس حوابد شد ملکه ازان رونق و درستی افزو با برکه چنین سردار مدنر متوجه طرح معوره گشته امت برآئین مجسب ناموری وخوش وصلگی و لیش با نتظام آل و ابدیردا تفقیل آیا دی منزل اینکه مسجد سفالی و مقرهٔ شاه علی مستان که مردبزرگ و مجذوب بود و قریب بنجاه سال که بهم شهر مذکور از دار فانی رخت بستی برداست وببارگاه باق مستانه دار شنافت دیا تضدمکان ال اسلام وچند تکیئم فقرا دہزار عارت انگریز وہزار خامنہ ہنود و دو مازار مقر کیے بنگالی بازار و دیگے بازار کان که ببازار فرنگی کنده مشهوراست. بمگی ومك حيشمة أب وسته قطعهٔ باغ سركار در يا ده از صد قطعهٔ باغ انگريزا

د کاکین تخیناً تریب سه صدخوا بر بو ر وکو سیم مع قلعه مختصر و پنج با رکش دارد - باطفعل در كياركسين أشجا يك رجمك مذكور سواران و دوسمًا لين گولندازان با پیشدستان آنهااست بوقت سیمپرکزنل مرقوم وغییره میلازمت حفدر بره اندوزگر دیده یا ندان وغیره ماصل کردند و

بخصیلدار بعنایت فرد شال بوشادار و بیبره و کمربند ما بهت بی مسروان فرمود.

بفضله تنالئ بّاديم شانز دېم بوقت بلندسدن دو گھراى دودلىدارى

بيل اسيان بروش باع كه فاصله دوميل دارد درع صه اندك چون برق سیک سیرطوه افزوز شد و لوقت سواری موانق قالون الواب تعظیم مرشد بعد در د دبراع نذکور گولندازان سرکار تو پهائے عزت سرمؤدند واكرّے ا زعلاومشائح وابل خاندان وطار مين كه برفردے ور آوروك

چوں گوش روز ه و اربرا منزاکبراست

اذكال محويت في افتيار سياب واربراك الماضط جال جهال أراك مدا و ندی دوید ند از نز ول نشکر د هیجه م تنا شائیان آ نقدر کنزت بظهو<sup>ر</sup> آمد كه حكم سشهر عظیم الثان بيرانمو ده كه أكرا عظم آبا د گويندنسااست بروا عدار بمراسان رلهاب آن قدر بشاشت واشت کرگوما بدارا الملک مرا درسیده سرمایهٔ جعیت انیاشت ور نج و الل را یا ال ساخت رنیس ما دران مقام به تهید اسیاب میزمیر داخته به سر داران بهراهی رکاب ظفرِ النساب وسرداران نوج منروبيط وفرنگی كنده كم بهيئت مجموعی بنجاه کس بوده باشند دعوت فرمود وخیمه المست عالی شان برکنار نهرسعیداگاد

از بإين باغ روان است نصب شدو صد بإقنا ديل جبني دوراست چوں سروچرا غان با فرونعتگی در آمد بیقین می دانم که ازروز بناہے ایں باغ که در قدیم الایام مفت قطعه لو د و محبن سلیفه و اب و دوس مکان بدین و ضع ترکیب پذیر نیته باین اسم مسلی گردید - تا حالت چنس روانی وآبادى نشره بود-القصم على ميز بالكلف ترتيب ما نت دباكو مان كدان

بلدهٔ آر کاف ہمراه نشکر حا ضربو دند و لدایان مدراس بحصول کو ہر مراد

ا۲۱۱ يحن جهارم فكرستهم معدف وار لب کمتا ده رسید ند، مهمه شب پیش ایل دعوت واو مارب دا دند و مطربان و لایت انگستان با نواع مزا میرتا گنبدخفرا صرارما ندند

# كلدست ثميم

بعفله تعالى بتاليخ بمعدم روز پنجشنبه لبدراغ نا زصبح كه له منوزاً فناب عالم تاب از در ميچه مشرق مربرينا ورده بود مهرخلايق تركي یرور ما بخلعت در کار عده که نقاش کارگاهِ قضا بزاران کواکب را برجام تریم نَفْتُنْ مُوده ، وجِهَا بِراً بدار بوجود باجود خود ريب كمال بخشيره برسكهسادن

طلائی اندک را ه روانه شده بعاری خاص نشکوه و سجمل بینا که حورست پداز ا نن خا در جویرای شو د رخشندگی فر بود و مرا در دالا اخر نیز کخلعت فاخره وجوابراً را يشي يا فية مورجل جنباني براب ماء ادج طالعي ممود

بیشم بر دور تشین سواری چه بران نهایم که به تفصیلیش ساحت این اوراق تنگی می ساز د بهذا ا جالاً می نگارم که بنگام طلوع نیر گیتی ا فردز بردونشان

طلا کار کم بر نیلان فلک شکوه وا شده عجب صولت و شان نهایا ن میکر د که بقدرت عظيم قا درمطلق دا نتاب جها نتاب برعلم مذكور حلوه نهاميگر دبير - وزيب سوارى راشو كي مى بخشير، بلاحظاش بيانتياراي شرير جسته بايد آمد

بهواسوارده شايد مراسشهنشه حسن كم أ فتاب في زري نشان كمول يت

بمراه آن طوع یعیٰ پنجهٔ طلائی که آیا ت فتح و نصرت بران کنده می شو د وخصيصة جلوامرائ عظام است موجود بود درعقب آن قطارست ران بہاراعظم ابی اناتی رنگارنگ کہ بہار جین و فرنگ کی میکرو و صداے رنگہائے اجلہاے باناتی رنگارنگ کہ بہار جین و فرنگ کی میکرو و صداے رنگہائے آل کیفیت آواز خیر بیں اوای مخود وسیس ازاں اسیان لذبت کہ برال صوت شہناتی و کرنا و نائے ترکی بلند شدہ، و صولت و طنکہ بگوش بموا خوا بان راجے و بخالفین بینے رساندہ ، کثرت نیز با باسماک را مع برایری خوا بان راجے و بخالفین بینے رساندہ ، کثرت نیز با باسماک را مع برایری

مبارک خاص بردار وبرق امراز اردو مضعلی صف آرا، و مها دول تجلی افردنه ونالکی عنایت سلطانی و نالکی مخمل زرد و با لکی سبز رزدووزی جها لروار

وه می سایت است است که ماه می است برد این و سکه سا ون طلائی و طره سامان بارواق لاجردی و سکه ساون سنیر د این و سکه ساون باریکا کی سبحلوبیش از حلوس واسپیل خاصه با ساز طلا و نقره بهیا، سواران باریکا کی سبحلوبیش

عاری، دور لیس آن عاریها و بود چ باجریب شاری، پس ازان کثرت با لکی نشینان و ترب سواران سرکار باسواران رجٹ ہمراہی گرم جولان سبس بٹالین بارکہ ہمراہ رکاب ظفرا نتساب بود و بہل یا و شاہی و و بیگر بہلا ہے رار سرا

رنگارنگ اسپان جلوه می مؤد، بعدهٔ ما بئی مراتب که سک زبین از تا شائے رفضت و شان آل ہے نشان سندهٔ و صداے ہردو نقاره که از صدمتش گوش مخالفان کراست بلندگر دبیرہ بنظارہ سواری ہما یون عالمے از اعلے

وا دنی ایجونرگس حبیم واکرده ، وجول گل خور شید بیرست منتظر نشسته سواری محضور باین طمطرات قریب جهار گھڑی دور از را ه راسے پیلیے تا چبو تر ه کو تو الی

رسدید، ازانجا تا ماغ نظام الدین احدخال بها در مرده م یک رحبه فی سولمجر منادیق بدوش گرفته بقا عده سلام صف آ داسته طنبور می نواختند، حوٰ د

بهاراعظم جابي

يحن بنهارم كدرشه نهيم بددلت بسرسوادی برباب مسید والاجای توقف فرموده بفاتحر جناب لزاب دحمت مآب اورا دسرم قده پر داخست، وبمقتفائے معادتندی بترویک روح پاک میدوح سرایهٔ دو لت ایدی حاصل ساخت، بید فراغ ازاں تا باغ کمپنی کدا قامشگاہ گورنران است فائز نشرہ بقتضائے مجبت بتقريب طاقات محب صميم خؤ ديني گورنربها دركه بوتت نهضت سبقت نوده بود تا ينم ساعت بنگامهٔ صحبت گرم دا شت گورنرمون بجوشس العنت قلبي باستقبال رسيداء تويهائ تفظيم مفنورسوك تويها كدبسبب مراحيت ازسغرم قلع سرشده بدوسر كرديد، ولعطرو كلاب ويأندان وبإروكل كدرسم معولى است مع بمرابيان تواضع مود، رئيس جوال بخت ا بدرخصت بهال شوكت داخل دارالاماره شده بجاربالش راست زیب و زینتے بخشید، ویدیدوول آر زو میزان بور دراستے رسیا نیرانیک خواران مخلوص عقيدت باوائے مذرير واختند، وازگوسرمراد جيب و وا ما ن غودرا ملوسا فتندا برآئية صدائے شاديا مر بجارسو مے عالم بلندآ وار و كرديد ودربهال حالت بطراتي المام اين تاريخ ميمنت الزبخاط عجزار

الزميروسقر أمده أل سروراعظم گردید دل فلق جو گل تازه و خرم در مال درو دش دل من گفت یکاک لے آمنت باعث آبادی عالم

بعدور درمارمني مذكور ليني شاطوراز عطائ دوشاله غيره كلتاري مرفراز ذور

بہاراعظمای

خسايان بعد درو و درین جامتحق شد که رومیت الل فرخنده نال ماه رمضان المبارک بموضع رحمت أبا دوعيره برنست ونهم تثهركذ شنة لوقوع آمد وميني متربعيت يناه بشهودتبر شبوت رسير، درس صورت ر درخر هرج از دالالارهٔ محمد لورشتم ماه بو د وروز رونول دارالامارهٔ النجاستدم أن ازمين حساب ببنب بيست ودويم بسياه كرتمقريب

صنیا دنت فراہم منو دہ حکم فرمود کہ ہر فرد سے از حیاعہ مذکورکہ برا سے نشست آنہا خيمها عقب دلوانخانه مهايون محل بريا شده بود سيروتها شاكند، و فحلي بطبع بانبساط فاطرواد طرب دبد، بول این ارشا دسرد د سمگنال نعت عزمتر قب

ينداشته بيرمحابا أيجول طفلال كربروز حيداز دبستان تجات يافة مطلق العنان مى شوندتكا يدا غازنها وند وول را از منكر اكزاد ساختند وورسكك تازه بناح بض كه بنتك مرمرا زاختراع حضور تركيب يا فنة است شست ومتنوميكر دند وما مندماكا

كم أب حركت وتفريح ميكند الماتضع ورال وست ويامى زوند و ليدلمو ولعب مشغول تناول شدند- بفضله تعالی برمت علیاے دلی نعمت مایده متعدودر

دلیوان خامهٔ مزبور و تفت خامهٔ که بحجرهٔ مزش با ناتی مشهوراست کسترده شد،و بلا وُ تَفْنِين مِع مَرْعَفُر و فِيرِني ونان وكباب ومتمَّن مرغ وحيد نان خورش و

لب حيث ولوراني وميوه وشيريني ترتيب بإريد فنة الغرض بسرورخا طرار كال یه منطفی کار کام وزبان ساختند دمیجو ترکان خوان یغایندات تند، زمیا که احد اذا نها بينس مرتبة عظلى وعزت كمرى نبخواب مم نديره كه عمران عزما دربندوق

برداری وصفائی سلاح و ما کش اسسان وا داسے قواعد لؤکری وسمرای لشکر تاراه دورو دراز وحقابه باغنيم مرف شده، و بردا عد سرآ مال و اما ني جهال

بهاداعظماي خياران م الوداع خوامذه ، حكومة ا زخهور اين كارِ اعظم منشرح وفا مع البال نشود، دىمصقلة سردر د حميت رنگ از آينه دل نزدايد بيدفراغ ازان برائي یان وا نعام موافق طلب نیم ما بهتر مرکب که عبارت از صفدار د جاره دار و اجین و حوالدار و علدار و سیایی با شدم حمت کرده رخصت فرمود، رئیس ا كالخِلَقُ وآ دميت دام عالم سكار أست نرا خور مرتبه مركس دلجوتي وعنايت مؤد وبسيا و بنود صليا ونت خام عظا گرديد ، ويك يك ازان سير عائے قلبي ومعقد ولى رسيد مكتال ازنة ول مرعائ از دبا وعرو دوست برواضند و بخوش دلى مجعول نقد مقفود ازال مقام سرا سرارام كه از دور در درا سجامقيم لو دند ردان شدند، ودبدولت دري سفرخرات دقيقه از دقائق مهات نهضت دکوشترج بمفنون سے بهی کن کیسته کال غارت سا ۱. ان ور دایکن بمن ده آ کند داری اے خدا محت تا شاکن ولوَّ جِيرامور حِزْ نَيْ وَكُلْي فِرْ وَكُمْرًا سِّت نَفْر مود، وببب تو غل كار الم ورعايت برهال رعايا ومرايا غواب وخور برو دت ننمود واكثر لشكر مإن خصوصًا بمؤو لعبدمه وبا ولعض ازال ازامراص ديركران مراس تا تأكور متربيف قريب سيه صدکمس وازا نجا مًا معاورت ثلث أن بلاك مشده ما مشدم گزمسررشته استعلا ازوست لكذاست اوتمفيون مصرع عناه صوني سرمدك سه مردان یاے دار جہال یا تدار نیست نظر رکارساز مطلق میداشت و باین شدت حرارت روزهٔ ماه صیام قضا ننود، دیرنماز مجاعت وادرا دمنو بی تصورنفر مود، اگر با را ده سفراز ناگر نیض تو

مرواراى كرقربها بست متعلق ازرامنات وادمقام مروع مسافت بشت منزل دارد ، بقریب زیارت حضرت سیدابرا بهیم شهیدو درا تناف را ه بزیارت مضرت سد فخز الدين شهيد عرف كاف يا با صاحب قدس سرهاكه از اجل اوليا في الله الله و ند ميداشت، الم غلغله و با و آفات راه آنسوكه سبس ينك وتاريك است يتواتررسيده، دري صورت ا ذيت خلايق بود ورنج أنهاانروك أيكرسيه وماجعل عليكم فى الدين من حرج ممذع لهذا بهلومتى ومود الوابين مرحوبن باوصف تسلط و حكومت قلمرو

كرنا كك از بنگام مهم كولاركه در ماه رجب سنديكېزار و كيمدوستاد ودو بعل آمده بود كرع م بيسفرمذ بستند، د كوشته عا فيت اختبار كروند، آفري برسمت جوال وولنت ماكه با وجود عدم كار فرمائي مك بصرف ككوك

ردبيه برين سفراعظ عزم بالجزم فزمود ومجدعات ولى رسيده مراعبت بجاب دارالا ماره تمود ، قادر مقيقي بطفيل حبيب عود صلى الله عليه والدو صحيه وسلم ومحبوب اوعلى حبره وعليه التحية والتنا بجباب خدا وندى ما حذيبها سے حال و كال

وانتدار کال مع سایر علایق بیرگاه سلامت دارا د دسیر عاشیکه باعث سنتهائ سرور و دلجهی ام اوا خوالان است فائز کنا د و مینا لفین دین و دولت كبغض ازانها بفخوائ أيئرميه يقولون بالسنتهم ماليس في قلوجم دم محبت زدہ مختلط می شوند یوں نقط غلط محدسازا د ہے

. بحرٌ ، وآله الا مجيا د بطفيل شبنشه بغداد

خيايان را تم عجز سر سنت كه بمشقت ما بها چه دونه د چه مشب بتحرمهای اوران

ير دا حنت، جزا مجنق حقيقي بتدارك آن ناظرا حدال مياز خصال مع إمل و عيال شده معواره بمعيت نضل حود دار دا دازجله مصايب و آنات دنيا درنج دعقوبات عقبي كمنف حايت رساند اللهم احسن عاقبتنا في الاموركلّها

واجرنا من خزى الدنيا وعذاب المتخرة سرباعي

شل تم س سالتي بعون الوهاب اميركه باستد بمكى صدق وصواب گرسهو وخطامے شدہ باشد وا تع

دب اغفى لى انك انت الوهاب

ٔ بفضل قادر عز و حل وعظیم لم برزل و تصدق ردح برفتوح و شا هنشرع شر عجم حضرت رسول اكرم صلى التنزعليه وآله وصحبه وسلم واعانت وسبله معظم يعني با عوت الاعظم على مده وعليه لتحبير والتنا بشب دواز دهم ماه مبجل ربيع الاول المسلط المرك المليل و لاوت باسعادت ماعث فلوركا منات وخلا مدوجودات

است بعدا دامے ناز مغرب شب مکت نید کتاب بہاراعظم جابی تالیف این عاصى عجر مظاهر؛ غلام عيدالقا درالمتخلص بنا ظر كان التيرلين الاوّل اليّ الاحر بن علام مى الربن معجر لتخلص مغفور مبرور م

ملاء الله قبرة بالسوَّس

حب الحكم شبسوارع صركشورستاني ، رونق بختن محفل كامراني ، لونهال عديقه جوانی ، بهار گلستان رندگانی ، مرار ملک و ملت ، سراج روشن دولت ، ما ه منور ميهرا ارت ، نيراعظم برج رياست، لذاب والاجام المير الهنداعظم جاه، فخزالاموا منارالملک ردش الدولم محد منور خان بها در، بها در جنگ اللهم طول عمره و مند دولته و و فقه لما تحبه و ترضای کر رئیس مونین و حامی دین متین و مرجع مسلین دولی نفت مورد تی این نیاز قرین است در بهم ان کار و مکوو بات دور دوار صورت اختتام پذیر فت، آبیار دیا من ازل باین گزار بهیشه بهار، از خزال دیدهٔ نا توال بین شیا طین سیرت، مداطوار کرف خاد خدران نصیب آنها با د محفوظ داراد، دیجشم معنی شناس کدار حرف خاد دعیب جبنی باک و ما ف است، از نظارهٔ این ریا جب محفوظ نا پد آنهن بحق طبه و کیستی، سیرت می مناس محفوظ نا پد آنهن بحق طبه و کیستی، سیرت می شیا مین محفوظ نا پد

برحرفِ خطاكه رفته باشد زقلم مؤيند آب نطف و باران كرم الحمد ملة على تمامه Abu Ahmad Muhammad Abdullah, a great grandson of Moulvi Abdul Wahab Sharaful Mulk Madar-al-Umara Bahadur, of whom a mention has previously been made in this preface,

I came to know of the existence of the original manuscript of the said book, lying with the said Hajee Abu Ahmad Muhammad Abdullah only when a greater half of the book was lithographed and sent to the press. But after comparing both the mar uscripts with each other, I found that the present work has been re-written by the author, and it completely differs with the original one in language and the arrangement of facts, sentences and passages. Hence there was no question of comparing the two manuscripts with each other and recording their differences in reading. I referred to the original manuscript only certain doubts which came to my mind, at the time of editing this work. I feel that my efforts to write a more detailed introduction in Persian will be much appreciated by the revered readers and scholars.

MUHAMMAD YOUSUF KOKAN

Reader, Department of Arabic, Persian. and Urdu, University of Madras MADRAS-5.

MADRAS 25-2-1961 the first in the year 1238 A.H. – 3rd February, 1828 A.D. and returned to Madras after visiting Nagore, Tiruchirapalli, Gingee, Chetpet, Arni, Arcot, Vellore and Conjeevaram etc., on Thursday the 17th Ramazan 1238 A.H. – 29th May 1823 A.D. The journey to and fro Nagore covered a period of about four months and lakhs of rupees were spent during this trip by way of purchasing provisions for themselves and valuable presents to be presented to the chieftains, collectors and other officers of the districts. The people in Carnatic had never seen before such a pompous and glorious journey undertaken by any ruler of this country.

Moulvi Ghulam Abdul Qadir Nazir was commanded by the Nawab at the sixteenth halt at Shiyali on Wednesday the 7th Jamadi II 1238 A.H. - 19th February, 1823 A.D., to commit to writing all that he observed on his route to Nagore and back in this journey. He completed the book Bahar-e Azamjahi on Sunday the 12th Rabi the first in the year 1239 A.H. - 1823 A.D. and presented it to the said Nawab.

This book contains not only a brief description of the Royal journey, halt by halt, but also furnishes valuable information about the Muslim saints and savants, buried in places, visited by the Nawab. It also records the names and condition of many important buildings, gardens, mosques, markets, villages, ponds etc., which have now fallen in ruin, and their exact positions can not now be located. It also gives us a picture of the life, civilization and culture, with its noble and lofty ideals, notions and aspirations, prevailing during this period.

Nazir died at the age of 43 years on the 4th Shawwal 1243 A.H. 19th April 1828 A.D., survived by a son, Muhammad Hussain (d. 1299 A.H. - 1881 A.D.) and two daughters, Shahar Banu (d- 1259 A.H. - 1843 A.D.) and Bibi Makhdooma Ashraf (d 1304 A.H.-1887 A.D.) Their descendants are still to be found in Madras and Hyderabad. Nazir has left many other works in Persian and Urdu, of which I have discussed in some detail in my introduction to this book in persian.

I am thankful to Sri T. Chandrasekharan, Curator, Govt. Oriental Manuscripts Library, Madras, for the kind favour of providing me an opportunity to edit this interesting and valuable work. I made a careful study of the single manuscript copy of this book, available in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras, and corrected the mistakes. I also added to it necessary notes here and there, with the help of the old records and writings, available in the personal library of Haji

and Moulvi Baqir Agah (d. 1220 A.H. - 1805 A.D.) and then Lecame a tutor to Abdul Ali Khan, son of Nawab Amirul-Umara, the second son of Nawab Muhammad Ali Walajah, who ascended the throne in 1216 A.H. - 1801 A.D. with the title of Nawab Azimuddawla, Mujiz also undertook tution to some of the members of the Walajah's family. He did not receive better encouragement during the reign (1210 - 1216 A.H. - 1795 - 1801 A.D.) of Nawab Umdat-ul-Umara, the eldest son of Nawab Muhammad Ali walajah.

Mujiz did not accept the post of diwan when it was offered to him by Nawab Azimuddawla. Hence the Nawab granted him a monthly allowance of Rs. 140/- per month, which continued till his death. He was considered as a master of Persian language after Moulana Baqir Agah. Students from different parts of the city approached him for getting their newly composed verses corrected by him. Mujiz died in 1229 A. H. 1813 A. D., leaving two diwans one in Persian and the other in Urdu.

Mujiz had four sons of wnom Moulvi Ghulam Abdul Qadir Nazir was the eldest. Nazir was born in 1200 A. H. - 1785 A.D. and was brought up with great care by his father. He studied Persian under him and also got his newly composed verses corrected by him. After the death of his father he was employed in the service of Nawab Azimuddaulah as a Persian Munshi (clerk) on a monthly allowance of Rs. 30/. But he soon became the superintendent of the Royal Library and also as the chief steward of the Royal Palace, drawing a monthly salary of Rs. 130/-.

Nawab Azamjah succeeded his father Nawab Azeemuddaulah, as Walajah IV, on 17th Rabi-us Thani 1235 A.H. - 3rd February, 1820 A.D. Even During the reign of his father, he cherished the hope of visiting the shrine of Hazrath Shahul Hameed Meeran Abdul Qadir, Gunj Sawai (d 976 A.H. - 1563 A. D) interred in Nagore (Tanjore District) and that of Hazratin Tabal Alam Nathar Vali interred in Tiruchirapalli in 673 A. H. 1274 A.D. This was made possible for him by the Major General Sir Thomas Munro, the Governor-in-council, at Madras, in 1823 A.D. The Nawab took, in his company, his mother, his wives, his brother Nawab Azeemjah and other members of the Royal family with many other courtiers, dignitories, learned men, servants and army men. There was a large number of bullock carts, horses, elephants and camels. He started from the Royal Palace at Chepauk, Madras on Monday, the 21st Jamadi

Moulvi Ghulam Abdul Qadir Nazir is a direct descendant of Hasan Fazlullah, the son of Qazi Raziuddin Murtaza. We know nothing about him and his son Abdul Qadir, his grandson Shaikh Muhammad Hussain and great grandson Shaikh Abu Muhammad. except that they had good grounding in Islamic studies. Moulvi Muhammad Husain, alias Shaikh Ahmad, son of Shaikh Abu Muhammad, became popular and powerful when he was appointed by the Emperor Aurangzib, as an Intelligence Officer in the district of Ahsan Abad, known as Gulbarga. He was born in 1064 A.H. - 1654 A.D. and studied Arabic and Persian under different teachers of Bijapur. He married Shahar Banu, the sister of Moulvi Muhammad Husain of Bidar, the martyred, who introduced him to the Emperor Aurangzib. Shaikh Ahmad sent all his secret reports to the Emperor through the chief officer Yar Ali Beg Khan. He was pious and of saintly character and the Emperor had so much confidence in him that he gave priority to all his reports over others. He died at Arcot in 1134 A.H. - 1722 A.D. Nazir also has made a reference to him in his book Bahar-e-Azamjahi.

Shaikh Ahmad had two sons (1) Muhammad Abdul Qadir (1105-1163 A.H. - 1693-1749 A.D.) and (2) Muhammad Makhdoom (1115-1185 A.H. - 1703 - 1771 A.D.) and a daughter married to Nizamuddin Ali, son of Moulvi Muhammad Husain Bidar, the martyred, Muhammad Abdul Qadir was the father of Muhammad Nadeemullah, who was born in 1149 A.H. -1735 A.D. and got married to Shahar Banu, the daughter of his uncle Muhammad Makhdoom, But Nadeemullah lost his wife just A.H. - 1758 A.D. after a year of his marriage and he himself died at the prime of his youth in 1180 A.H. - 1766 A.D., leaving his only seven year old son Ghulam Muhyuddin Mujiz, to be nurtured and brought up by his maternal grandmother, Bibi Makhdooma Ashraf, the daughter of Muhammad Abdullah, the martyred and wife of Md. Makhdoom, son of Shaikh Ahmad. Nadeemullah has left a short Diwan in Persian, containing only lyrical poems, which though not so brilliant, as to place him among the first rate poets, but are characterised by loftiness of conception, sublimity of thought, chaste language and refined sentiments.

Mujiz studied Persian for some time at Arcot and then shifted to Madras in 1190 A,H. - 1776 A.D. and here he studied under able teachers and scholars like Mir Muhsin Imtiyaz (d. 1199 A.H.-1784 A.D.) Ali Dil Khan Murawwat (d. 1201 A.H. - 1786 A.D.), Moulvi Mir Muhammad Bakhsh (d. 1208 A.H. - 1793 A.D.) Syed Asim Khan Mubariz Jung (d. 1216 A.H. - 1801 A.D.),

of Bijapur. Some of his poetical compositions are to be found, quoted in his book, referred to above.

Qazi Murtaza had five sons: (1) Hasan Fazlullalı alias Muhammad Niamathullah (2) Qazi Husain Lutfullah (3) Qazi Mahmood, the younger, (4) Muhyuddeen Ruhullah and (5) Hussain Shukrullah. Of the last two, we know nothing. Qazi Mahmood, the younger, abridged the famous Persian work of Ma La Budd Shafai, on Islamic theology, written by Nuruddin Muhammad Al-İji. Qazi Husain Lutfullah was the father of (1) Miran Abdul Oadir (d. 1074 A.H. -1663 A.D.), (2) Muhammad Ali and (3) Qazi Nizamuddin Ahmad, the elder (died after 1100 A.H.-1688 A.D.), who all were men of high repute. Miran Abdul Qadir was the father of Moulvi Muhammad Husain of Bidar, the martyred, who had been appointed, by the Emperor Aurangzib, as the principal of the famous Arabic College at Bidar, started by Mahmood Gawan, the chief minister of the Bahmani Kingdom. He met his mournful death due to a fall of lightning and thunder on the Royal magazine by the side of the said institution and mosque, when he was leading the taravih prayer, on 12th night of Ramzan in the year 1108 A H.-25th March 1697 A.D. He married Bibi Muhammadia, the daughter of Qazi Nizamuddin Ahmad, the elder, by whom he had four sons and a daughter and their progeny thrived and prospered at Gulbarga, Udgir, Budwail, Siddhawt, Arcot and Madras.

Muhammad Abdullah, the martyred, son of Qazi Nizamuddin Ahmad, the elder, held the post of Qazi and Kotwal for some time at Gulberga and then as the Oiladar of Tarpatri, where he fell fighting with the zamindars of the place, in 1145 A.H.-1733 A.D. Of his sons, Qazi Nizamuddin Ahmad, the younger, earned great name and fame, as a scholar, author and jurist. He settled down at Arcot and died there in 1189 A.H. - 1775 A.D. at the age of 76 years. He has to his credit several works in Arabic and Persian. Moulvi Muhammad Ghouse, Sharaful Mulk, Ghalib Jung Bahadur (1166-1238 A.H. - 1752 - 1822 A.D.)and his two sons viz., Moulvi Abdul Wahab Sharaful Mulk, Madar-ul - Umara Bahadur (1208 - 1285 A.H. - 1793-1868 A.D.) and Moulvi Muhammad Sibghathullah, better known as Qazi Badruddawlah Bahadur (1211 - 1280 A.H. - 1796 - 1863 A.D.), of whom we find occasional references in Bahar-e-Azamjahi, are respectively the grandson and great grandsons of Qazi Nizamuddin Ahmad, the younger. They have left several works in Arabic, Persian and Urdu. Greater details about them, can be had from my book in Urdu. Khanwada-e-Qazi Badruddawla, which is under print now.

# PREFACE

Moulvi Ghulam Abdul Qadir Nazir, the author of "Bahar-e-Azamjahi", hails from a "Nawait" family, which produced several scholars and poets of repute. His ancestors are supposed to have migrated from "Nait" a place near Basara in Iraq, to Konkan on the western coast of the South Indian peninsula, in the fourteenth century of the Christian era. His progenitor, Faqeeh Ata Ahmad Shafai, was a theologian and a contemporary to the well known savant and scholar Mulla Faqeeh Makhdoom Ali Mahaimi (d. 835 A.H.—1431 A.D.) His son, Faqeeh Makh. doom Ishaq, grandson, Faqeeh Makhdoom Ismail, and great grandson, Faqeeh Abu Muhammed, all were great theologians and savants. Ahmad, the son of Faqeeh Abu Muhammad, held the post of Qazi at Goa, which continued to his son Qazi Mahmood, the elder, (d. 995 A. H.-1587 A.D.), who left a book in persian, "Taligat bar Muamala-e-Goa" (Notes regarding the Goa principality) which contains his observations and remarks regarding the judgments and decrees issued by the other Qazis under his jurisdiction. His brother and brother's son, Mulla Khaleelullah (d. 968 A.H.—1560 A.D) and Mulla Ahmad (d. 985 A.H.—1577 A.D.) held high position during the reign of Sultan Ali Adil Shah (965-988 A.H. - 1557 - 1580 A.D.) of Bijapur. Mullah Ahmad was a mystic and a sufi and hence he was highly respected by the king and his courtiers. Mulla Habeebullah (979-1041 A.H.1572-1632 A-D.) son of Mulla Ahmad, commanded a greater respect at the court of Sultan Ibrahim Adil Shah (988-1037 A.H.-1580-1627 A.D.) of Bijapur; for he happened to be the disciple of and worthy successor to the great saint Syed Shah Sibghatullah (d. 1015 A.H. -1606 A.D.), better known as the "Deputy of the Prophet of God". Mulla Habeebullah has written a short treatise in Persian. Kalimat-e-Kufr (Blasphemic Utterances), by name, and his words and writings have been recorded by his two disciples Shaikh Abdul Fattah and Abdul Qadir, in two works, known respectively as "Rahat-al-Qulub." and "Manaqib-e-Hazrath Shah Habeebullah".

Qazi Raziuddeen Murtaza, with the poetic surname of Razi, held the post of Qazi from 980 A.H.—1572 A.D., when his father, Mahmood, the elder, retired from service; and he compiled in Persian a book 'Tuhfat-al-Haqeer' on rhetorics in 998 A.H.-1589 A.D., and presented it to Sultan Ibrahim Adil Shah

number of manuscripts published by this Library in this series is as follows.

Tamil	***	21
Sanskrit	***	18
Telugu	***	7
Malayalam	•••	9
Kannada	***	7
Marathi	•••	2
Persian	***	3

All the manuscripts in this series are edited by the Curator of this library with the help of the staff in different languages except the Stotrarnavam that was edited by the Curator himself.

This book is based on a single paper manuscript described under D.No. 529 available in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras. It contains 324 pages with 11 lines on a page and is written in Persian script.

Some of the manuscripts taken up for publication are represented by single copies in the library and consequently the mistakes that are found in them could not be corrected by collating them with other copies. The editors have, however, tried their best to suggest correct readings. The wrong readings are given in the foot-notes except in the case of a few books in which the correct readings have been given in the foot-note or incorporated in the text itself in square brackets.

The Government of India and the Government of Madras have to be thanked for financing the entire scheme of publication although there is a drive for economy in all the departments. My thanks are due to the members of the Expert Committee and the Editorial Committee who spared no pains in selecting the manuscripts for publication. I have also to thank the various editors, who are experts in their own field, for readily consenting to edit the manuscripts and see them through the press. The various presses that have co-operated in printing the manuscripts in the best manner possible also deserve my thanks for the patience exhibited by them in carrying out the corrections made in the proofs.

It is hoped that the Government of India will be continuing their financial grant to this library year after year for undertaking the printing of other manuscripts.

T. CHANDRASEKHARAN.

21st February 1981.

Govt. Oriental Manuscripts Library.

The Government of India will be contributing 50% of the cost for the printing of the above works, which has to be completed by the end of March, 1961. With the exception of Brahmasiddhi in Sanskrit and the Catalogue of the Marathi manuscripts, the other works may be printed before the end of the financial year. Except the catalogues and Stotrarnava in Sanskrit, all the other works have been edited by outside scholars and hence they have been issued under the Madras Government Oriental Series as numbers 166 to 177. Stotrarnavam in Sanskrit is edited by the Curator himself under the Madras Government Oriental Manuscripts Series as number 70.

The Government of Madras have constituted an Expert Committee for each South Indian language in which there are manuscripts in the Government Oriental Manuscripts Library, for the purpose of selecting rare and important manuscripts for publication in the Madras Government Oriental Series. Till now the following number of manuscripts have been published in different languages.

Tamil	•••	34
Sanskrit	•••	23
Telugu	•••	20
Malayalam	•••	20
Kannada	•••	14
Persian	•••	8
Arabic	•••	1

Under the same series the number of works published from the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore is as follows.

Tamil		12
Sanskrit	•••	10
Telugu	•••	5
Marathi	•••	6

The Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, has published under this series three Tamil works.

An Editorial Committee has been formed under the orders of the Director of Public Instruction, Madras, for selecting manuscripts in different South Indian Languages for publication in the Madras Govt. Oriental Manuscripts Series. The

of Madras in G.O. No. 81859 E6/59-15 Education dated 5th January, 1960 sanctioned the publication of the following seven manuscripts.

- 1. Tanippadarrirattu.
- 2. Keraladesa Varalaru.
- 3. Kattabomman Varalaru.
- 4. Kalambakakkottu.
- 5. Uttara Ramayana Natakam.
- 6. Yapparumkalam.
- 7. Palamolittirattu.

Of these, the last one was dropped as it was found to contain a large number of colloquial terms. The printing of the other six manuscripts has been completed in the Madras Government Oriental Manuscripts Series as numbers 55,56,67, 68,69 and 66.

During the year 1960-61 the Government of Madras have sanctioned in Memorandum No. 47522 E6/60-9 Education dated 30-12-60 the publication of the following manuscripts.

#### TAMIL

- 1. Sivapuranatottiramanjari.
- 2. Tiruvoymoli-Ittupravesa Sangraham.
- 3. Vetalakkathai.
- 4. Homer's Iliad.
- 5. Saptarishi Nadi-Kanya Lagnam.
- 6. Kunrakkudi Kumaran Peril Kirtanaikal.
- 7. Divyaprabanda Akaradi.

# PERSIAN

- 8. Tarikh-e-Hafeezullakhan.
- 9. Bahar-e-Azamjahi.
- 10. Sawanihat-i-Mumtaz.

# SANSKRIT.

- 11. Nyayaratna Dipavali.
- 12. Nyayasara.
- 13. Stotrarnavam.
- 14. Brahmasiddhi.

# CATALOGUES.

- 15. Triennial Catalogue of Tamil Mss Vol. 12.
- 16. do. do. do. 13.
- 17. Descriptive Catalogue of Marathi Mss. Vol. 3.

# INTRODUCTION.

The public are perhaps aware of the fact that the Government of Madras have launched upon a scheme of publication of rare manuscripts treasured in two premier institutions of this State, namely, the Madras Government Oriental Manuscripts Library, Madras, and the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore. Financial help has also been extended to Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, Madras, for similar purpose. Though the publication of rare manuscripts was started as early as 1909 by this library, only 12 works were taken up for publication till 1942. Of these, the printing of three works has not yet been completed.

Only in the year 1949-50 a regular scheme for the publication of manuscripts was prepared and accepted by the Government of Madras under the MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES. This scheme included the manuscripts in all the South Indian Languages in which there are manuscripts in the library. Till now 158 manuscripts in different languages have been printed. Of these, 35 manuscripts are from Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore, and three from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar. In addition, from 4 manuscripts, 3 from this library and one from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, are in the press.

All the manuscripts under the Madras Government Oriental Series were edited by various scholars drawn from different learned institutions. The publication of manuscripts under the Madras Government Oriental Manuscripts Series was resumed in the year 1950-51. All the manuscripts published under this series before 1942 were in Sanskrit. But since 1950-51 the manuscripts in other languages also were included. These are edited by the Curator with the assistance of the Pandits in respective languages. Till now 60 works have been printed including 51 works since 1951.

The Government of India also have decided upon a programme of printing rare and useful manuscripts in the different languages of India. For this purpose the Ministry of Scientific Research and Cultural Affairs have come forward with grants-in-aid for some of the manuscripts libraries maintained by the State Governments and also for certain reputed private libraries. In the year 1959-60 the Government

Printed by the Madina Electric Litho Press Madras-5.

# BAHAR-E-AZAMJAHI

### EDITED

BY

AFZALUL ULAMA MOULVI MUHAMMAD YUSUF KOKAN UMARI, M.A.,

Reader, Department of Arabic, Persian and Urdu,

University of Madras, Madras.5.

GOVERNMENT ORIENTAL MANUSCRIPTS LIBRARY,

MADRAS.

1961

Price Rs. 11-25



#### GOVERNMENT OF MADRAS



# MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES

Published under the authority of

The Government of Madras

Accession No.....

GENERAL EDITOR:

Sri T. CHANDRASEKHARAN, M.A., L.T., Curator, Government Oriental Manuscripts Library,

MADRAS-5

No. CLXXVI

